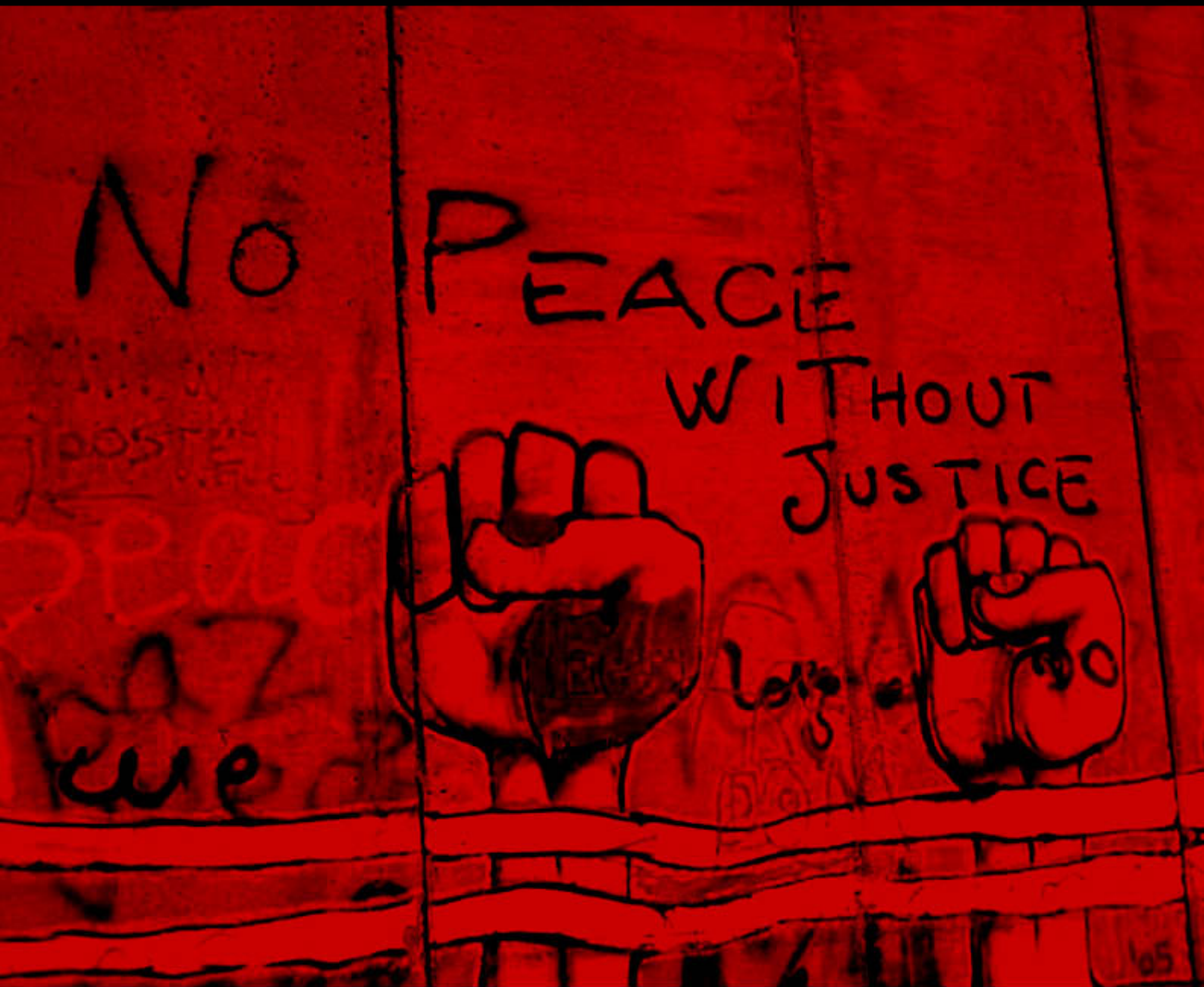


Palestine

فلسطين



مجموعه گفتاری درباره‌ی

مسئله‌ی

فلسطین

پراکسیس | بهمن ۱۳۹۱



فهرست

پیشگفتار

- ۵ جهت‌یابی با فلسطین
- گفتار اول: «ما» و «فلسطین»**
- ۷ چرا «فلسطین» به «ما» مربوط است؟ | مینا خانی
- ۸ یک پرسش و یک تذکر به فائان به تز «منافع ملی خیلی مهم است» | حسام سلامت
- ۹ ناسیونال‌لیبرالیسم، چپ دموکراتیک، و مسئله‌ی فلسطین | حسام سلامت
- ۱۰ درباره‌ی بازسازی مفهوم دشمن | امین حصوری
- گفتار دوم: خشونت «اشغال»**
- ۱۳ شکوه انتفاضه و تنهایی یک ملت | تراب حق‌شناس
- ۲۳ در فلسطین به راستی چه می‌گذرد؟ | اسلاوی ژیتک | برگردان: رحمان بوذری و صالح نجفی
- گفتار سوم: مسئله‌ی فلسطین**
- ۲۶ بازگشت | محمد نوری
- ۲۷ چطور قربانی دیروز جانی امروز شد؟ | مینا خانی
- ۲۸ جستارهایی در بازآموزی از مسئله‌ی فلسطین | امین حصوری
- ۳۲ حماس چگونه «حماس» شد؟ | هژیر پلاسچی
- ۳۴ ضرورت مقاومت در برابر «اشغال» و تقویت «سیاست بدیل» در فلسطین | طاها زینالی
- گفتار چهارم: امکان‌یابی مقاومت بدیل**
- ۴۲ آیا صداهایی نو برای آزادی فلسطین در راهند؟ | امین حصوری
- ۴۶ توضیح «پراکسیس» درباره‌ی متن‌های معرفی شده در این گفتار
- ۴۷ مانیفست «جوانان غزه» برای تغییر وضع موجود | برگردان: کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری ...
- ۴۸ گزارشی در مورد «جوانان غزه» | برگردان: کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری
- ۵۰ «آنارشویست‌های ضد دیوار» | آرمین نیکنام
- ۵۱ فراخوان به کنفرانس جوانان عرب برای آزادی و شرافت | برگردان: پراکسیس
- ۵۲ بیانیه‌ی «حلقه‌ی ایرانی-اسرائیلی برلین» بر ضد جنگ، تحریم، اشغال و سرکوب دولتی
- گفتار پنجم: از رهایی سخن بگو!**
- ۵۴ نامه‌ی یک فلسطینی از زندان نظامی | برگردان: سارا امیریان
- ۵۶ شعری از ناتالی هندل | برگردان: محسن عمادی
- ۶۰ شعری از محمود درویش | برگردان: تراب حق‌شناس
- ۶۲ محاکمه | آرمین نیکنام
- گفتار ششم: معرفی برخی منابع فارسی درباره‌ی فلسطین**
- ۶۵ هنگام غوطه‌ور شدن در تاریخ این منازعه باید خود را از سقوط اخلاقی حفظ کنیم! | معرفی کتابی از آلن گرش
- ۶۸ پیوندهایی برای آگاهی بیشتر درباره‌ی «فلسطین»

پیش گفتار: جهت‌یابی با فلسطین



جهت یابی با فلسطین

در وضعیت به غایت پیچیده و دشواری زندگی می‌کنیم: از یکسو زندگی انسان‌ها و بدیهی‌ترین حقوق انسانی به طور مستمر و نظام‌مند پایمال می‌شوند و از سوی دیگر پایمال‌کنندگان این حقوق و نیروهای ویران‌ساز زندگی‌ها در مسند تعریف حقوق انسانی و تمجید پُر طمطراق آن نشسته‌اند و از قضا قضاوت در باب نحوه‌ی پایبندی به «حقوق بشر» را نیز به عهده دارند؛ همه‌ی اینها پیچیدگی وضعیت را به طور شومی مکمل دشواری‌های آن ساخته است.

بی‌گمان فلسطین نه فقط یکی از نقاط کانونی، بلکه آینه‌ی تمام‌نمای این وضعیت بشری بحران‌زده‌ی ماست: بیش از شصت سال از حضور همه‌جانبه‌ی نظامی و اقتصادی دولت صهیونیستی اسرائیل در سرزمین فلسطین می‌گذرد و در تمام این مدت اراضی فلسطینی محل اعمال سلطه‌ی سیستماتیک نظم مستقر جهانی با تمام توان سیاسی، اقتصادی، نظامی و رسانه‌ای آن بوده است و در کنار این روند عرصه‌ی نفوذ دولت‌هایی نیز بوده است که با تقویت نیروهای ارتجاعی سعی دارند هژمونی منطقه‌ای خود را در این کارزار تقویت کنند. اما تمام آنچه که در فلسطین رخ داده است و همچنان رخ می‌دهد، با تمام تنوع فراز و فرودهای آن در راستای اعمال سیاستی مژمن و فراگیر بوده که همان تضعیف هر چه بیشتر نقش مردم در سیاست‌ورزی است؛ گیریم خلع ید از مردم در فلسطین با شدتی حادث و سبعیتی بس عیان‌تر انجام می‌شود.

همین نقطه است که ما را واداشته است تا به صحبت پیرامون فلسطین بپردازیم. چرا که به ضرورت احیای سیاست‌ورزی توسط مردم (ستم‌دیدگان) و نه سیاست با میانجی نخبگان و برگزیدگان باور داریم. باری، خود را موظف دانسته‌ایم که با دعوت به تاملی دیگر درباره‌ی مساله‌ی فلسطین بر این دیدگاه رایجی که روندهای مژمن سلطه و جنایت را (از جمله به دلیل «تکرار ملال آور» آنها) بی‌نیاز از بازنگری و واکاوی می‌انگارد و در عمل به عادی بودن و یا غیر قابل تغییر بودن وضعیت موجود می‌رسد، خط بطلان بکشیم.

در این دفتر کوتاه بیش از هر چیز بر آنیم که با تاملی فشرده در موقعیت فلسطین، جایگاه‌مان را در این جهان آشفته و ستمگر ردیابی کنیم؛ چرا که بحران فلسطین عصاره‌ای از روندهای امروزی بازتولید ستم را در خود حمل می‌کند و اساساً درازنای تاریخی اشغال فلسطین خود استعاره‌ایست از اشغال قلمرو انسانی زیر چکمه‌های متکثر سیاست مسلط؛ پس «جهت‌یابی با فلسطین» مقدمه‌ی وفاداری به مبارزه‌ایست که مکانیزم‌های تداوم سلطه و ستمگری را نشانه می‌رود. در این دفتر نهایتاً می‌کوشیم به ضرورت بی‌ریزی یک سیاست بدیل؛ یک راه سوم اشاره کنیم و در حد امکان چرایی ایجاب آن را تشریح کنیم. تاکید بر این امر البته به معنای نفی اهمیت همبستگی‌های انسانی پرشماری نیست که همواره نسبت به مبارزات بر حق مردم فلسطین جریان داشته است؛ همبستگی با مردمی که در طی این سالیان زیست بومشان بدل به خانه‌های خرابه یا بازداشتگاه‌ها یا اردوگاه‌ها شده است. به عکس، درست از منظر باور به ارزش روابط انسانی و ضرورت همبستگی فرودستان، بر اهمیت همذات‌پنداری با موقعیت زیسته‌ی مردمانی تاکید داریم که در تمام این مدت حتی از زندگی روزمره نیز منع شده‌اند و همواره از اولیه‌ترین نیازهایشان

محروم مانده‌اند. از قضا در پهنه‌ی نظم ظالمانه‌ی مستقر همبستگی مبارزاتی ستم‌دیدگان همان حلقه‌ی مفقوده‌ی نجات‌بخشی است که فردگرایی لیبرال دموکراتیک و روند سیاست‌زدایی نئولیبرالی از جهان انسانی در کنار تریبون‌های گسترده‌ی گفتمان‌های قومی و نژادی و مذهبی سعی در کمرنگ‌سازی یا دسترس‌ناپذیری آن دارند.

در این ویژه‌نامه همچنین برآنیم که در قالب بحث از نحوه‌ی بازنمایی عمومی جریان رویدادها در فلسطین، برخی پیامدهای گریزناپذیر تسلط همه‌جانبه‌ی سرمایه‌داری در عصر حاضر را نشان دهیم. پیامدهای ویرانگری که گفتمان‌های غالب سیاسی می‌کوشند در حوزه‌ی فرهنگی آنها را برای اکثریت مردم (افکار عمومی) قابل هضم بسازند. بر همین اساس تلویحا به بن‌بست‌ها و تناقضاتی ارجاع می‌دهیم که در بنیادهای «کنشگری» رایج بر پایه‌ی گفتمان رسمی «حقوق بشر» جای دارند. مشخصاً چرایی نادرستی این گفتار رایج که مسئله‌ای از جنس فلسطین به ما (ایرانیان) مربوط نمی‌شود را تشریح کرده و متناقض بودن آن را عیان می‌کنیم؛ در همین راستا اهمیت مساله‌ی فلسطین برای نیروهای چپ و پیوند آن با مبارزات رادیکال را بازخوانی می‌کنیم؛ بر بازشناسی مکانیزم‌هایی که گفتمان سلطه از آنها برای بسط خود در چارچوب دولت قومی‌نژادی یهودی استفاده می‌کند درنگ می‌کنیم و گفتار سیاسی رایجی را که دولت صهیونیستی مستقر در فلسطین به میانجی آن توجیه می‌شود مورد تامل انتقادی قرار می‌دهیم؛ به جایگاه امپریالیسم در زندان‌سازی فلسطین و زندان‌بانی فلسطینیان نظر می‌افکنیم؛ مصادره‌ی مبارزات مردم توسط ناجیان دروغین و قدرت‌مدار را که از فقر و درمانده‌گی عمومی و رشد اندیشه‌ها و نیروهای ارتجاعی در خاورمیانه تغذیه می‌کنند و می‌کاوییم؛ به شعر مقاومت فلسطین سلام می‌دهیم و در پاسداشت وفاداری به مبارزات رهایی‌بخش، از شکوه انتفاضه سخن می‌گوییم؛ به برخی نشانه‌هایی که به شکل‌گیری مبارزات بدیل در فلسطین نوید می‌دهند امید می‌بندیم؛ و سرانجام به برخی منابع مفید برای مطالعه و تعمق بیشتر در باب فلسطین اشاره می‌کنیم.

در این مجال کوتاه و با آگاهی از توان عملی و بضاعت نظری محدودمان سعی کردیم با وام گرفتن از نوشته‌های سایر رفقای که در این مسیر گام‌هایی برداشته‌اند، هم بر غنای این مجموعه بیافزاییم و هم در جهت باز نشر حق شناسانه‌ی صدای آنان گامی برداریم. پس با امید به تکثیر بیش از پیش دغدغه‌هایی که به کلیت انسانی و سیاسی مساله‌ی فلسطین نظر دارند، فروتنانه از تلاش‌های این عزیزان و نیز همراهی رفیقانه‌شان با این ویژه‌نامه سپاسگزاری می‌کنیم. و تردیدی نداریم که تنها با همراه شدن تلاش‌ها و همدلی آرمان‌گرایانه‌ی مبارزان خواهیم توانست از این ظلمات دیربای فراگیر دریچه‌ای به سوی نور بکشاییم. بر این اساس سعی کردیم با رجوع به تجربیاتی که از فاصله‌ی نزدیک‌تری با مسئله‌ی فلسطین مواجه شده‌اند، دانسته‌ها و باورهای ذهنی‌مان را عینی‌تر و غنی‌تر کنیم؛ بی‌گمان تنها با برقراری پیوند خلاق میان انباشت تجربیات و دانش رهایی‌بخش قادر خواهیم شد برای مبارزه‌ی وسیع‌تر و جدی‌تر مهیا شویم: مبارزه‌ی برای رهایی همگان.

این دفتر کوچک را نخست به تمام مبارزانی که در راه آرمان فلسطین از جان‌شان گذشته‌اند و سپس به تمام آنانی که خود را به دل فلسطین پرتاب کرده‌اند تقدیم می‌کنیم؛ به تراب حق‌شناس و همه‌ی کسانی که با رنج فلسطین زیسته‌اند.

گفتار اول: ما و فلسطین



چرا

«فلسطین»

به

«ما»

مربوط است؟

«مینا خانی»

غزه بسوز در چشم‌های کور من

غزه نمیر؛

به خاطر دست‌های دور من

که دور تاریخ بمباران شده‌مان حلقه می‌شوند

به خاطر کودکی‌های پیری که

روی نوار مین‌گذاری شده‌ات شقه می‌شوند

غزه ببخش؛

که جز این چند خط

هیچ از کلام من برغمی‌آید

که به کوری کوران مبهوت شده‌ام

و به سوختنی که تو را غزه می‌کند.

شاید باید از نقش سیاست‌های اسرائیل در خاورمیانه بگویم. شاید باید از غارت و تسلط متحدان غربی اسرائیل در خاورمیانه بگویم. شاید باید از دو قطبی شدن جهان بگویم و بگویم تنها و تنها از همین جهت که در این دنیای دو قطبی که به کار و سرمایه تقسیم شده است؛ ما که از شدت همین موقعیت بی‌موقعیت‌مان دقیق‌تر از همین رو که نه کار بوده‌ایم و نه سرمایه «انسان سوم» شدیم باید موقعیت و مفهوم فلسطین را بفهمیم و از این جهت (همین موقعیت فرودستی) آن را به خودمان مربوط بدانیم. شاید باید بگویم که دنیای سرمایه است که تعیین می‌کند چه کسی از موقعیت بی‌کجایی و چه کسی از موقعیت کار به موقعیت فرودستی فرو کاسته شود و این اوست که می‌خواهد تعیین بکند چه کسی کجا چه «کاری» بکند و از چه موقعیتی جهان دو قطبی را تغذیه کند که تا او قطب قوی‌تر و سیطره‌گر این جهان باشد.

شاید باید بگویم که بی‌ربطی ما به جهان از همین نقطه آغاز می‌شود که ما هرگز موقعیت خودمان را نپذیرفته‌ایم که اگر خواستیم برای تغییر آن گام برداریم بدانیم «دقیقا از کدام نقطه باید شروع کنیم؟»؛ شاید فکر می‌کنیم که با پیوستن لفظی و سیاسی به متحدان اسرائیل همانقدر قدرت‌مند می‌شویم که آنها هستند؛ این گونه قسمتی از آن دو قطب محسوب می‌شویم و بالاخره به حساب می‌آییم. شاید از همین جهت است که فکر می‌کنیم نزدیکی ما به موقعیت فلسطین و

آرمان فلسطین ما را از موقعیت قدرت دور می‌سازد و به موقعیت ضعف نزدیک می‌کند؛ غافل از اینکه آن چیزی که ما را تا کنون به جهان در مقیاس‌های اصلی و عینی مربوط کرده بشکتهای نفت‌مان بوده و بس! ما که بی‌ربطان تاریخ و جهان هستیم چرا نمی‌خواهیم باور کنیم که دنیای سرمایه است که می‌خواهد تعیین کند چه کسی از چه موقعیتی و از چه جهتی و در چه جایگاهی - که می‌تواند حتی دقیق بی‌جایگاهی باشد - او را در موقعیت حرف اول جامعه‌ی جهانی تثبیت کند!

فقط و فقط اگر مسلح به چشم‌هایی بودیم که موقعیت دست خالی خودمان را در این جهان قادر به دیدن بودند، می‌توانستیم ببینیم که ما هیچ چیز این جهان نیستیم و همان موقعیت سوم‌مان به تنهایی می‌تواند ما را به تمام انسان‌هایی که در این موقعیت یا نزدیک به این موقعیت هستند مربوط کند. همچنان که ما را به انسان‌های اول و دوم این جهان از جهات و در تناسبات دیگری مربوط می‌کند.

فلسطین نه در مفهوم جغرافیایی کلمه که در مفهوم سیاسی و اجتماعی‌اش نه تنها به ما مربوط است که حتی خود ماست. اگر بتوانیم حب و بغض‌های سیاسی؛ گرایش‌های راست افراطی؛ کوروش کبیر و چلوکباب خوردن‌اش با قوم یهود؛ دشمنی دیرینه‌ی داریوش بزرگ و برادران و اقوام و بستگان دور نزدیکش تا به امروز با قوم عرب و در همین راستا لغات نخ‌نمایی مثل «منافع ملی» را لحظه‌ای از تیررس دیده‌گان‌مان دور نگاه داریم؛ می‌توانیم دریابیم فلسطین نه تنها موضوع ما که در واقع موقعیت ماست. هیچ علاقه‌ای ندارم از هزار جنبه به این موضوع بپردازم؛ فقط دست روی یک نقطه می‌گذارم:

بارها گفته شده است که مسئله‌ی فلسطین مسئله‌ی ما نیست و ما باید «در صورتی که به منافع ملی‌مان ضربه بزند» از پافشاری روی حقوق ملت فلسطین دست برداریم؛ عجا و عجا و هیهات از این تناقض! در چنین لحظه‌ی پرهیجانی سوال اصلی که برای من مطرح می‌شود این است که: ما که هستیم؟ ما که هستیم که در رویای دستیابی به موقعیت فرادستانی چون اروپا و امریکا منافع «مردم» مان با منافع مردم فرودست دیگر در تضاد است؟ حالا بگذاریم از این سوال کلیدی که آن چیزی هم که در بحث «حمایت از مفهوم فلسطین» با منافع اروپا و امریکا در تضاد است آیا به راستی اسم‌اش «منافع ملی» است؟ یا شاید ما آنقدر در کمان از سیاست دم‌دستی و دل‌خواهی است که نمی‌دانیم منافی که در دنیای سیاست‌مداران به عنوان ملی و مردمی تعبیر می‌شوند غالباً منافع دولتی و اقتصادی حکومت‌کنندگان بر آن مردم‌ها هستند و هنوز در هیچ کجای دنیا حتی در (به اصطلاح) دموکرات‌ترین کشورهای دنیا ما دولتی را نداریم که با مردم‌اش کاملاً یکی شده باشد آنقدر که بتوان گفت منافع‌شان یکی است؟!»

فلسطین در معنایی که باید از آن حمایت کرد؛ تنها فلسطین نیست. فلسطین در این معنای سیاسی استعاره‌ایست از بی‌پناهی تمام پناهجویان و بی‌کشوران عالم؛ تمام محاصره شده‌گان و تحریم شده‌گان عالم؛ فلسطین استعاره‌ایست از تمام مردمانی که بر اثر تأثیرات نظم مسلط جهانی و استبداد و ارتجاع و غیره هرگز فرصت «مردم» شدن نداشته‌اند. فلسطین در این مفهوم ایران است؛ سوریه است؛ کردستان است؛ آفریقا است؛ فلسطین در این مفهوم خود ماست!

یک پرسش و یک تذکر به قائلانِ تز

«منافع ملی خیلی مهم است»

«حسام سلامت»

رفقای که می‌گویند «بیایم به منافع ملی مان فکر کنیم و بی‌خیال غزه شویم» در دفاع‌شان از این حُکم جابه‌جا دو موضع را با هم خلط می‌کنند. این دو موضع را برایشان شفاف می‌کنیم و از آنها می‌خواهیم تکلیف‌شان را با این دو موضع روشن کنند.

موضع اول می‌گوید ما سرمان شلوغ‌تر از این حرف‌هاست که فرصت کنیم به مسئله‌ی غزه فکر کنیم. ما خودمان هزار و یک بدبختی داریم و عقل حکم می‌کند نخست برویم بی‌حل مشکلات خودمان. مهم نیست در غزه، یا هر جای دیگر، چه اتفاقی دارد می‌افتد. این دست مسائل «خارجی» اصلاً مسئله‌ی ما نیست. تنها آن مسئله‌ای به واقع برای ما مسئله است که «داخلی» باشد و ربطی مستقیم و بی‌واسطه به ما پیدا کند. ما برای اندیشیدن به این دست اتفاقات، چه برسد به موضع گرفتن و کاری کردن، نه وقت داریم و نه انرژی. ترجیح می‌دهیم همین اندک انرژی و وقت را صرف خودمان کنیم. چکیده‌ی این موضع چیزی است شبیه به این مَثَل قدیمی که می‌گوید شمعی که به خانه رواست به مسجد حرام است. نام این موضع را می‌گذاریم «موضع مشغله».

موضع دوم اما آشکارا جانبدار اسرائیل است و مدعی است در مناقشه‌ی میان اسرائیل و فلسطین باید با مواضع اسرائیل همراه شد، به این دلیل ساده که ما ایرانی‌ها با اسرائیل منافع مشترکی داریم. چیست این منافع مشترک؟ اول اینکه هر دوی ما در منطقه، البته در کنار ترکیه، جزء کشورهای غیر عربی هستیم و نزدیکی ما به همدیگر، و تشکیل ائتلاف سه‌جانبه‌ی ایران/اسرائیل/ترکیه، موضع ما در برابر اعراب را - از جمله خود فلسطینیان که در مناقشات ما با اعراب همیشه جانب برادران عرب خود را گرفته‌اند - تقویت می‌کند. دوم اینکه اسرائیل باثبات‌ترین دموکراسی خاورمیانه است و این برای دموکراسی نوپای ما (و کیست که نداند این موضع صرفاً در وضعیت پساجامه‌وری اسلامی‌ی معنادار است) کم از غنیمت ندارد که با این دموکراسی با ثبات روابط حسنه‌ای برقرار کند. سوم اینکه در صورت نزدیکی به اسرائیل روابطمان با غرب و به ویژه آمریکا نیز مستحکم‌تر

خواهد شد و می‌توانیم فرایند ادغام در نظم سرمایه‌دارانه‌ی جهانی را با ثبات و اطمینان بیشتری دنبال کنیم و از خود تصویر مطمئن‌تر و قابل اعتمادتری بسازیم. چهارم اینکه اسرائیل از حیث اقتصادی کشور مهمی است و برقراری رابطه با آن برایمان بسیار خوشایند و سودرسان خواهد بود. این موضع، فارغ از اینکه دعاوی چهارگانه‌اش تا چه پایه درست باشند، اساساً پیشاپیش تصمیم‌اش را گرفته است و مستقل از اینکه اسرائیل به واقع چه دارد می‌کند خودش را متحد استراتژیک آن تعریف کرده است. نام این موضع را، به اتکای خاستگاه نظری‌اش، می‌شود گذاشت «موضع رئال پلیتیک».

قائلانِ به تز «منافع ملی را دریابید» به گونه‌ای گزینشی و دلخواهانه یا به سراغ «موضع مشغله» می‌روند و یا پای «موضع رئال پلیتیک» را وسط می‌کشند. و حال آنکه این مواضع بیش از آنکه مثلاً در ادامه‌ی هم باشند یا یکدیگر را تکمیل کنند همدیگر را مسئله‌دار یا دست‌کم تضعیف می‌کنند: اگر آنچنان که موضع مبتنی بر مشغله ادعا می‌کند مسئله‌ی فلسطین-اسرائیل برآستی به ما بی‌ارتباط باشد و به همین دلیل ما باید حواسمان را گرم خودمان کنیم آنوقت وارد شدن در این مناقشه از منظر رئال پلیتیک و جانبداری تمام‌قد، پیشینی و چشم‌پسته از اسرائیل دیگر بی‌معنا خواهد بود. و اگر چنان که موضع مبتنی بر رئال پلیتیک می‌گوید ما ایرانی برحسب منفعی که در نزدیکی با اسرائیل داریم لزوماً باید متحد و مؤتلف آن باشیم آنوقت دیگر مطلقاً جایز نیست آنچنان که «مشغله‌باوران» حُکم می‌کنند خود را به مرزهای سرزمینی خودمان محدود کنیم و از مداخله در این مناقشه با پس بکشیم. چنان که پیداست این دو موضع که پیوسته از جانب باورمندان به تز منافع ملی بدانها استناد می‌شود نسبتی پُرتنش با هم دارند. کمترین انتظاری که از مدافعان این تز می‌رود این است که مشخص کنند هوادار موضع مشغله‌باورانه اند و یا جانبدار موضع رئال پلیتیک. جدا از اینکه این رفقا چه پاسخی به ما می‌دهند و تکلیف را چگونه روشن می‌کنند، یک موضوع پیشاپیش روشن است: چه به اتکای ادعای «سرمان شلوغ است» رویشان را برگردانند و چه به اتکای «منافع استراتژیک ما اقتضا می‌کند متحد اسرائیل باشیم» پیشاپیش به نفع اسرائیل حُکم کنند، بی‌کوچکترین پرده‌پوشی اذعان می‌کنند - گیرم بی آنکه خود به صراحت تصدیق کرده باشند - که نسبت به آنچه دارد به واقع اتفاق می‌افتد «بی‌تفاوت» اند، اگر یکسره کور نباشند. کوری و بی‌تفاوتی نتیجه‌ی منطقی هر دو موضع مشغله‌گرایانه و رئال‌پلیتیک است. در پاسخ به هر دوی این مواضع فقط باید گفت: چشمانتان را باز کنید رفقا.

ناسیونال لیبرالیسم، چپ دموکراتیک

و

مسئله‌ی فلسطین

«حسام سلامت»

برای ناسیونال لیبرال‌های ایرانی اسرائیل نه نام یک مسئله؛ آنهم مسئله‌ای از بنیاد «کلی» که صرفاً نام دولتی است همچون دیگر دولت‌ها که باید برحسب منافع ملی‌مان با آن وارد تعامل شویم. در برابر این موضع لیبرالی، چپ‌گرایی دموکراتیک باید خود مفهوم «منافع ملی» را واسازی کند، چنانکه بتواند آن را از شر تقلیل‌گرایی پراگماتیستی‌ای که از دل شهوت بیشینه‌سازی سود بیرون می‌زند، از همان «رنال پلیتیک»ی که خودش را برای همیشه از «حقیقت» جدا کرده است، نجات دهد. برای لیبرالیسمی که شالوده‌ی آگزیماتیک‌اش بر «انسان خصوصی» سوار است، همان انسان منفرد پیوندگستته‌ای که در همه‌حال همه‌ی هوش و حواس‌اش جمع محاسبه‌ی سود و زیان شخصی است، چیزی چون «امر کلی» و پیکار برای آن یکسره بی‌معنا است. همه‌ی حقیقت چپ اما در این خلاصه می‌شود که باور دارد همواره می‌بایست به نسبت میان کلیت و جزئیت و شیوه‌های وساطت میان این دو بیانیدیشد. با این تفصیل، مسئله‌ی اسرائیل-فلسطین برای چپ از بیخ و بن مسئله‌ای است کلی و جهان شمول؛ دقیقاً از آن حیث که تقریباً همه‌ی پروبلماتیک‌های سیاست مدرن یکجا در آن جمع شده است: دشواری تأسیس دولت، حق تعیین سرنوشت، شهروند بودن و معنای آن، مسئله‌ی پناهندگان و آوارگان، اردوگاه و وضعیت استثنایی، معناداری یا بی‌معنایی حقوق بشر، نژادپرستی رسمیت‌یافته و خیلی مسائل دیگر. چشم بستن بر این مسائل و در پیش گرفتن این مواضع کلی‌مسلكانه که «به خودشان مربوط می‌شود» یا «شده‌اید کاسه‌ی داغ‌تر از آش» یا «نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران» برای ناسیونال لیبرالیسم ایرانی چیزی کمتر از رسوایی به دنبال ندارد. این چشم‌پوشی یعنی لیبرالیسم نه می‌خواهد و نه می‌تواند به این پروبلماتیک‌ها فکر کند و همه‌ی اینها را به نام منافع ملی دور می‌زند، احتمالاً به این دلیل ساده که هرگونه درنگی در آنها دیر یا زود مستلزم تجدیدنظر واسازانه در خود سنت لیبرالیسم، دست کم قرائت ناسیونالیستی آن، خواهد بود. برای چپ، فلسطین همان سیمپتوم، همان آسیب‌نمای نظم سیاسی حاکم بر جهان کاپیتالیستی است، همان زخم چرک‌کرده‌ای که عمیق‌ترین رنج‌های جهان در آن فریاد می‌کشند. حساس‌ماندن به سرنوشت آن هم وظیفه‌ای سیاسی است و هم بایسته‌ای اخلاقی و هم شرط زنده‌ماندن خود تفکری که می‌خواهد به سیاست فکر کند.



درباره‌ی بازسازی مفهوم «دشمن»

«امین حسوری»

«اسرائیل به فارسی» نام صفحه رسمی وزارت خارجه اسرائیل در فیسبوک برای مخاطبان فارسی زبان است. در ادامه‌ی این عنوان، عبارت «صفحه رسمی وزارت خارجه اسرائیل» می‌آید و در پایین آن نیز عبارت انگلیسی Government Organization (به معنای سازمان/نهاد دولتی) قید شده است. کسانی که احتمالاً در راستای «دوستی با مردم اسرائیل» - فارغ از ستیز دولت‌ها - به جمع دوستان این صفحه پیوسته‌اند (با «لایک» کردن آن)، قطعاً معنای «نهاد دولتی» را می‌دانند.

حامیان ایرانی این صفحه فیسبوکی شاید از این نکته بدیهی غفلت کرده‌اند که برای اعلام دوستی با مردم اسرائیل (در معنای یاد شده) نیازی به تایید «صفحه وزارت خارجه» این کشور نیست (همان‌گونه که اعلام دوستی با مردم ایران نیز مستلزم تایید صفحه وزارت امور خارجه دولت ایران نیست). چرا که دولت‌های ضد مردمی (مردم‌فارغ از ملیت) حتی اگر فرضاً از مجرای «انتخابات آزاد» هم به قدرت رسیده باشند، لزوماً نماینده‌ی مردم خود نیستند؛ بلکه برآمده از مکانیزم‌های معیوب لیبرال دموکراسی (همانند چرخه پول-قدرت-پول)، سلطه‌ی رسانه‌ای و دستکاری و مهندسی افکار عمومی و به عبارتی محصول فرآیندهای هژمونیک هستند. یا به طور کلی، دولت مستقر در هر کشور تنها (منافع) طبقه حاکم آن کشور را (به نام منافع همه مردم) نمایندگی می‌کند، نه منافع و خواسته‌های واقعی مردم را.

اگر فرضاً این انتخاب مجازی (اعلام دوستی با صفحه رسمی وزارت خارجه اسرائیل)، حاصل اشتباهی سهوی و صرفاً تاییدی سهل‌انگارانه نبوده باشد (کما اینکه چنین اشتباهی به سادگی با یک «کلیک» مجدد قابل تصحیح است)، مواجهه سیاسی با کسانی که از این انتخاب خود به هر دلیلی دفاع می‌کنند و احیاناً آن را «انتخابی شخصی» تلقی می‌کنند چگونه می‌تواند باشد؟ گو اینکه در ساحت روابط شخصی، مواجهه سیاسی مستقیم خواه‌ناخواه کیفیت و سمت و سوی ارتباطات متقابل را متاثر می‌سازد.

نخست باید گفت نفس پذیرش «آزادی انتخاب»، هیچ انتخابی را از شمول نقادی بر کنار نمی‌دارد؛ از سویی مجموعه انتخاب‌های ما در نسبت با واقعیت، دنیای پیرامون ما را شکل می‌دهند و در جهت تداوم یا تغییر آن عمل می‌کنند؛ و از سوی دیگر مضمون این انتخاب‌ها، که نوع ویژه نگاه ما به واقعیت را بازتاب می‌دهند،

همبسته با جایگاه ما در مناسبات جهان واقعی هستند، همچنانکه متاثر از روایت‌های ستیزنده‌ای هستند که هر یک تصویر خاصی از دنیای واقعی را ترسیم می‌کنند (اینکه ما مستعد پذیرش کدام دسته از روایت‌ها باشیم عمدتاً وابسته است به نوع جایگاه عینی ما در واقعیت). بنابراین انتخاب‌های سیاسی ما به لحاظ نسبت میان مضمون آنها با واقعیت، اساساً هم‌ارز نیستند و همه‌ی آنها نمی‌توانند به طور خنثایی همچون سلاخی زیباشناسانه به طور مسالمت‌آمیزی در کنار هم قرار بگیرند. یعنی بر خلاف نزاکت سیاسی ریاکارانه‌ای که نظم لیبرالی داعیه‌ی آن را دارد (در جهت رازورزانه کردن واقعیت)، میان انتخاب‌های ما همواره نبردی در جریان است که آماج این نبرد، تصاحب واقعیت بیرونی است. در واقع آنچه که در پس «احترام» به نظر شخصی افراد (یا «آزادی انتخاب» فردی) پنهان می‌شود، ستیز ناگزیری است که میان نظرات و انتخاب‌ها در عرصه دلالت‌های بیرونی آنها در مناسبات واقعی جریان دارد. از این نظر تاکید افراطی بر «آزادی انتخاب» در لیبرال دموکراسی، ضمن پنهان‌سازی صوری بودن این آزادی، پنهان‌کننده‌ی این واقعیت است که انتخاب‌های ما به طور همبسته‌ای دایره‌ی امکان یکدیگر را (در زنجیره‌های بلافصل) محدود می‌سازند؛ این امر درست همانند تابوی لیبرالی «حق مالکیت خصوصی» است که در بردارنده‌ی این تناقض بزرگ است که همگان نمی‌توانند به طور همزمان از «حق مالکیت» برخوردار باشند. برای مثال وقتی برآمد بیرونی «انتخاب آزاد» اکثریت، مشروعیت یافتن اقدامی سیاسی باشد که به موجب آن مردمی بر خلاف میل خود از زیستن در خانه‌های (زادگاه) خود محروم شوند، آن مردم از انتخاب محل زندگی خود محروم می‌شوند. بنابراین انتخاب‌های ما ضمن اینکه متاثر از نسبت ویژه‌ی ما با واقعیت‌اند، در سطوح مختلف به بازتولید یا بازسازی یا تغییر واقعیت منجر می‌شوند. حتی پشتیبانی انفعالی (و ظاهراً غیر سیاسی) ما از یک دیدگاه سیاسی معین، در پیوند با انبوه رویکردهای احتمالی مشابه، در خدمت تقویت یا تضعیف برخی مولفه‌های معین گفتمانی در فضای عمومی قرار می‌گیرد (در حالی که آماج نهایی هر یک از این گفتمان‌ها پیشبرد اشکال و رویه‌های ویژه‌ای از دخالتگری در واقعیت بیرونی است).

در این صورت در جایی که به لحاظ باورها و انتخاب‌های سیاسی بنیادین در مقابل هم ایستاده‌ایم، آیا ادامه‌ی دوستی اساساً ممکن است، یا که تظاهر به دوستی مستلزم پنهان کردن بسیاری از ستیزهای واقعی است؟ در این میان امکانات واقعی گفتگو و جایگاه و مرزهای محدود کننده‌ی آن کجاست؟ آیا گفتگوی انتقادی می‌تواند نسبت ما با واقعیت را چنان متحول کند که بر شکاف دیدگاه‌های آنتاگونیستی فایق آید و اثرات مستقیم جایگاه‌های عینی و فضاهای زیسته ناهمگون ما (در اتخاذ جهت‌گیری‌های سیاسی‌مان) را به حداقل برساند؟ در این صورت نقطه اتکا در برپایی و تداوم همدلانگی این گفتگوهای انتقادی کجاست؟ آیا باور مشترک به مفهوم عام و انتزاعی از انسان (چنان که مثلاً در مضمون گفتمان «حقوق بشر» نهفته است) برای چنین کاری بسنده است؟ باید اذعان کرد به رغم اینکه در ساحت ارتباطی و فضای عمومی

همان وفاداری بی‌تناقض به مفهوم عام انسانیت است (گو اینکه این مستلزم آن است که در همه حال حقوق انسانی دشمن خود را نیز مراعات کنیم). این دشمن بودگی عمدتاً انتخاب پیشینی ما نیست، بلکه نتیجه‌ی پسینی برآمده از عملکردها و انتخاب‌های اساسی ما در حوزه‌ی امر جمعی است؛ که به واسطه‌ی همان آنتاگونیسم موجود در ساختار اجتماعی، خواه نا خواه در خدمت منافع و مناسبات متضاد قرار دارند. ظاهراً اجتناب از این دشمنی‌های ناخواسته در صورتی ممکن است که از کنش‌های آگاهانه و انتخاب‌های سیاسی خود صرف نظر کنیم و به خیال خود نسبت به قطار سیاست «بی‌تفاوتی» پیشه کنیم. اما حتی در این صورت هم «بی‌تفاوتی» ما در خدمت حفظ مناسبات موجود خواهد بود و بسته به میزان آگاهی در اتخاذ چنین رویه‌ای، باز هم حدی از وارد شدن به قلمرو دشمن در صف‌بندی‌های متقابل موجود اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

با این توضیحات شاید اکنون کمتر تناقض‌آمیز جلوه کند که درست به دلیل باور به جهان‌شمول بودن انسانیت، در ساحت روابط اجتماعی گریزی از این «دشمنی» سیاسی یا مرزبندی دشمنانه نیست.

اما در عمل، شناسایی مرزهای قلمرو دشمن در حوزه‌ی روابط انسانی کار ساده‌ای نیست؛ به این خاطر که اغلب به ماهیت یا کلیت باورها و انتخاب‌های سیاسی افراد وقوف/دسترسی نداریم، و نیز به دلیل ناسازگاری‌ها و تناقضات موجود در مجموعه آرا و یا کنش‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی افراد. ضمن اینکه بسیاری از افراد هنوز در باورها و رویکردهای سیاسی‌شان به ثبات نسبی دست نیافته‌اند (اینان صرفاً آموزه‌های فرهنگی و رسانه‌ای سیستم مسلط را واگویی می‌کنند، بی آنکه لزوماً به فهم و باور عمیقی از آنها رسیده باشند). از سوی دیگر میان رویکردهای سیاسی افراد و جایگاه‌های اجتماعی و طبقاتی آنها لزوماً تطابقی محکم و تناظری یک به یک و همیشگی وجود ندارد، بلکه جهت‌گیری طبقاتی نهایی انسان‌ها در روند ستیزهای اجتماعی بخشا متأثر از مضمون مواجعات آنها در پروسه‌ای است که درک سیاسی آنها را از خلال تجربیات زیسته‌ی آنها شکل می‌دهد. همه‌ی اینها ما را به اهمیت گفتگوی انتقادی و ضرورت دامن زدن به آن باز می‌گرداند. با این تفاوت که این بار محدودیت‌های ساختاری آن را می‌شناسیم؛ همچنانکه ضرورت‌ها و اهداف واقعی آن را. هدف این گفتگوها آن است که از طریق پیشبرد عملی مبارزات ضد هژمونیک در ساحت‌های اجتماعی و ارتباطی، در خیل انبوه کسانی که ناخواسته و ناآگاهانه در اردوگاه دشمن قرار گرفته‌اند همراهان و دوستان آتی مبارزات رهایی‌بخش برانگیخته شوند. به ویژه از میان انبوه ستم‌دیدگانی که به لحاظ مشی انفعالی یا بینش و انتخاب‌های سیاسی نااندیشیده‌ی خود، ناخواسته با اردوگاه دشمن همسو شده‌اند. تعامل مستمر با جامعه از مسیر گفتگوهای انتقادی می‌تواند به شناسایی مختصات واقعی دشمن بیانجامد و قلمرو دشمن را در مرزهای واقعی آن نشانه‌گذاری کند.

توضیح: مطلب فوق پیش از این در سایت «نقد اقتصاد سیاسی» منتشر شده است.

پافشاری بر ایجاد و تداوم گفتگوهای انتقادی در حوزه‌های مختلف (به مثابه‌ی تنها ابزار تعامل عقلانی جمعی) امری بایسته است، اما نباید در میزان قابلیت و دامنه‌ی کارایی این ابزار اغراق کرد، چون لایه‌مندی عینی جامعه و شکاف‌های آنتاگونیستی برآمده از آن از طریق گفتگو رفع شدنی نیست. برای عناصری متعلق به لایه‌های متفاوت/متعارض اجتماعی و طبقاتی دستیابی به روندی از گفتگوهای انتقادی همدلانه (حول موضوعات بنیادین) تنها با این فرض تقریباً محال امکان‌پذیر است که پیشاپیش در مورد ضرورت از میان برداشتن این مرزها و شکاف‌ها و در واقع درباره‌ی پذیرش ملزومات و پیامدهای کلی این امر توافق حاصل شده باشد.

در عمل، جایی که دوستی‌ها به رغم اختلافات در باورهای بنیادین تداوم می‌یابند (امری که علاوه بر بروز در ساحت روابط اجتماعی، در فضای ارتباطات مجازی عمومیت بیشتری دارد)، قابل تصور است که عمدتاً نه عمقی در آن دوستی‌ها وجود دارد و نه شناختی عمیق یا پایبندی‌ای جدی نسبت به آن باورها. آنچه در این حالت دوستی‌ها را تداوم می‌بخشد، جدا از عادت‌های روانی-رفتاری، مراتبی از وابستگی‌های عینی و چشم‌داشت‌ها و ملاحظات مادی (در معنای وسیع کلمه) است.

به این ترتیب مفهوم دشمنی همچون برنهادی در برابر «تظاهر به دوستی» (در عین همدستی در مشی‌های متخاصم) ظاهر می‌شود تا از همبستگی تصنعی‌ای که ستیزهای جاری در مناسبات اجتماعی را به نفع جبهه‌ی غالب فرادستان می‌پوشاند افسون‌زدایی کند. در اینجا تأکید بر مفهوم «دشمن» به لحاظ هستی‌شناسی اجتماعی به معنی ارجاع به جدیت و تعیین‌کننده بودن این مبارزات است؛ ضمن اینکه تأکید بر مفهوم دشمن به لحاظ سیاسی به معنای دعوت به همبستگی برای همراهی با جبهه فرودستان در پیکارهای جاری طبقاتی و مبارزات نابرابر ستم‌دیدگان علیه وضعیت ستمگرانه موجود است. مشخصاً در مناسبات واقعی امروز، کسانی که آگاهانه از جنگ و اشغال و نابرابری و استثمار و ستم و تبعیض سیستماتیک دفاع و پشتیبانی می‌کنند (یا به طور فعال به توجیه آنها و ملزومات مادی و زمینه‌های فرهنگی برقراری آنها بر می‌آیند)، خواه نا خواه به لحاظ سیاسی «دشمنان» کسانی هستند که با این واقعیت‌های عادی شده دنیای معاصر مخالفت/مبارزه می‌کنند. چون مناسباتی که این دو طیف از آن دفاع یا با آن مخالفت می‌کنند، به طور بنیادین آشتی‌ناپذیرند. آنتاگونیسم عینی موجود در مناسبات انسانی که نمودهای بیرونی آن در همه‌ی ساحت‌ها و لایه‌بندی‌های درونی جوامع قابل مشاهده‌اند، نمی‌تواند در روابط اجتماعی‌ای که انسان‌ها به اجبار (و دایره‌ی محدودی از اختیار) واردش می‌شوند بازتابی نداشته باشد. از این نظر حضور مفهوم «دشمن» در زندگی واقعی ما خیلی جدی‌تر از آن است که بتوان در قالب خوش‌بینانه‌ی بشر دوستی نامحدود یا اخلاق پنهانش ساخت.

در سطح انتزاعی البته می‌توان آدم‌ها را به طور عام و صرفاً به واسطه‌ی انسان بودن‌شان دوست داشت، اما در واقعیت انضمامی، ناگزیر با بخش قابل توجهی از آنها به لحاظ سیاسی دشمن خواهیم بود؛ که از قضا در سطح هوشیارانه، دلیل این دشمنی - بخشا -

گفتار دوم: خونت اشغال



شکوه انتفاضه و تنهایی یک ملت

«تراب حق شناس»

مقدمه‌ی «پراکسیس» بر بازنشر این مقاله:

در کنار آنها بایستند امید تام می‌بندند. این در حالی است که در تاریخچه‌ی مبارزاتی مردم فلسطین بارها معلوم شده که اغلب قدرت‌هایی که داعیه‌ی دفاع از ستمدیدگان فلسطینی را داشته‌اند، در برهه‌ای از زمان مقاصد حساب‌گرانه‌ی خود را بر تعهداتشان مرجح دانسته و مردم فلسطین را تنها گذاشته و به مبارزات آنها پشت کرده‌اند. اما چطور می‌توان بدون آگاهی از نقش قدرت‌های منطقه در تاریخچه‌ی مناقشات در سرزمین اشغالی فلسطین، از جریاناتی که اکنون در این مناقشه نقش ایفا می‌کنند شناخت درستی به دست آورد؟ و البته پرسش کلی‌تر این است که آیا می‌توان بدون در نظر گرفتن تاریخچه‌ی مناقشاتی که در سرزمین فلسطین اشغالی رخ داده است، و تنها با در نظر گرفتن موقعیت و شرایط کنونی طرفین مناقشه (بی آن که مسیر تاریخی مناقشات تا رسیدن به موقعیت کنونی مد نظر قرار گیرد)، صحبت از عدالت و صلح به میان آورد؟ پر واضح است که پاسخ منفی است. لازمه‌ی درک مسأله‌ی فلسطین و شناخت جریاناتی که اکنون در این مناقشه نقش ایفا می‌کنند، و نیز لازمه‌ی ترسیم هر گونه مسیری برای چاره‌جویی یا برقراری عدالت و صلح در این سرزمین، آگاهی از پیوستار تاریخی مناقشات و نقش و رویکرد دو طرف مناقشه و همچنین جایگاه دولت‌های قدرتمند جهانی و کشورهای منطقه در این روند تاریخی است.

به طور مشخص برای «ما» ضروری است که برای درک نحوه‌ی ارتباط مسأله‌ی فلسطین و ملزوماتی که حفظ نظم موجود ایجاب می‌کرده/می‌کند و نیز برای پیوندیابی بین ملزومات استراتژیک نظم سرمایه‌داری و حمایت همه‌جانبه‌ی «قدرت‌های بزرگ» از سیاست‌های اشغالگرانه‌ی دولت اسرائیل، آن چه در حدود یکصد سال گذشته در سرزمین‌های اشغالی فلسطین رخ داده را مطالعه کنیم و تحلیل‌های مشخص خود را با در نظر گرفتن این آگاهی بنا کنیم.

برای این منظور کتابها و منابع ارزشمندی موجود است که برخی از آنها به زبان فارسی نیز ترجمه شده‌اند. مقاله‌ای که در ادامه می‌خوانید یکی از مقالاتی است که می‌توان گفت نه تنها حاصل یک عمر مطالعه و تحقیق مولف در زمینه‌ی فلسطین، بلکه ثمره‌ی مشارکت مستمر مولف در مقاومت رهایی‌بخش فلسطین است.

* نویسنده در منبع اصلی انتشار این مطلب (وبسایت اندیشه و پیکار) تصریح کرده است که این مقاله در سال ۱۹۹۱، به مناسبت انتفاضه‌ی اول که از دسامبر ۸۷ تا ۹۳ طول کشید نوشته شده است.

پس از حمله‌ی خونبار اخیر دولت قومی‌نژادی اسرائیل به نوار غزه، مسأله‌ی فلسطین بار دیگر در کانون توجه عموم قرار گرفت، ولی همچون تمام دوره‌هایی که مناقشات قدیمی به خشن‌ترین اشکال خود گراییده است، این بار هم توجه عمومی به این مسأله دوام چندانی نیافت. یعنی به رغم اینکه هر بار مردم فلسطینی به شکل بی‌رحمانه‌ای به خاک و خون کشیده می‌شوند، چنین جنایاتی تنها برای مدت کوتاهی به عنوان موضوعی درخور تامل جدی و چاره‌جویی، در فضای عمومی مطرح می‌شوند و پس از آن دوباره وضعیت «عادی» می‌شود و دیگر کسی به آنچه که هر روزه در آن سرزمین جریان دارد اهمیت نمی‌دهد. به بیان دیگر، تنها زمانی که عریان‌ترین سوبه‌های خشونت علیه فلسطینیان عیان می‌شود، مسأله‌ی این به نام «مسأله‌ی فلسطین» برای سایر مردم جهان مطرح می‌شود. دلیل این معضل (یا رویه‌ی شوم) را باید در سیاست‌های دولت قومی-نژادی اسرائیل و همچنین سیاست‌های حمایتی دولت آمریکا (و شرکا) جستجو کرد که هر بار با طرح و برجسته کردن تهدیدی «واقعی‌تر» و مناقشه‌ای «جدی‌تر» (در حال حاضر، خطر ایران اتمی)، افکار عمومی را از مسأله‌ی اشغال فلسطین منحرف می‌کنند. این معضل منجر به آن می‌شود که پیوستگی سلسله وقایع خونباری که به طور هدفمند و سیستماتیک، در قالب سیکل‌های تهاجم تکرار می‌شوند، از نظر عموم دور بماند و بدین ترتیب درک نظام‌مند مسئله در ذهن مخاطب بیرونی دشوار می‌گردد. بنابراین گسسته بودن توجه رسانه‌ها و افکار عمومی به مسأله‌ی فلسطین پیامدهایی انسانی مهیبی در تکرار این روند دارد:

اولا ماهیت و خاستگاه خشونت خردکننده‌ای که در حدود نود سال اخیر علیه فلسطینیان جریان داشته و با اشغال فزاینده‌ی سرزمین‌های فلسطینی و سرکوب بی‌وقفه و رنج‌های بی‌امان آنها همراه بوده، از نظرها دور می‌ماند. در حالی که خشونت‌ی که ما مخاطبان بیرونی گهگاه متوجه آن می‌شویم، برای مردم فلسطین دهه‌هاست که هر سال و هر ماه و هر روز تکرار می‌شود. دوما رویکرد متناقض دولت‌های غربی که هر بار به اصطلاح بحث «صلح» را مطرح کرده و گاه نیز با ژست‌های ریاکارانه خشونت‌ورزی را محکوم می‌کنند دیده نمی‌شود؛ رویکردی که بدون شک سهم مهمی در ادامه‌ی سیاست‌های تجاوزگرانه و سرکوبگرانه‌ی دولت کذایی اسرائیل داشته و به پیشروی بی‌وقفه‌ی اشغال نواحی فلسطینی یاری رسانده است. و سوم این که مردم فلسطین در رویارویی با چنین ستم مسلسل و نظام‌مندی چاره‌ای جز تداوم مقاومت را پیشروی خود نمی‌بینند و درست از همین روست که اغلب آنها به جریان‌هایی که در این مبارزه‌ی نابرابر



سرآغاز

ژان لوک گوداژ کارگردان برجسته‌ی سینمای فرانسه در توصیف یکی از فیلم‌هایش می‌گوید: «این فیلم بیان تنهائی و بی‌کسی‌ست. نه فقط یک فرد بلکه یک شهر یک جامعه یک ملت هم می‌تواند تنها باشد». به نظر می‌رسد که مفهوم «تنهائی یک ملت» با وضع فلسطینی‌ها قابل انطباق است.

چهار سال تمام است که انتفاضه (قیام عمومی توده‌های فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی) جریان دارد و در ۹ دسامبر ۹۱ وارد پنجمین سال خود می‌شود. قیامی بدیع و پیگیر و هر روزه با ابعاد گسترده‌ی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود، متشکل در کمیته‌های خلقی، هدایت شده و سازمان‌یافته؛ آن هم علی‌رغم شرایط بسیار سخت نظامی و سیاسی و تاریخی و ... خبر از معجزه‌ی ملتی می‌دهد که برای نیل به آزادی خود از اشغال و استعمار وطن‌گزین اسرائیل می‌رزد و تجربه‌ی ویژه‌ی خود را می‌آفریند. قربانی دادن هر روزه، محاصره‌ی اقتصادی، منع عبور و مرور چند ماهه، نفی بلد و زندان و کارشکنی‌ها و خنجر از پشت را تحمل می‌کند و راهی را که خود، علی‌رغم دشواری‌های بی‌حساب، به شیوه‌ای نسبتاً دموکراتیک بر می‌گزیند ادامه می‌دهد.

در حال حاضر بیش از نیمی از کل فلسطینی‌ها در خارج از میهن خود بسر می‌برند و طی چند دهه‌ی گذشته مبارزه‌ی آن‌ها برای بازگشت و وادار کردن اسرائیل به عقب نشینی عمدتاً بر محور فعالیت از خارج به سوی داخل حرکت می‌کرده است.

این فعالیت‌ها بدون شک دستاوردهای بزرگی برای فلسطینی‌ها داشته که از همه مهمتر سازمان آزادیبخش فلسطین (به عنوان جبهه‌ای در برگیرنده‌ی اکثر سازمان‌های مبارز) است که به عنوان تنها نماینده‌ی مشروع این ملت در عرصه‌ی ملی و جهانی شناخته شده است. اما در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۸۰ با محاصره‌ها و سرکوب‌های مستمر علیه ساف و برچیده شدن پایگاه‌هایش در کشورهای همجوار اسرائیل، مبارزه‌ی فلسطینی‌ها با رکود و بن بست روبرو گشت. در ماه نوامبر ۸۷ کنفرانس سران عرب در امان (پایتخت اردن) تشکیل شد و قضیه‌ی فلسطین را به صورت امری ثانوی و تحت‌الشعاع جنگ ایران و عراق ارزیابی نمود و فریاد سازمان آزادیبخش فلسطین جهت جلب کمک همه جانبه‌ی اعراب، از هر زمان دیگر کمتر گوش شنوا یافت. احساس تنهائی و بن‌بست مبارزان داخل و خارج را از پیش به فکر چاره انداخته بود. زمینه‌های عینی و ذهنی برای درگرفتن یک قیام عمومی در داخل آماده شده بود. کشتار چهار کارگر فلسطینی در غزه که شامگاه از سر کار خود به خانه باز می‌گشتند توسط اسرائیلی‌ها در دسامبر ۷۸، به مثابه‌ی جرقه‌ای قیام را شعله ور کرد. انتفاضه که نطفه‌اش در تاریخی سرشار از ستم و تحقیر بسته شده و ادامه‌ی اعتراضات و قیام‌های متعدد پیشین است، با استمرار و برخورد‌های دموکراتیک و حساب شده‌اش تا کنون توانسته است یک بار دیگر قضیه‌ی فلسطین را مسأله‌ی روز و کلید حل مشکل خاورمیانه نشان دهد.

آنچه به اختصار در سطور بالا گفته شد، روی روشن و درخشان سکه است. روی دیگر سکه عبارت است از تاریخ استعماری و حقوق پایمال شده‌ی یک ملت، مشکلات و جوانب منفی و

داشته شده‌ی این منطقه که گرفتار مناسبات پیش‌سرمایه داری و یوغ استبداد بودند، یارای مقابله با تهاجم غرب و سیاست مهاجرت یهودیان را نداشتند. فتودال‌های ترک و عرب به طمع پول زمین‌های فلسطین را به یهودیان می‌فروختند و بعد از جنگ جهانی اول هم که فلسطین تحت الحمایه‌ی انگلیس قرار گرفت انواع فشارها برای مصادره‌ی زمین‌ها به بهانه‌ی عدم پرداخت مالیات و غیره، بر اعراب وارد آمد و زمین‌ها به یهودیان داده شد و راه برای اسکان مهاجران بیش از پیش فراهم آمد. شایان ذکر است که برخی از کارگزاران انگلیس در منطقه نیز به این امر کمک می‌کردند. مثلاً معروف است که سید ضیاء‌الدین طباطبائی (همدست رضاخان در کودتای ۱۲۹۹) طی سال‌ها اقامت خود در فلسطین زمین‌ها را به عنوان واسطه (چون مسلمان بود) از مالکان می‌خرید و سپس به یهودیان می‌فروخت. دولت تحت الحمایه‌ی فلسطین برای خود تمبر پستی و پول مشخص داشت که به دو خط عبری و عربی نام فلسطین و مبلغ معین را روی آن چاپ کرده بودند. بین این دولت تحت‌الحمایه و دیگر کشورها روابط دیپلماتیک برقرار بود و دولت ایران نیز در ۱۳۲۴ شمسی کنسولی به نام آشتیانی در آنجا داشت. اعراب فلسطین قرن‌ها سابقه‌ی تاریخی دارند. با وجود مهاجرت و اسکان یهودیان هنوز جمعیت یهودیان نسبت به کل جمعیت فلسطین در اقلیت است. اما استدلال صهیونیست‌ها از ابتدا تا امروز (که نمونه‌اش نطق اسحاق شامیر در کنفرانس مادرید می‌باشد) این بوده است که «فلسطین سرزمینی بوده بدون ملت و باید به ملتی داده شود بدون سرزمین»!

سیاست استعماری انگلیس منطبق با خواست صهیونیست‌ها منجر به صدور بیانیه‌ای شد که به «وعده‌ی بالفور» معروف است. بالفور وزیر خارجه‌ی انگلیس در ۱۹۱۷ از طرف دولت پادشاهی انگلیس تعهد می‌کند که تمام تلاش خود را جهت ایجاد یک «میهن برای ملت یهود» به کار برد. اعراب در فلسطین و دیگر مناطق با این اقدام مخالف‌اند و مبارزات متعددی به صورت تظاهرات و شکایت به جامعه‌ی ملل و شورش و اعتصاب و درگیری‌های مسلحانه انجام می‌شود. تهدید ناشی از اشغال موجب بیداری بیشتر توده‌ها، تشکیل تجمعات و احزاب و سازمان‌های گوناگون می‌گردد. ناسیونالیسم عربی که از زمان جنگ جهانی اول بر ضد سلطه‌ی عثمانی به وجود آمده بود هرچه بیشتر تقویت می‌گردد و این بار حول حفظ فلسطین از اشغال یهودیان شکل می‌گیرد. اما این تلاش‌ها به هیچ وجه نمی‌تواند در یک نبرد نابرابر با قدرت سیاسی - نظامی و فرهنگی غرب که مصمم است اسرائیل را در منطقه به وجود آورد، به پیروزی برسد. رهبری مبارزه‌ی فلسطینی‌ها در دست یک روحانی مالک به نام حاج امین‌الحسینی‌ست که خود مجتهد بزرگ بیت المقدس است. او که از هر تلاشی (در قالب اندیشه‌ی خویش) برای

مبارزه‌ی پر افت و خیز و تجربه‌های تلخ و آموزنده که در سطور زیر به آنها - باز به اختصار - اشاره می‌کنیم تا روی اول سکه نیز برای خواننده‌ی علاقه‌مند روشن‌تر شود.

زمینه‌های تاریخی تا امروز

تا اواخر قرن نوزدهم یهودیان به صورت اقلیتی «دینی نژادی» در کشورهای مختلف دنیا پراکنده‌اند و غالباً از حقوق شهروندی کامل برخوردار نیستند. جامعه‌ی بسته‌ی این اقلیت در معرض ستم و تحقیر و تبعیض است و گاه مثلاً در روسیه‌ی تزاری یا شرق اروپا در معرض قتل‌عام قرار می‌گیرد. از ۱۸۷۸ گروه‌هایی از یهودیان به فلسطین مهاجرت می‌کنند و این آغاز پروسه‌ای است که به استعمار فلسطین می‌انجامد. در ۱۸۹۶ در آستانه‌ی دوره‌ی امپریالیسم تئودور هر تزل کتابی تحت عنوان «دولت یهود» منتشر می‌کند و در آن می‌نویسد: «ما در آنجا (فلسطین) باید بخشی از برج و بارو و استحکامات اروپا علیه آسیا را تشکیل بدهیم. یک برج دیدبانی تمدن علیه وحشی‌گری بسازیم» (۱). اولین کنگره‌ی جنبش صهیونیستی که در شهر بال (سوئیس) تشکیل شد، هدف خود را چنین بیان می‌کند: در فلسطین، یک وطن برای ملت یهود ایجاد شود که توسط حقوق عمومی تضمین شده باشد».

در ابتدا پیشنهاد‌های دیگری هم مطرح بود که مثلاً این وطن در آفریقا (اوگاندا) یا سرزمینی در روسیه‌ی تزاری یا کانادا برگزیده شود ولی چه به دلایل تاریخی و دینی یهود و چه به خاطر اهداف استعماری (۲) که قدرت‌های مسلط غربی در خاورمیانه داشتند، فلسطین برای این منظور برگزیده شد. ناگفته نگذاریم که دلسوزی نیروهای مترقی و چپ اروپا نسبت به یهودیان موجب شد که جنبش صهیونیستی تا حدود زیادی از حمایت جنبش چپ اروپا که طبعاً مخالف نژادپرستی بودند (و یا مثلاً برپای کیبوتص‌ها را نوعی جامعه‌ی اشتراکی ارزیابی می‌کردند) برخوردار باشد و این حقیقت از دیده‌ها پنهان بماند که تاوان ستم بر یهودیان را ملتی دیگر با محروم شدن از کلیه‌ی حقوق انسانی و ملی‌اش خواهد پرداخت.

فلسطین در آن روزگار مانند دیگر مناطق عربی از مصر و شمال آفریقا گرفته تا حجاز (سعودی امروز) جزئی از متصرفات امپراطوری عثمانی بود. جنگ جهانی اول و شکست عثمانی این متصرفات را بین دو دولت فاتح انگلستان و فرانسه تقسیم کرد و طبق قرارداد «سایکس پیکو» (۱۹۱۶) لبنان و سوریه به فرانسه رسید و فلسطین و اردن و مصر و عراق به انگلیس. مرزهای دلبخواهی که بین این مناطق (کشورها) - بنا به مصالح دو دولت فاتح - کشیده شد، همیشه مایه‌ی درگیری‌ها و جنگ‌های فرساینده بوده و تا آینده‌ای دور خواهد بود. ملت‌های عقب‌نگه

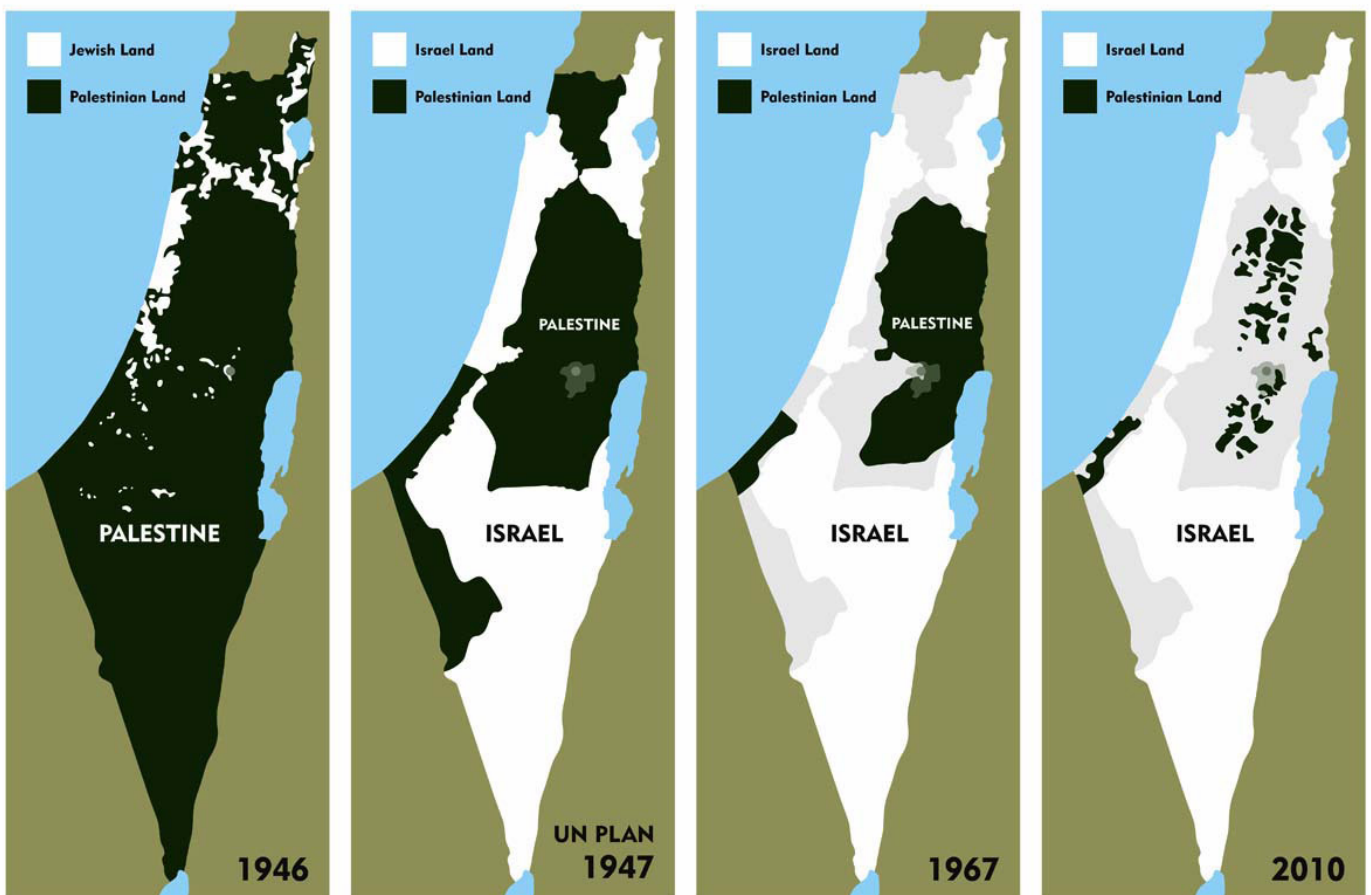
تشکیل دادند و پا را از محدوده‌ی طرح تقسیم نیز فراتر گذارده. مناطقی دیگر را ضمیمه‌ی دولت خود کردند. این دولت در ۱۹۴۸ رسماً بر پا شد و مورد شناسائی سریع شوروی و آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی قرار گرفت (۳).

دولت‌های عرب که همگی دست نشانده یا تحت نفوذ انگلیس بودند، عمدتاً تحت فشار توده‌ای به کمک مردم فلسطین و برای جنگ با دولت نوپای اسرائیل لشکرکشی کردند ولی به دلیل عقب مانده‌گی مفرط و به خاطر آنکه نمی‌خواستند بجنگند شکست خوردند (۴). این اولین تجربه‌ی تلخ فلسطینی‌ها و تنهائی‌شان بود. صدها هزار نفر آواره شدند و به ساحل غربی رود اردن و یا کشورهای همجوار فرار کردند. وجود آوارگان تا آنجا که نیروی کار ارزان را هدیه‌ی بورژوازی نوپای عرب می‌کرد (مثلاً در لبنان و کویت و ...) مورد استقبال قرار می‌گرفت و اگر می‌شد از وجود فلسطینی‌ها در کشور، و به عنوان حمایت از آنان مشروعیتی برای خود به دست آورد و مبارزات داخلی را سرکوب نمود، عیبی نداشت؛ اما اگر آوارگان به دنبال بازپس‌گیری حقوق خود بودند مسلماً با سرکوب شدید مواجه می‌گشتند. اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی اردن طی سال‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ در این مورد نمونه است.

فلسطینی‌ها در همان سال ۱۹۴۸ (در سپتامبر) مجلس مؤسسان و دولتی را در غزه به وجود آوردند ولی با وجود آنکه کشورهای

جلوگیری از مهاجرت یهودیان و از این اشغال خزندهٔ نومید شده در مخالفت با انگلیس حتی با نازی‌ها تماس می‌گیرد و از آن‌ها کمک می‌خواهد! مبارزه‌ی اعراب با نیروهای انگلیسی و قیام‌های متعددی که در آن‌ها رهبران برجسته‌ای چون عزالدین القسام، عبدالقادر الحسینی و حسن سلامه کشته شدند و امکان به خطر افتادن منافع انگلیس در بقیه‌ی مناطق عربی این دولت را مجبور می‌کند که در مقابل مهاجرت یهودیان موانعی به وجود آورد. اما یهودیان به کمک محافل استعماری دیگر (منجمله سرویس مخفی دولت فرانسه) گروه‌های تروریستی تشکیل می‌دهند و به نام مبارزه با استعمار انگلیس دست به فعالیت گسترده‌ای می‌زنند و نه تنها برخی از مقامات انگلیسی بلکه نماینده‌ی وقت جامعه‌ی ملل (کنت برناردت) را ترور می‌کنند. کشتار عام دهکده‌های دیر یاسین و کفر قاسم یادبود ننگین گروه‌های تروریستی هاگانا و اشترن است. اسحاق شامیر و مناحیم بگین هر دو از نخست وزیران اسبق اسرائیل از سران این گروه‌ها بودند. مصون ماندن این گروه‌ها از هرگونه مجازات همدستی خود انگلیس‌ها با آنان را نشان می‌دهد و ادعای «جنگ ضد استعماری صهیونیست‌ها» را با انگلیس نقش بر آب می‌سازد. در ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد طرحی را تصویب کرد (قطعنامه‌ی ۱۸۱) که بنا بر آن دو دولت یهودی و عربی در فلسطین تشکیل شود. اعراب رضایت ندادند و در جلسه شرکت نکردند ولی یهودیان پذیرفتند و دولت خود را

PALESTINIAN LOSS OF LAND 1946-2010



بدون کمک رژیم‌های عرب ابراز وجود کند. سازمان الفتح اولین عملیات مسلحانه‌اش را آغاز کرد. این اقدام چون «دیگی بود که برای رژیم‌های عرب نمی‌جوشید» مورد تحقیر و اتهام رسانه‌های رسمی قرار گرفت و این عملیات حتی به ستون نسبت داده شد! جنگ ژوئن ۱۹۶۷ که از طرف اسرائیل پیشگیرانه وانمود شد، در واقع جز اجرای سیاست توسعه‌طلبی این دولت نبود. اسرائیل با کمک بی‌دریغ غرب مناطق جدیدی از جمله باقی مانده‌ی فلسطین (ساحل غربی) را اشغال کرد تا قسمت‌های اشغال شده‌ی قبلی دیگر از یاد برود (۵).

شکست رژیم‌های عرب (مصر، سوریه و اردن) فشار را از سر الفتح و سازمان‌های متعدد فلسطینی که از پیش مخفیانه تشکیل شده بودند تا حد زیادی برداشت و امکان بسیج گسترده‌ی توده‌ای برای جنگ چریکی علیه اسرائیل را در اختیارشان گذارد. هر رژیم‌ی برای تثبیت خویش و کسب مشروعیت کوشید بر این موج سوار شود، ولی این سوءاستفاده به تضاد و درگیری با سازمان‌های فلسطینی انجامید. این سازمان‌ها به تدریج در یک سازمان و زیر یک چتر جبهه‌ای که همان نام سازمان آزادیبخش فلسطین را داشت ولی رهبری و بسیاری از شیوه‌های عمل و نظرش تغییر کرده بود جمع شده بودند و می‌کوشیدند سرنوشت خود را به دست گیرند. در لبنان (۱۹۶۹) و در اردن (-۱۹۷۰) (۷۱) درگیری‌های سخت پیش آمد و فلسطینی‌ها را با واقعیات بیشتر آشنا کرد. اما به دلیل نداشتن منطقه‌ی پایگاهی و زمینی که بر آن بایستند و فعالیت خود و زندگی بیش از دو میلیون آواره را سازمان دهند، فلسطینی‌ها را همواره در نوعی سیاست بسوز و بساز حبس کرده و می‌کند. مبارزه‌ی حق طلبانه‌ی فلسطینی‌ها و شرایط عینی آنان برای اعتراض و شورش و انقلاب و پیوند تاریخی و فرهنگی ملی‌شان با دیگر ملت‌های عرب، و تحرک و سطح دانش و تجربه‌ی کار سیاسی‌شان و وجود کانون داغ سرزمین‌های اشغالی عواملی بوده‌اند که وجود فلسطینی‌ها را برای طبقات حاکم در کشورهای عرب غیر قابل تحمل کرده است. نه شهروند درجه‌ی دوم بودن در کویت و ... نه ممانعت از ورود به مصر و سرگردانی بین این کشور و آن کشور (۶)، نه زندان در سوریه و نه ۱۵ سال جنگ داخلی در لبنان، نه فشارهای اقتصادی، نه چهل سال زندگی و صبر در چادرهای آوارگی و حصارآبادها موجب نشده است که بازگشت به وطن از یاد اینان برود و به همین دلیل است که اردوگاه‌ها و لانه‌های فقر و شکنجه‌ی فلسطینی‌ها را اسرائیل دائماً بمباران کرده و می‌کند. مقر فرماندهی ساف از کلیه‌ی کشورهای همجوار فلسطین برچیده شده و به نقطه‌ای دوردست در تونس تبعید شده است. در تونس هم توسط هواپیماهای اسرائیلی (که از روی ناوگان‌های آمریکایی مدیترانه برخاسته‌اند) بمباران شده و دست تروریست‌های اسرائیلی و خیانت رژیم‌های عرب رهبرانی چون

عرب (به استثنای اردن) آن دولت را به رسمیت شناختند دوام نیافت و غزه تحت کنترل مصر قرار گرفت. ساحل غربی هم طبق یک سازش و تقسیم استعماری به اردن داده شد و فلسطین از نقشه‌ی جغرافیای جهان حذف گشت. اسرائیل و همدستان بین‌المللی آن منکر وجود فلسطین شدند و اکنون چهل و سه سال است که فلسطینی‌ها به انواع وسایل برای اثبات همین هویت ملی و احقاق حقوق ملی‌شان مبارزه می‌کنند.

ضربه‌ی سختی که از این رهگذر به اعراب وارد آمد احساسات ملی و میهن‌پرستانه را در سراسر منطقه‌ی عربی بیدار کرد. احزاب و جمعیت‌های مختلف به وجود آمدند و برای مقابله با این خطر که مدام آن‌ها را تهدید می‌کرد به تحرکی وسیع دست زدند. رژیم‌های فاسد و دست‌نشانده‌ی سابق یکی پس از دیگری سقوط کرد و حکومت‌های کودتایی با شعارهای ملی و آزادیخواهانه به ویژه برای آزادی فلسطین بر پا شد. در مصر جمال عبدالناصر بر سر کار آمد و دوره‌ی جدیدی را در تاریخ این منطقه گشود. در همه جا بورژوازی نوپا با شعارهای پوپولیستی و سوء استفاده از خواست‌های توده‌ها آنان را بسیج می‌کرد. هیچ جا نمی‌توانست از اختیار و تصمیم توده‌ها سخنی در میان باشد. همه جا دیکتاتوری و سرکوب (و قبل از همه علیه کارگران و کمونیست‌ها و نیروهای دموکرات) بیداد می‌کرد. ناصر در آغاز تثبیت قدرت خود چند تن از رهبران جنبش کارگری مصر را اعدام کرد تا از همگان زهر چشم بگیرد. رفرم‌هایی انجام می‌شد ولی سرانجام به خدمت تثبیت یا روی کار آمدن این یا آن باند از افسران و احزاب بورژوایی تمام می‌شد. باید گفت که قدرت‌های استعماری از این تحولات گاه راضی نبودند و سقف «استقلال طلبی» بورژوازی نوپای عرب با تسلط استعماری در تضاد قرار می‌گرفت؛ چنانکه در ۱۹۵۶ پیش آمد: پس از ملی کردن کانال سوئز لشکر کشی فرانسه و انگلیس و اسرائیل به مصر رخ داد و سینا اشغال شد. هر چند مصریان مقاومت جانانه کردند، اما با تهدید دخالت شوروی بود که جنگ به پایان رسید و بعد اسرائیل عقب‌نشینی کرد. در ۱۹۵۸ در لبنان شورشی وسیع علیه «پیمان بغداد» صورت گرفت که آمریکا ناگزیر برای حفظ رژیم، نیروی دریایی‌اش را در بیروت پیاده کرد. در همین سال رژیم سلطنتی در عراق سقوط کرد و با خروج عراق از پیمان ضد شوروی بغداد، نام این پیمان به «سنتو» بدل شد (که ایران هم عضو آن بود).

پس از شکست ۱۹۴۸ که وطن و ملتی را متلاشی کرده بود فلسطینی‌ها هنوز نمی‌توانستند روی پای خود بایستند. اتحادیه‌ی عرب به ابتکار ناصر و پشوتانه‌ی او در سال ۱۹۶۴ سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) را در بیت المقدس (که آن روز جزء اردن بود) تشکیل داد. اما برای اولین بار در آغاز سال ۱۹۶۵ بود که یک سازمان فلسطینی توانست با اتکاء به خود و

مبارزه در هر مرحله (از عملیات چریکی شهری گرفته تا دشمن را در هر جای دنیا تعقیب کردن، از درگیری در مرزها تا تشکیل نهادهای آموزشی، خدماتی و سندیکایی مختلف، تا فعالیت گسترده فرهنگی و سیاسی و دیپلماتیک و پی‌ریزی مؤسسات دولتی و پارلمان برای اداره امور یک ملت و ...) هویت انسانی و ملی خویش را بازسازی کرده و آن را به دوست و دشمن تحمیل کنند و ثابت کنند که ملتی هستند با هویت مشخص و دارای حقوق و با صلاحیت برای به عهده گرفتن وظایف خویش. مسلم است که آن‌ها نیز از طبقات و اقشار اجتماعی معینی تشکیل می‌شوند که چشم‌انداز هر یک از آن‌ها نسبت به آینده با دیگری فرق می‌کند. دولتی که یک کارگر و زحمتکش فلسطینی می‌خواهد همان چیزی که سرمایه‌دارش می‌خواهد نیست، اما امروز در مبارزه‌ی ضد استعماری و ضد اشغال شریک‌اند.

ابو جهاد و ابو ایاد را ترور کرده است. تنهایی فلسطینی‌ها را به ویژه پس از اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل و محاصره‌ی بیروت (۷)، کشتار صبرا و شاتیلا، محاصره‌ی اردوگاه‌ها توسط سازمان شیعیان امل، طرد عرفات از سوریه، محاصره و به توپ بستن اردوگاه‌های فلسطینی در شمال لبنان توسط سوریه (در حالی که خود عرفات آنجا بود)، موضوع فلسطین را تحت الشعاع جنگ ایران و عراق تلقی کردن توسط کنفرانس سران عرب (۱۹۸۷) و عدم دریافت هیچگونه تلگرام پشتیبانی در مجلس ملی فلسطین منعقد در الجزایر (سپتامبر ۱۹۹۱) می‌توان به وضوح دید. اما اینکه در عرصه‌ی جهانی از حقوق بشر صحبت می‌شود و شامل حال انسان فلسطینی نمی‌گردد، اینکه طی یک شبانه روز مثلاً لیتوانی می‌تواند استقلال پیدا کند و به رسمیت شناخته شود ولی برای فلسطینی‌ها حق تعیین سرنوشت و حق استقلال قائل نمی‌شوند، اینکه هر تجاوزی حق مشروع و قانونی



گهواره‌ی انتفاضه

طی دو جنگ ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ قسمت اعظم مردم فلسطین آواره شده‌اند و بخش کمتر آن‌ها در داخل فلسطین توانسته‌اند باقی بمانند.

۶۵۰ هزار نفر در مناطقی که در سال ۱۹۴۸ اسرائیل نام گرفته به عنوان شهروند درجه‌ی دو (۸) زندگی می‌کنند و بیش از ۱/۵ میلیون نفر در غزه و ساحل غربی رود اردن که در سال ۶۷

اسرائیل محسوب می‌گردد ولی فلسطینی‌ها از حقوق ابتدائی و مشروع خود هم محروم هستند و سیاست «یک بام و دو هوا» در مورد آنان اعمال می‌گردد، ابعاد دیگری از مسأله است. در برابر این فشارهای بی‌حد است که انواع عکس‌العمل‌ها (از اقدام به عملیات انتحاری و انتقام‌جویی گرفته تا یاس و راضی شدن به حداقلی که امکان چانه زدن و به دست آوردنش فراهم باشد) به طور طبیعی دیده می‌شود. با وجود این و به رغم همه‌ی این فشارها فلسطینی‌ها توانسته‌اند با به کار گرفتن انواع مختلف

معرفی می‌نماید، نه تنها پشتوانه‌ی محکمی برای ادامه‌ی حیات ساف بوده و آن را از بن‌بست پیشین خارج کرده بلکه موجبات تغییرات مهمی در استراتژی ساف شده است که یکی از آن‌ها قبول وجود دو دولت در پارلمان فلسطین است. انتفاضه با در دست داشتن یک نقطه قوت اعلام آمادگی می‌کند که با دشمن بر سر میز مذاکره بنشینند و موجودیت اسرائیل را بر قسمتی از خاک فلسطین - که هرگز به رسمیت نشناخته بود - به رسمیت بشناسد. انتفاضه فقط قیام داخل نیست، بلکه قیام کل مردم فلسطین است. قیام ساف تنها نماینده‌ی مشروع این مردم است و این نکته‌ای است که در «مذاکرات صلح» مادرید (۳۱ اکتبر ۱۹۹۱) به خوبی نمایان بود. ساف توانست به آمریکا بقبولاند که اگر قرار است راجع به فلسطین صحبتی بشود و تصمیمی اتخاذ گردد، در غیاب فلسطینی‌ها و در غیاب ساف امکان ندارد. در اینجا مجال شرح دستاوردهای انتفاضه نیست. تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که انتفاضه موجب تحولات مهمی در جامعه‌ی سنتی فلسطین شده و در مسائل مهمی مانند دموکراسی، حقوق کارگران، حقوق زنان و ذهنیت جامعه نسبت به این مسائل پیشرفت‌های قابل توجه حاصل شده است.

کنفرانس مادرید: مدافعان و مخالفان

آمریکا بنا به مصالح خاص خویش در عرصه‌ی جهانی خواستار «حل و فصل» کشمکش اعراب و اسرائیل است به شرطی و به نحوی که اسرائیل به عنوان قدرت مسلط اقتصادی، نظامی و سیاسی منطقه درآید و دارای روابط عادی با کلیه‌ی کشورهای منطقه باشد. آمریکا با ایجاد دولت مستقل فلسطین که جاه‌طلبی‌های اسرائیل را محدود کند و احتمالاً تا سال‌ها شکلی از کانون شورش و ناآرامی بماند مخالف است، لذا «حقوق ملی ملت فلسطین» که بالاخره پس از سال‌ها مبارزه و امتیاز دادن‌های سیاسی اعراب به زبان جرج بوش آمد، چه بسا از حد یک خودمختاری داخلی که در قرارداد کمپ دیوید (۱۹۷۸) پیش‌بینی شده بود تجاوز نکند. آمریکا اسرائیل را تحت فشار محدودی قرار می‌دهد و این بچه‌ی «لوس» خود را با دادن امتیازهای فراوان به سر میز مذاکره می‌آورد تا «آشوب اعراب» برای همیشه (۹) بخوابد.

نکته‌ی دیگر اینکه قدرت صنعتی، نظامی و سیاسی عراق اگر قبل از داغان شدن در جنگ خلیج، نتوانست کفه‌ی ترازو را به نفع اعراب سنگین کند (و برای آنکه چنین نشود آمریکا و متحدان آن را بمباران کردند و صدها هزار کشته و مجروح و گرسنه برجای گذاشتند)، اما به طور غیر مستقیم در تغییر توازن قوا تأثیر گذارد. رسیدن موشک‌های عراقی به تل اویو نشان داد که بر خلاف تز اسرائیل دائر بر تضمین امنیت خویش در

اشغال شده است بسر می‌برند. در این قسمت اخیر است که انتفاضه پا گرفته و ادامه دارد. اسرائیل تمام تلاش خود را به کار برده تا این مناطق را تابع خود گرداند؛ تولیدات محلی را از بین ببرد و به تدریج همه‌ی هویت مادی و معنوی این ملت را در خود هضم نماید. فلسطینی‌های داخل زیر بار کمرشکن مالیات، بیکاری، بسته بودن دانشگاه‌ها و مدارس و نبود اعتبار مالی جهت خدمات شهرداری‌ها و کارشکنی یا ممانعت از سرمایه‌گذاری و یا صدور کالاهای محلی و ... رنج بسیار برده‌اند ولی با کمک ساف کوشیده‌اند تا حدی مانع به ثمر رسیدن سیاست‌های دشمن گردند. روزانه حدود ۶۰ هزار نفر از کارگران غزه برای فروش نیروی کار خود به اسرائیل می‌روند و مجبور هستند به خاطر الزامات امنیتی دولت یهود شب به خانه‌های خود بازگردند (۸). چون کارگاه‌های محلی ورشکست شده‌اند، ساف ناگزیر است برای جلوگیری یا جبران ورشکستگی صاحبان کارگاه‌ها به آن‌ها کمک کند. در اینجا برخلاف تصور رایج کمک به کارگر (برای آنکه در محل باقی بماند و ناگزیر به مهاجرت نشود) از کانال کمک به سرمایه‌دار می‌گذرد! شاید پیچیدگی مسأله‌ی فلسطین ایجاب می‌کند که گاه کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه خط مستقیم نباشد! مقامات اسرائیلی به انواع وسایل و بهانه‌ها باعث نابودی کشاورزی فلسطین می‌شوند تا زمین‌ها متروکه و مصادره شود. هزاران خانه تا کنون به عنوان تنبیه از طرف ارتش با بمب منفجر شده و صدها دهکده با بلدوزر صاف و از روی نقشه حذف گردیده است. زندان‌ها که همواره انباشته از فلسطینی‌هاست کافی نیست، چندین اردوگاه اضافی برای نگهداری زندانیان درست شده است. در گزارش‌های سالانه عفو بین‌الملل اندکی از حقایق بسیار را در این مورد می‌توان مشاهده کرد.

فلسطینی‌های داخل مایوس از اتکاء صرف به فعالیت ساف، خود ابتکار عمل را به دست گرفتند. بدون آنکه ابعاد این حرکت اجتماعی و سیاسی تا این حد قابل پیش‌بینی باشد، داخل نقش عمده را عهده‌دار شد و طبق قانون ظروف مرتبته سطح جنبش را که رو به افت داشت ارتقاء داد. جمعیت‌ها و کمیته‌های توده‌ای که از ماه‌ها پیش با هدف‌های ظاهراً رفرمیستی و غیر قهرآمیز تشکیل شده بود (مانند کمیته‌های تحریم کالاهای اسرائیلی) به کمیته‌های اعتصاب و تظاهرات و کمک‌های دست جمعی تبدیل شد. با توجه به تجارب پیشین اشکال جدیدی از سازماندهی و متناسب با شرایط به وجود آمد و همه زیر رهبری واحدی که متشکل از نیروهای سیاسی موجود (به استثنای اسلامی‌های افراطی) است قرار گرفتند و هم اکنون چهار سال است که کلیه‌ی فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مناطق اشغالی را اداره می‌کنند و در کنار قدرت نیروی اشغالگر عملاً یک قدرت توده‌ای موازی به وجود آمده است. این قدرت موازی که با ساف کاملاً در هماهنگی قرار دارد و خود را جزئی از آن

برای مثال هم اکنون دهها هزار نفر از فلسطینیان از کشورهای خلیج فارس و سعودی به اردن رانده شده‌اند. آن‌ها کارشان را از دست داده‌اند، خانواده‌هاشان چه در داخل سرزمین‌های اشغالی و چه در اردن درآمدی ندارند. از طرف دیگر، زمان به نفع اسرائیل حرکت می‌کند. هرچه حالت نه صلح نه جنگ بیشتر ادامه یابد و سیل مهاجرت افزوده شود، تنها عاملی که تا امروز به نفع فلسطینی‌ها بوده (یعنی عامل جمعیت) به ضررشان تغییر پیدا خواهد کرد و فلسطینی‌ها در وطن خویش نیز در اقلیت خواهند افتاد و آن وقت آرزوی تحقق هویت ملی و استقلال حتی در پاره‌ای از سرزمین اصلی خویش نیز به فراموشی تاریخی سپرده خواهد شد.

واقعیات فوق یکسان برای همگان قابل مشاهده است اما مخالفان و موافقان کنفرانس صلح از آن دو نتیجه‌ی جداگانه می‌گیرند و گمان نمی‌رود که بتوان یکی از این دو گروه را تابع ایدئولوژی و منافع طبقاتی واحدی نشان داد. کسانی که مخالف‌اند در مجموع می‌گویند که هیچ نتیجه‌ای از این کنفرانس حاصل نمی‌شود و ما شکست و تسلیم خود را باید امضاء کنیم، ولی موافقان با آنکه اطمینانی به نتیجه‌ی کار ندارند آن را به عنوان یک تجربه‌ی ناگزیر و گاه با اندکی خوش‌بینی دنبال می‌نمایند. آن‌ها می‌گویند طبق تجارب تاریخی پیشین هر جا از فلسطین صحبت می‌شود باید ما باشیم. کسی به غایبین حق نمی‌دهد. مجلس ملی (پارلمان) فلسطین که در اواخر سپتامبر [۹۱] در الجزایر تشکیل جلسه داد، پس از مذاکرات و طرح نظرات موافق و مخالف با اکثریت آراء تصویب کرد که به شرط حفظ پرنسپ‌های اصلی ساف در کنفرانس شرکت کنند و در واقع جواب «آری، ولی ...»

چارچوب مرزهای هرچه گسترده‌تر، امنیت آن در گرو روابط عادی با کشورهای عرب می‌باشد. علیرغم وقاحتی که آمریکا و متحدانش در اجرای دوگانه‌ی قوانین و حقوق بین‌المللی نسبت به اعراب و اسرائیل از خود نشان می‌دهند و سیاست «یک بام و دو هوا» ی آنان که رسوا شده است، اما پس از جنگ دوم خلیج برای آمریکا دشوار بود که در مورد اجرای قطع‌نامه‌های ملل متحد از طرف اسرائیل سخنی نگوید و همچنان به حمایت یکجانبه و آشکار خود از اسرائیل ادامه دهد و به حل و فصل کشمکش هرچند به نحوی ظاهر‌الصلاح نکوشد.

با فروپاشی بلوک شرق و بروز قدرت بلامنزاع آمریکا و تلاش همه‌جانبه‌ی جهانی برای فرو خواباندن جنبش‌های ضد امپریالیستی و تقویت سلطه‌ی آمریکا در منطقه، نیاز امپریالیسم به اسرائیل به عنوان یک پایگاه مقدم (و یا به قول ریگان به مثابه‌ی ناو هوایمابر آمریکا در منطقه) کمتر از پیش شده است. و باید آن را تا حدی مهار کرد، مبادا زیاده‌روی‌های آن موجب برآمدن انقلابی در منطقه شود و در دسرهایی تازه که از کنترل خارج است پدید آید.

فلسطینی‌ها هم این تحولات بین‌المللی و هم سلب مسؤولیت هرچه بیشتر رژیم‌های عرب نسبت به مسأله‌ی فلسطین و هم گرفتاری روز افزون توده‌های عرب در مشکلات روزمره و به دنبال آن کم‌توجهی به مسائل بزرگتر نظیر موضوع فلسطین را می‌بینند و نتیجه‌گیری می‌کنند که اگر روزی فلان کشور هم‌جوار فلسطین را پشت جبهه و «هانوی» خود آرزو می‌کردند، واقعیت امروز چنین نیست. آن‌ها در جهان عرب در واقع تنها هستند. هر کشوری بسیار آسان‌تر از پیش می‌تواند روی آن‌ها فشار بیاورد.



را فریب دهد ولی بعید است که فلسطینی‌ها پس از آن همه تجربه، حق تعیین سرنوشت خود را به دست ایران یا هر نیروی دیگر بپردازند. آن‌ها حق تعیین سرنوشت و اعمال اراده‌ی مستقل خویش را به قیمت ده‌ها سال مبارزه‌ی خونین و همه‌جانبه به دست خودشان گرفته‌اند و دیگر حاضر نیستند به میل این و آن بپردازند تا برایشان نسخه‌ی رهایی بیچیده شود. دموکراسی ما در حمایت از این حق آنان معنا می‌دهد.

۲۹ نوامبر ۱۹۹۱، روز جهانی همبستگی با ملت فلسطین

یادداشت‌ها:

* این مقاله ابتدا در مجله‌ی آرش شماره‌ی ۱۱ دسامبر ۱۹۹۱ چاپ شده و برای این چاپ تنها در چند مورد تدقیق و روزآمد شده است.

۱- ماکسیم رودنسون: عرب و اسرائیل، ترجمه‌ی رضا برهانی [چاپ اول با نام مستعار ابراهیم دانائی]، خوارزمی، تهران، ۶۵۳۱ ص ۹۲.

۲- برای اطلاع از این اهداف استعماری و تاریخ دخالت‌های قدرت‌های غربی رک. به:

Henry LAURANS, Le Grand jeu , Orient arabe , Ed. Armand Colin, Paris ۱۹۹۱

۳- رژیم ایران هم آن را به صورت «دو-فاکتو» (de facto) به رسمیت شناخت.

۴- رژیم پادشاهی عراق (که از عبدالکریم قاسم و شورش و اقدام وی به کودتا می‌ترسید) لشکری به فرماندهی وی روانه‌ی فلسطین کرد. عراقی‌ها در آنجا وارد عمل نشدند و دلیل‌شان این بود که «ماکو اوامر» یعنی دستور نرسیده است! این نکته بین اعراب ضرب المثل شده است. عبد الناصر در کتاب «فلسفه‌ی انقلاب مصری» (ترجمه‌ی دکتر مهدی سمسار) مکانیسم این عدم تمایل رژیم‌های عرب را برای شرکت مجدانه در جنگ شرح می‌دهد.

۵- این سیاستی است که امروز نیز دنبال می‌کند و لذا احتمال وقوع یک جنگ دیگر را با توجه به توازن قوای بین المللی و محلی، که به ویژه پس از جنگ اخیر خلیج به نفع اسرائیل است، نمی‌توان به کلی منتفی شمرد.

۶- رک. به نوشته‌ی محمود درویش تحت عنوان «فرودگاه» ترجمه‌ی یوسف قریب، آدینه شماره ۲۲، اول اردیبهشت ۱۳۷۶.

۷- در محاصره‌ی بیروت و مقاومت جانانه‌ی فلسطینی‌ها قذافی به عرفات پیغام داد که خودکشی کند!

۸- لوموند دیپلماتیک، دسامبر ۷۸ (ترجمه شده با چند مقاله‌ی دیگر تحت عنوان «فریاد در گلوئی فشرده فلسطینی‌ها» انتشارات هواداران سابق پیکار).

را داد. در داخل فلسطین هم تقریباً وضع چنین است. در طرح نظرات برخورد دموکراتیک به چشم می‌خورد و غیر از کسانی که در کنفرانس تهران جمع شده بودند تا کنفرانس مادرید را محکوم کنند و برای فلسطین «راه حل انقلاب اسلامی» تحت رهبری خامنه‌ای ارائه دهند، کسی اعمال خشونت را علیه شرکت کنندگان در کنفرانس مادرید مطرح نساخت. موضع گیری‌های سرسختانه‌ی اسرائیل و حمایت‌های آمریکا و غرب از آن، البته کمتر جایی برای خوش‌بینی باز می‌گذارد. مثلاً فرانسه که به اصطلاح مورد انتقاد اسرائیل است و متهم به جانبداری از اعراب یا نوعی کوتاه آمدن و اجرای قطع‌نامه‌های ملل متحد را به اسرائیل توصیه می‌کند موافقت کرده است که نیم میلیارد دلار برای ساختن مستعمرات (شهرک‌های مهاجرنشین یهودی) به اسرائیل کمک کند. مخالفان کنفرانس صلح شعارهایی می‌دهند که همه‌ی فلسطینی‌ها سال‌ها تکرار کرده‌اند مثل «آزادی کل فلسطین» و «ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه» و «رد کلیه‌ی راه‌حل‌های موقتی و مبتنی بر سازش» و غیره. این شعار مخالفان لائیک است، اما اسلام‌گرایان هم که با کنفرانس صلح مخالف‌اند معتقدند که یهودیان را اسلام می‌تواند از فلسطین بیرون کند. آن‌ها ساف را قبول ندارند و در ارگان‌های آن شرکت نمی‌کنند و اخیراً به کمک گرفتن از ایران روی آورده‌اند. اسلامی‌ها اگر این حرف‌ها را صرفاً در مخالفت با ساف هم بزنند و قصدشان مطرح شدن بیشتر خودشان باشد - که تا حدی چنین است - اما واقعیت این است که هر چه ساف به عنوان یک جریان لائیک در کار خود ناکام بماند، مردم بیشتر به سوی اسلامی‌ها روی می‌آورند، زیرا علت برآمد اسلام شکست ایدئولوژی‌های دیگر چه سوسیالیسم و چه ناسیونالیسم است نه کارآیی اسلام. آینده‌ی این دو تاکتیک، چه قبول کنفرانس و چه رد آن، کاملاً روشن نیست. به این دلیل است که هر دو طرف با احتیاط قدم بر می‌دارند. موافقان کارشان سخت‌تر است و طبعاً قدرت تحرک و مانور بیشتری دارند و بسیاری از اصول پیشین را به عنوان پراگماتیسم و واقع‌گرایی پشت سرگذارده‌اند. مخالفان هم با توجه به سخت‌سری‌های دشمن و تکیه بر اصول، روی امتیاز ندادن به دشمن پافشاری می‌کنند. هر دو دسته با ادامه‌ی انتفاضه که مهمترین دستاورد و سلاح و نقطه‌ی قوت‌شان است موافق‌اند. اگر در پروسه‌ی دموکراتیک (طبعاً نسبی) انتخاب این ملت بر ادامه‌ی مذاکره یا ترک آن باشد طبعاً باید به آن احترام گذارد. ۲۰ اکتبر در تهران کنفرانسی تحت عنوان «کنفرانس بین المللی حمایت از انقلاب اسلامی فلسطین» تشکیل شد که هدف از آن ضربه زدن به سازمان آزادیبخش فلسطین و جایگزین کردن کلیه‌ی نقطه نظرات و نهادهای لائیک این سازمان با افکار و نهادهای اسلامی بود، آنهم با درک رژیم ایران از اسلام تحت رهبری خامنه‌ای. مصرف داخلی این کنفرانس و جنجال به پا کردن حول حمایت ایران از فلسطین احتمالاً عده‌ای

ایست بازرسی
CHECKPOINT



در فلسطین به راستی چه می‌گذرد؟ *

«اسلاوی ژیزک»

برای پی بردن به اخبار واقعی، گاهی اوقات کافی است دو آیتم مجزای خبری را در کنار هم بخوانیم؛ معنای واقعی از بطن همین پیوند بر می‌آید، همچون جرقه‌ای که بر اثر اتصال در یک مدار ایجاد می‌شود. مطابق گزارش‌ها در اول مارس ۲۰۰۹، حکومت اسرائیل درصدد بود تا ۷۰ هزار واحد مسکونی جدید در یهودی‌نشین‌های سرزمین‌های اشغالی در کرانه‌ی باختری احداث کند؛ اگر این برنامه اجرا می‌شد می‌توانست تعداد یهودیان ساکن زمین‌های اشغالی فلسطینیان را حدوداً ۳۰۰ هزار تن اضافه کند؛ اقدامی که نه تنها هرگونه بختی را برای تأسیس یک دولت فلسطینی پایدار از میان می‌برد بلکه زندگی هر روزه‌ی فلسطینیان را نیز مختل می‌ساخت. یکی از سخنگویان حکومت اسرائیل این گزارش را تکذیب کرد؛ با این استدلال که برنامه‌های شهرک‌سازی محدودتر از این حرف‌هاست و احداث خانه‌های جدید در شهرک‌ها عملاً نیازمند تأیید وزیر دفاع و نخست‌وزیر بود. با این حال همان وقت نیز ۱۵ هزار پروژه به تأیید کامل رسیده بود؛ وانگهی تقریباً ۲۰ هزار واحد مسکونی در زمین‌هایی واقع شده‌اند که بسیار دورند از «خط سبز»ی که اسرائیل را از کرانه‌ی باختری جدا می‌کند؛ یعنی در مناطقی که اسرائیل نمی‌تواند توقع داشته باشد در هیچ یک از پیمان‌های صلح احتمالی با فلسطینی‌ها در آینده آنها را نگه دارد. نتیجه واضح است: اسرائیل گرچه در کلام از راه‌حل تشکیل دو دولت مستقل حمایت می‌کند، اما با اقدامات خویش وضعیتی ایجاد می‌کند که آن راه‌حل را در عمل ناممکن خواهد کرد.

در همان روز که رسانه‌ها پر شدند از این گزارش‌ها (دوم مارس)، هیلاری کلینتون راکت‌پرانی از جانب غزه را اقدامی «کلی‌مسئله‌گرانه و نفع‌طلبانه» خواند و ادعا کرد: «شکی نیست که هر ملتی، از جمله اسرائیل، نمی‌تواند بیکار بایستد و نظاره‌گر راکت‌هایی باشد که سرزمین‌اش و مردمانش را هدف قرار داده‌اند.» ولی آیا فلسطینی‌ها باید بیکار بایستند و تماشا کنند که هر روز بخشی از خاک کرانه‌ی باختری از ایشان غصب می‌شود؟ وقتی لیبرال‌های صلح‌پرست اسرائیلی جنگ خود با فلسطینی‌ها را در چارچوبی «متقارن» و خنثی عرضه می‌کنند و می‌پذیرند که در هر دو طرف دعوا افراطیونی هستند که مخالف صلح‌اند و چه و چه، باید این

پرسش ساده را پیش کشید: در خاورمیانه چه اتفاقی روی می‌دهد هنگامی که در تراز سیاسی-نظامی مستقیم در آنجا هیچ اتفاقی روی نمی‌دهد (یعنی زمانی که هیچ تنش، هیچ حمله‌ای و هیچ مذاکره‌ای در میان نیست)؟ اتفاقی که می‌افتد همانا فرایند آهسته و بی‌وقفه‌ی غصب زمین‌های فلسطینیان در کرانه‌ی باختری است: فرایند تدریجی مسدود کردن شریان‌های اقتصاد فلسطین، تجزیه‌ی دائمی سرزمین فلسطینیان، احداث شهرک‌های یهودی‌نشین جدید، واداشتن کشاورزان فلسطینی به ترک زمین‌های خود (با انواع و اقسام ابزارها از سوزاندن محصولات و توهین به مقدسات تا کشتن افراد)، و همه‌ی این‌ها به پشتوانه‌ی شبکه‌ای کفکابی از مقررات قانونی. سریع مقدیسی (Saree Makdisi) در کتاب «فلسطین، ظاهر و باطن: اشغال هر روزه» شرح می‌دهد که چگونه اشغال کرانه‌ی باختری توسط اسرائیلی‌ها گرچه در نهایت با نیروهای مسلح صورت می‌پذیرد، نوعی «اشغال به‌وسیله‌ی کاغذبازی و بروکراسی» محسوب می‌شود: این اشغال در وهله‌ی اول در قالب برگه‌های درخواست، قبالة و بنچاق، برگه‌های اقامت و دیگر جوازها و پروانه‌ها انجام می‌شود. همین مدیریت میکروسکوپی زندگی روزانه است که فرایند آهسته اما پیوسته‌ی اشغالگری اسرائیلی‌ها را تضمین می‌کند: برای هر کاری باید مجوز گرفت، برای سفر به همراه خانواده، کشاورزی در زمین خود، حفر یک چاه، رفتن به سر کار، رفتن به مدرسه، رفتن به بیمارستان و ... بدین‌سان، فلسطینی‌هایی که در بیت‌المقدس به دنیا می‌آیند به تدریج از تک تک حقوق خود محروم می‌شوند: از حق زیستن در آن‌جا، از کار کردن و پول درآوردن در زادگاه خود، از اخذ پروانه برای خانه‌ساختن و فلسطینیان غالباً با استفاده از کلیشه‌ای مسأله‌دار، نوار غزه را همچون «بزرگ‌ترین اردوگاه کار اجباری در دنیا» توصیف می‌کنند؛ البته در چند سال اخیر این توصیف به طرز خوف‌انگیز به حقیقت نزدیک شده است. این واقعیت بنیادینی است که همه‌ی «ستایش‌های انتزاعی از صلح» را به اظهارات وقیح و مزورانه بدل می‌سازد. دولت اسرائیل به‌وضوح دست‌اندرکار فرایندی آهسته و نامرئی است که رسانه‌های جهان نادیده‌اش می‌گیرند، یک‌جور جویدن ریشه‌های فلسطین، به‌گونه‌ای که یک روز دنیا از خواب بیدار خواهد شد و درخواهد یافت که یک وجب از خاک کرانه‌ی باختری برای فلسطینیان باقی نمانده، و اثری از آثار فلسطینیان به چشم نمی‌آید: آن هنگام چاره‌ای جز پذیرفتن این حقیقت تلخ نخواهیم داشت.

در واپسین ماه‌های سال ۲۰۰۸ هنگامی که حملات ساکنان غیرقانونی کرانه‌ی باختری به کشاورزان فلسطینی رویدادی هر روزه شده بود، دولت اسرائیل کوشید از این تندروی‌ها جلوگیری کند (فی‌المثل دادگاه عالی اسرائیل دستور تخلیه‌ی بعضی از مناطق اشغالی را صادر کرد) اما، همان‌طور که بسیاری از ناظران اشاره کرده‌اند، این اقدامات فقط از روی بی‌میلی صورت می‌گرفت زیرا

فشار جامعه‌ی بین‌المللی ناگزیر از کتمان آن بوده است. دولت اسرائیل گرچه تندروی‌های خشونت‌بار و علنی شهرک‌نشین‌های «غیرقانونی» را محکوم می‌کند به احداث و توسعه‌ی شهرک‌های «قانونی» جدید در کرانه‌ی باختری ادامه می‌دهد، همچنان شریان‌های اقتصاد فلسطین را مسدود می‌کند و کارهایی از این دست. نگاهی به تغییرات مداوم نقشه‌ی شرق بیت‌المقدس، آن‌جا که حلقه‌ی محاصره بر فلسطینیان به تدریج تنگ‌تر می‌شود، و فضای اسکان ایشان قطعه قطعه می‌گردد، همه چیز را به روشنی بیان می‌کند. محکوم کردن خشونت‌های غیردولتی علیه فلسطینیان سرپوشی است بر مسأله‌ی واقعی خشونت دولتی؛ محکوم کردن شهرک‌های «غیرقانونی» سرپوشی است بر غیرقانونی بودن شهرک‌های به‌اصطلاح «قانونی».

* این مطلب در واقع بازنشر بخشی از مقاله‌ی «پرسش فلسطین: بنیادگرایی اسلامی، فاشیسم مسیحی، صهیونیسم» به قلم اسلاوی ژیزک و ترجمه‌ی صالح نجفی و رحمان بوذری است، که در نشریه اینترنتی «تزیازدهم» منتشر شده است. عنوان مطلب از جمله‌ای مندرج در همین مقاله گرفته شده است: «در خاورمیانه به راستی چه می‌گذرد»؛ که به دلیل انتشار بخش مربوط به فلسطین، کلمه‌ی فلسطین به جای خاورمیانه قرار داده شده است.

در تعارض با سیاستی بود که در سطحی عمیق‌تر سیاست بلندمدت دولت اسرائیل است؛ دولتی که به طور گسترده معاهدات بین‌المللی را که خودش هم امضا کرده زیر پا می‌گذارد. پاسخ ساکنان غیرقانونی به مقامات اسرائیلی اساساً این است: ما درست همان کاری را می‌کنیم که شما می‌کنید؛ فقط از شما علنی‌تر، پس به چه حقی ما را محکوم می‌کنید؟ و پاسخ دولت اسرائیل اساساً این است: صبور باشید، کمی دندان به جگر بگذارید، ما درست همان کاری را می‌کنیم که شما می‌خواهید، فقط معقول‌تر و مقبول‌تر ... و این قصه‌ای است که از قرار معلوم از ۱۹۴۹ تا به امروز ادامه داشته است: درست است که اسرائیل شروط صلح پیشنهادی جامعه‌ی بین‌المللی را می‌پذیرد، خیالش جمع است که طرح صلح پیشنهادی در عمل جواب نمی‌دهد. فریادهای ساکنان درنده‌خوی شهرک‌های اسرائیلی گاهی به آوای برونهیلده در پرده‌ی آخر «والکوره» اثر ریشارد واگنر می‌ماند که سرزنش‌کنان به وُتان [یا اودین، خدای خدایان و خالق گیتی در اساطیر اسکاندیناویایی] می‌گوید: «من با عمل بر خلاف فرمان صریح تو و حمایت از زیگموند کاری نکرده‌ام جز عمل به میل حقیقی خود تو که ناگزیری به خاطر فشارهای بیرونی کتمان کنی»؛ درست به همان شیوه که شهرک‌نشینان غیرقانونی کاری نمی‌کنند جز تحقق بخشیدن به میل واقعی دولت اسرائیل، میلی که این دولت به خاطر



گفتار سوم: منبری فاطمین



بازگشت

«محمد نوری»

اول. سرنوشت آزادی فلسطینیان، به حضور ساکنین همهی سرزمین‌های اشغالی (اعم از فلسطینیان و یهودیان و ملت برساخته شده توسط رژیم حاکم) در عرصه‌ی عمل انقلابی گره خورده است؛ از آن رو که هر دو سو «تا» های بیرونی خلاء پیشا رخدادی وضعیت موجودند*.

دوم. اگر نازیسم از «یهودی» به عنوان اهرمی برای همگرایی در ساخت مفهوم تجسم یافته‌ی محاط شده‌ی «آلمانی» سود جست، صهیونیسم هم از جوهر این ستم برای ساخت مفهومی با ساختار مشابه ولی این بار تحت نام «یهودی-اسرائیلی» بهره می‌برد.

بی‌شک کنش اشتدادی صهیونیست‌ها در ساخت این مفهوم در چارچوب قلمرویی ایزوله شده به متکثر شدن و ایجاد بدیل‌هایی در سوی فلسطینی هم شده است. بدیل تقابلی فلسطینی هم کارکردی همچون هم‌نوع اسرائیلی‌اش دارد و به یکی از رکن‌های حفظ استیلای سازمان‌های سیاسی حاکم بر فلسطینیان بدل گشته است.

سوم. «بحران» اسم رمز صهیونیست‌ها برای کلید زدن عملیات تنازع بقاست. چه آن زمان که بی‌واسطه تولیدش می‌کنند و چه آن زمان که حماس و گروه‌های جهادی را در موقعیت واسطه‌شدگی برای تولید آن قرار می‌دهند. ساده‌تر می‌توان ایده‌ی صهیونیست‌ها را این گونه بیان کرد که «هر وقت همه چی آرام است، هوا پس است». چه آنکه بحران فرصت مردم برساخته از درون مردم را می‌گیرد. سیستم‌های سیاسی حاکم هر دوسو در وضعیت اضطراری خود را ناجیان ساکنین قلمروهایشان تلقی می‌کنند و چه بسا این اضطرار به قاعده بدل می‌شود؛ همان گونه که بنیامین می‌گفت.

چهارم. دیوارهایی که هر روزه پیشتر می‌آیند و به بهانه‌ی حفظ امنیت سرزمین‌های اشغالی هر روز بالاتر می‌روند، از ترومای دیوار و گتو در ذهنیت مجروح یهودی سرچشمه می‌گیرد. ترومایی که صهیونیست‌ها آن را بر دوش یهودیان حمل کرده، تا فلسطین آوردند و در همانجا هم بازتولیدش کردند و هم به سویی دیگر منتقلش کردند. دیوارها، گتوی غزه، گتوهای ریز و درشت کرانه‌ی باختری و از همه حائز اهمیت‌تر گتوی انسان فلسطینی؛ همه‌ی اینها عامل بازتولید ترومای دیوار در نزد ساکنین سرزمین‌های اشغالی نیز می‌باشند. چه آنکه آنسوی به ظاهر آزاد دیوار هم می‌ایستد در بند همان دیوار است. صهیونیست‌ها نمی‌خواهند که کابوس گتو از ذهن یهودی پاک شود. آنچه در گوش هر یهودی نجوا می‌کنند این است که اگر روزی دیوار به دورمان کشیدند تا پشت دیوارها از هستی ساقطمان کنند، امروز خودمان این دیوار را به دور خودمان می‌کشیم تا از هستی خود حفاظت کنیم. اسرائیل هم بی‌شک گتویی بزرگ است. امروز اما گتوی آنکه می‌درد، نه آنکه دریده می‌شود.

پنجم. مردمی که ثبت مشخصه‌ی آوارگی را در شناسه‌ی خود برای رهایی به جان می‌خرند، تنها گام آغازین پروژه‌ی رهایی را کلید زده‌اند. سرانجام این مقاومت باید در مفهوم «بازگشت» تجلی یابد. چیزی که یهودیان هیچ گاه به چنگ نیاوردند. هیچگاه «شدن» را نیافتند و همیشه آنچه ماندند که در هنگامه‌ی «خروج» بودند. مردمی که شبیه هیچ مردم دیگری نمی‌خواهند باشند. استثناء و برگزیده. صهیونیسم ایده‌ی سکون است و منظری بی‌افق. آنچه می‌تواند منهدمش کند، بازگشت مردمی است که می‌خواهند مردمی چون تمام مردمان جهان شوند؛ آنچه فلسطینیان می‌خواهند و باید در خواستن خود ساکنین آنسوی دیوار را با خود همراه کنند؛ آنچه می‌تواند تنها امکان مهیا کردن پیشامد رخداد در خلاء موجود باشد.

* با ارجاع به نظریه‌ی «فولدینگ» ژیل دلوز.

چطور قربانی دیروز جانی امروز شده است؟

«مینا خانی»

آلمانی‌ها یک ضرب‌المثل دارند که می‌گوید «قربانی روزی جانی می‌شود»؛ اینکه این حرف چقدر کلیت دارد را طبیعتاً نمی‌شود از روی یک ضرب‌المثل نتیجه‌گیری کرد، اما این حرف در مورد داستان آوشویتس و اسرائیل صد در صد صدق می‌کند. این داستان در مورد آن پسر بچه‌ای که کارش از انتفاضه به حماس رسیده است و کار را به جایی کشانده است که در این اوایل او هم استخوان لای زخم مردم غزه شده است صدق می‌کند. همه‌ی ما شاید این را تجربه کرده باشیم؛ حس اینکه جایی احساس کرده‌ایم ظلمی به ما شده؛ ظلم کردن از طرف خودمان را محق‌تر دانسته‌ایم.

شاید مقایسه‌ها ما را به جایی برسانند: فکر کنیم به اینکه چرا یهودیان که با همین تئوری دولت حاکم قدرت‌مدار و قابل قبول یک ملت (به طور مشخص تئوری‌ای که بر مبنای آن ملتی که زمانی هیتلر را به روش‌های کاملاً دموکرات انتخاب کرده بود و بر مبنای آن همین امروز ملتی با روش‌های کاملاً دموکرات دولت اسرائیل را برگزیده‌ی خود می‌داند) آهسته آهسته به حاشیه‌های عمیق رانده شده‌اند و به مرگبارترین شکل قربانی تصمیمات سیاسی شدند؛ امروزه فکر نمی‌کنند که کاری که دولت اسرائیل با ماهیت وجودی یک مردم به اسم مردم غزه می‌کند در قالبی دموکرات‌مانند کاملاً با آن کاری که «ریش سوم» با آنها کرد مطابقت دارد.

چرا عکس‌العمل‌های جهانی به حرف یکی از دولت‌مردان اسرائیل با این محتوا که «خون یک یهودی به خون تمامی مردمان غزه می‌ارزد» در دنیای امروز مثل بمب نمی‌ترسد. اما حرف احمدی‌نژاد با این محتوا که «اسرائیل باید از صحنه‌ی روزگار محو شود» چند سال است که دائماً در صحنه‌های مختلف خبری و بین‌المللی تکرار می‌شود؟

از نظر نگارنده یک شهروند کشته شده‌ی اسرائیلی به همان مقدار قربانی خشونت‌های اسرائیل و حماس از دو طرف است که شهروند‌های فلسطینی کشته شده. در واقع موضوع اصلی در اینجا در این سوال نهفته شده است که «چه کسی اینجا قربانی چه چیزیست؟»

این ادعای اسرائیل و (بخشی از) مردمش است که در آنجا مناسبات از هر کشوری در خاورمیانه دموکراتر و آزادانه‌تر است. پس سوال اصلی اینجا است وقتی که اسرائیل غزه را محاصره می‌کند؛ وقتی و در شرایطی که آرامشی نسبی برقرار است اما از طرف اسرائیل کنترل‌های شدید؛ وضعیت نظامی اسفبار؛ کشتن ماهیگیران؛ درگیری‌های اینجا و آنجا در نوار غزه؛ محاصره‌ی نظامی و اقتصادی غزه و در نهایت کشته شدن یک بچه‌ی فلسطینی در زمین فوتبال - چیزی که همه‌ی کلان رسانه‌ها آن را این بار سانسور کردند - همه و همه از طرف اسرائیل بر مردم غزه اعمال

می‌شود. وقتی هم که حماس وارد درگیری می‌شود باز هم قربانیان اصلی ماجرا به لحاظ کیفیت و کمیت مردم غزه هستند (کافی است نگاهی به آمار کشته و زخمی شده‌گان بیاندازیم؛ نمایه‌ی بیرونی نوار غزه و غیره در مسیر این حرف فقط با دیدن چشمانی باز می‌تواند راهگشا باشد).

بیاییم از خودمان بپرسیم: چیزی که ما فکر می‌کنیم چقدر زاینده‌ی فکر مستقل ماست؟ چقدر رسانه‌ها و شرایطی که برای ما به عنوان شرایط عادی تعریف شده‌اند در تفکر ما تاثیر گذاشته‌اند؟

چرا نمی‌توانیم ببینیم که اسرائیل جایی برای دفاع کردن ندارد؟ چرا تا صد سال دیگر نمی‌خواهیم قبول کنیم که جواب‌هایی مثل «مسئله‌ی فلسطین به ما مربوط نیست؛ نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران؛ حماس هم آدم می‌کشد؛ اسرائیل دارد از شهروندان خودش دفاع می‌کند» جواب‌های نخ‌نمایی هستند که می‌توان اینجا و آنجا برای منحرف کردن بحث اصلی - آن هم اینکه «اسرائیل از نواز غزه و منطقه چه می‌خواهد؟ اسرائیل چرا باید به بزرگترین و بهترین تسلیحات نظامی دسترسی داشته باشد ولی همه‌ی دنیا باید برای داشتن همان تسلیحات سیم جین شوند؟ چرا حتی آمریکا و اروپا گاهی مجبورند اعتراف کنند که اسرائیل در منطقه گردنکشی می‌کند؟» - استفاده کرد، اما این جواب‌ها پاسخی به این سوالات اصلی نیستند.

باید از خودمان بپرسیم «این چه روندی بود که عده‌ای را از قربانی محض دیروز به جانی محض امروز تبدیل کرده است؟»؛ باید از خودمان بپرسیم «مشکل اصلی ما با چه چیزی است؟». روی حرف من به هیچ عنوان عده‌ی معلوم‌الحالی که در صحنه‌ی سیاست و به دنبال ایجاد آلت‌رناتیوهای سیاسی از بالا، در پی گرفتن لابی اسرائیل هستند و به این منظور از کمپین‌های ماچ و بوسه تا زیر آب‌زنی فخر آور تا عنوان کردن بحث شیرین منافع ملی از هیچ چیز و هیچ چیز نمی‌گذرند؛ نیست. روی حرف من به تمام کسانی است که شنونده‌های ناشنوی این حرف‌ها هستند و هرگز «نمی‌خواهند که» حرف دیگری هم بشوند.

در آخر این که؛ بله! شهروند اسرائیلی کشته شده هم قربانی است؛ با ذکر این نکته که او هم همچون شهروند فلسطینی در درجه‌ی اول قربانی سیاست‌های اسرائیل در منطقه است؛ قربانی سلطه‌جویی کشوریست که شهروندی‌اش را به قیمت اشغال سرزمین دیگر و محاصره‌ی شهروندان دیگر پذیرفته و بعد از آن قربانی راکت‌های بی‌هوا پرتاب شده‌ی حماس.

از قضای برای عده‌ی زیادی عادی و طبیعی ماجرا در این بین؛ آن مردمی که مردم هستند و هنوز «مردم» نشده‌اند چون فرصتی برای مردم شدن در بین درگیری‌های حماس و اسرائیل و بعدش بمباران‌های مخوف دورهای اسرائیل بر سر ندارند و نداشته‌اند؛ مردم غزه هستند. در حقیقت همین مسئله شاید نقطه‌ی کور ماجراست. برای اسرائیل و برای متحدانش و برای کور دنبال کننده‌گان‌ش؛ مردم اسرائیل حق حفاظت شدن دارند چون دولتی قدرتمند دارند. ولی مردم غزه به راحتی می‌توانند قربانی شوند چون حاکمانی نصفه و نیمه و ارتجاعی دارند و به قولی هنوز به اندازه‌ی کافی مردم نشده‌اند. به این تعبیر مردم اسرائیل مردم‌ترین و از همین رو چند تا راکت حماس و سه کشته می‌تواند درگیری‌ها و بمب‌افکنی بر سر غزه و کشتار وسیع را توجیه کننده باشد. اما اشغال و محاصره شرایط سخت زندگی برای مردم غزه نمی‌تواند توجیه‌گر خشم آنها باشد.

جستارهایی در بازآموزی از مساله‌ی فلسطین

«امین حسوری»

یادداشت‌هایی که در متن حاضر کنار هم قرار گرفته‌اند به لحاظ زمانی بعد از تهاجم اخیر اسرائیل به نوار غزه نوشته شده‌اند. به رغم پراکندگی مضمونی و ساختاری، همه‌ی این قطعه‌ها در این ویژگی مشترکند که برخی از المان‌های گفتمانی مسلط بر فضای عمومی را به چالش می‌گیرند؛ همان آموزه‌هایی که به وقت فعال شدن شکاف‌های بحران‌زا - مثل مساله‌ی فلسطین - نظام حقیقت بدیهی انگاشته‌ی آنها بحرانی می‌شود و سست بنیانی و تناقض‌های درونی آنها در مواجهه با رویکردهای نقادانه آشکار می‌شود. بنابراین انگیزه‌ی تدوین این یادداشت‌ها (همانند گردآوری کل این مجموعه) ترک انداختن در دیوار ستمی است که میان عامه مردم و حقیقت تاریخی حایل شده است: دیواری که عدالت را به محاق برده است.

۱. پارادوکس جنایت

چگونه می‌توان جنایت‌های دولت سوریه را با شور و حرارت محکوم کرد و هم‌زمان از سیاست‌های تهاجمی دولت اسرائیل علیه مردم غزه حمایت کرد یا نسبت به آن بی‌تفاوت بود و یا آن را توجیه کرد؟! مگر نه اینکه دولت بشار اسد هم - از قضا - مدعی دفاع از تمامیت خود (و ملت سوریه) در برابر شورشیان تروریست است! آیا جنایت علیه انسان‌ها استانداردهای متفاوتی دارد؟ این تناقضی است که نه تنها دولت‌های آمریکا و کشورهای اروپایی (با دلایل ساختاری معلوم) گرفتارش هستند، بلکه بسیاری از ایرانیان هم خواه با دلایل روانی (مرتبط با واکنش به پروپاگاندا‌ی ج.ا.) و خواه متأثر از منطق رسانه‌های مین‌استریم به آن مبتلایند!

برای فهم منطق این رویکرد متناقض در میان طیف وسیعی از «فرهیختگان» ایرانی و زمینه‌های شکل‌گیری آن، کافی نیست که تنها به سیاست‌های پوپولیستی حاکمیت ج.ا. در مخالفت با اسرائیل یا حمایت‌های اقتصادی و نظامی‌اش از نیروهای ارتجاعی حماس و حزب‌الله ارجاع بدهیم (تا این رویکرد مردم را صرفاً واکنشی برخاسته از خشم/نفرت آنان نسبت به نظام ضد مردمی مستقر در ایران تلقی کنیم)؛ بلکه بخش مهمی از پس زمینه‌ی ماجرا در این واقعیت نهفته است که سیستم مسلط جهانی توسط بازوهای متکثر رسانه‌ای و فرهنگی‌اش توانسته است از منطق مورد نیاز خود «ابرگفتمانی هژمونیک» بسازد؛ ابرگفتمانی که در روند سی‌ساله‌ی سیاست‌زدایی از عرصه‌های عمومی، آموزه‌هایش به سادگی در اذهان بسیاری از افراد درونی شده است؛ حتی در میان ستم‌دیدگان

و محرومان و زخم خورندگان همین سیستم.

نظم مسلط برای بقای خود همواره نیازمند به کارگیری زور و تسلیحات نیست؛ او در درون آدم‌ها نفس می‌کشد و تکثیر می‌شود. هر زمانی هم که این نظم برای دفاع از خود (یا گسترش تحمیلی خود) نیازمند قشون‌کشی و آدم‌کشی (نابودسازی «تروریست»ها) و اشغال و سرکوب باشد، دقیقاً بر روی همین «باورهای درونی شده» حساب می‌کند تا نیروی قاهر «اکثریت» در نقش پاسبان‌های مردمی و به نام «عقل سلیم» (common sense) به طور داوطلبانه مخالفت‌های موجود را خنثی کنند.

از آنجا که تنها فعلیت مردم می‌توانند بالقوه‌گی نیروی «مردم» را خنثی کند، نظام سرمایه‌داری کلان‌ساختارهای ضد انسانی‌اش را از طریق گسترش سلطه و «هژمونی» در جامعه مدنی بازتولید می‌کند، یعنی در جایی که ماهیت مردم شکل می‌گیرد. درست به همین خاطر بازپس‌گیری جامعه‌ی مدنی از طریق تلاش‌های مستمر ضد هژمونیک مهمترین وظیفه‌ی پیش روی کسانی است که در وخیم بودن بیماری نظام سلطه‌ی جهانی تردیدی ندارند.

۲. هم‌ارز سازی حماس و اسرائیل

ضدیت با سیاست‌های جنگ‌طلبانه و اشغال‌گرانه‌ی اسرائیل به معنای تایید گروه ارتجاعی‌ای نظیر حماس و چشم‌پوشی بر حماقت/جنایت‌های آن نیست؛ در عین حال در درگیری‌های نظامی میان این دو و پیامدهای انسانی آنها، باید از هم وزن کردن و هم‌ارز سازی دو طرف این منازعات پرهیز کرد و ماهیت این تقابل خونبار را از ابتدای آن و بر مبنای زمینه‌ها و روند تاریخی شکل‌گیری آن بررسی کرد؛ گو اینکه حماس به هیچ رو معادل تمامیت مقاومت مردم فلسطین و جنبش انتفاضه نبوده و نیست. حماس بی‌گمان نیروی ارتجاعی است که بر بستر خشم و امید مردم فلسطین و بر زمینه فقدان نیروی سیاسی بدیل عروج یافته است. اما به گواهی تاریخ شصت سال اخیر، اسرائیل برای انجام جنایت‌های نظام‌مندش نیازمند حماقت‌های حماس نبوده و نیست. اهداف توسعه‌طلبانه‌ی دولت‌های متوالی اسرائیل همواره مهمترین محرک نظامی‌گری و سیاست‌های تهاجمی آنها بوده و هست. اساساً دولت‌های متوالی در اسرائیل بر پایه‌ی تکرار و استمرار «وضعیت اضطراری» (state of emergency) دوام نهادین خود و امکان پیشبرد سیاست‌ها و پی‌گیری اهدافشان را تضمین کرده‌اند. از این نظر حتی روی کار آمدن حماس هم (به مثابه‌ی عقب‌گردی در مقایسه با میدان‌داری نیروهای سیاسی نسبتاً پیشرو در گذشته‌ی نه چندان دور مبارزاتی فلسطین) بیش از هر چیز زاینده‌ی بحران‌ها و تنگناهایی است که اسرائیل آگاهانه و عامدانه پیشروی مردم فلسطین قرار داده است. در همین راستا بر خلاف دیدگاهی که می‌کوشد به طور یکسویه نقش ج.ا. را در رشد و تقویت حماس برجسته سازد (و به این ترتیب مقاومت مردم فلسطین را در امتداد مقوله «تروریسم بین المللی» قلمداد کند)، باید این واقعیت مهم را در نظر گرفت که گروه حماس زاده‌ی ج.ا. نیست، بلکه آبشخور اصلی رشد سیاسی و دوام آن، تداوم «اشغالگری» و سیاست‌های تهاجمی دولت‌های اسرائیل است؛ به لحاظ تاریخی ظهور حماس و استقبال مردمی از آن نتیجه مستقیم سیاست‌های توسعه‌طلبانه و جنگ‌افروانه‌ی

هستی‌شناسی تاریخی آن همان رویه‌ای است که برخی رسانه‌های نامدار برای اثبات داعیه‌ی بی‌طرفی و نگاه غیرایدئولوژیک و یا دقت تحلیلی‌شان دنبال می‌کنند: آنها در هر مورد خاص از گشایش موج تازه‌ای از درگیری‌ها به رصد کردن نقش هر یک از طرفین در رویدادهای مربوطه می‌پردازند تا بر پایه‌ی ادله‌ی مستند و فاکت‌های جزئی، مقصر - عامل خشونت‌ورزی و کشتار - را شناسایی کنند و به این ترتیب اعتبار عوامانه روش‌های آمپریک و روش‌شناسی پوزیتیویستی را حایلی قانع‌کننده میان کلیت مساله و بازنمایی رایج رسانه‌ای آن بسازند.

بی‌تردید نگاه دیالکتیکی به «کلیت» (totality) ما را بر آن می‌دارد که روابط درونی و ضروری اجزا را ببینیم. اما این به معنای هم‌وزن بودن عوامل در یک رابطه متقابل نیست؛ چون روابط میان اجزا بیش از هر چیز با کارکردهای ارگانیک آنها در جهت بازتولید آن کلیت تعیین می‌شود.

۳. محلی‌سازی یک امر جهانی:

دخالت‌های تحمیلی حکومت ایران در روندهای سیاسی مربوط به فلسطین به همراه پروپاگاندا و ویژه‌ی آن حول مساله‌ی فلسطین و ضدیت پر سر و صدا و به لحاظ سیاسی پر هزینه‌ی آن با اسرائیل، موجب شده است که بخش زیادی از مردم دافعه خاصی نسبت به این مساله داشته باشند. این دافعه به طور عام از آن رو قابل مشاهده است که انبوه پر شمار کسانی که از سیاست‌های حکومت ایران آسیب دیده و ناراضی‌اند (و در عین حال خود را ناتوان از تغییر این وضعیت می‌یابند)، با هر آنچه که به جزئی از دستگاه نمادین و ایدئولوژیک ج.ا. بدل شده باشد، مخالفت و عناد می‌ورزند

دولت (های) اسرائیل در جهت اهداف راهبردی اشغالگرانه‌ی آنها بوده است. از قضا حکومت اسرائیل برای توجیه سیاست‌های کلان و اهداف استراتژیک خود تعدد زیادی داشته که حریف فلسطینی‌ای از جنس حماس داشته باشد و از همین رو در ادامه‌ی مقابله با حریف سابقش، الفتح، به عروج حماس به مثابه‌ی بدیلی سیاسی در برابر الفتح یاری رسانده است. در بعدی کلان‌تر ظهور حماس مقارن است با رشد شگرف پدیده‌ی بنیادگرایی اسلامی در کل خاورمیانه که خود در تحلیل نهایی محصول گسترش سیاست‌های نئولیبرالیستی با میانجی موج تازه‌ای از دخالتگری‌های امپریالیستی در این منطقه است.

بنابراین ضمن اینکه باید خط مشی قدرتمدارانه و پوپولیستی حماس را به نقد کشید و پیامدهای منفی سیاست‌های ماجراجویانه‌ی آن بر مبارزات تاریخی مردم فلسطین را افشا کرد، نباید درگیری‌های میان حماس و اسرائیل را به مثابه‌ی درگیری میان دو نیروی هم وزن قلمداد کرد؛ چرا که مساله‌ی اشغال همواره خاستگاه اصلی مناقشات طولانی میان حکومت اسرائیل و مردم فلسطین بوده و هست (ضمن اینکه جریان عظیم مقاومت در فلسطین قابل فروکاستن به تشکیلات حماس نیست)؛ و در این میان این اسرائیل است که با ادامه اشغالگری، گسترش شهرک‌سازی، به کارگیری نیروی نظامی مهیبش برای تهاجم، سرکوب و کنترل پلیسی مداوم زندگی روزمره مردم و نیز با تن زدن از توافقات و قطع‌نامه‌های بین‌المللی (در سایه‌ی حمایت آمریکا* و متحدانش)، امکان زمینه‌سازی صلح را مسدود کرده است. بنابراین در این مقیاس کلان نیز دو طرف نقش یکسانی ندارند، چون آنکه در واقع عامل اصلی به بن بست رسیدن صلح است و خشونت را تحمیل و بازتولید می‌کند، طرف اسرائیلی است. [یک پیامد رایج منتزع‌سازی مناقشات اسرائیل-فلسطین از



در خاورمیانه و شمال افریقا. در واقع بر خلاف نگاه پوشاننده و تحریف آمیز گفتمان نتولیبیرالی، در سپهر سیاست جهانی، اسرائیل یکی از کانون‌هایی است که به طور دایمی مقوله‌ی امپریالیسم را پروبلماتیک می‌کند و این مفهوم عینی انکار شده را از حصار امن توجیهاتی که از سقوط «سوسیالیسم واقعا موجود» تغذیه می‌کنند خارج می‌سازد. بر این اساس از منظر چپ این تناقض بزرگی است که مساله‌ی فلسطین-اسرائیل را مساله‌ای خاص / محلی بیانگاریم. ضمن اینکه به لحاظ تاریخی نه تنها مردم فلسطین، بلکه افغانستانی‌ها، عراقی‌ها، کردها، سوری‌ها، مصری‌ها و مردم سراسر خاورمیانه به واسطه‌ی تنگناهای تراژیک و وضعیت بن‌بستی که به میراث برده‌اند، قربانیان سیاست‌های امپریالیستی هستند. به همین نسبت، افریقایی‌ها، آسیای جنوب شرقی‌ها و آمریکای لاتینی‌ها نیز قربانیان تاریخی استعمار و تداوم آن در قالب اشکال تازه‌تر امپریالیسم هستند.

با جهانی شدن فزاینده‌ی سرمایه‌داری، بی‌گمان سلطه‌ی امپریالیستی نیز (با دینامیزم تحولات خاص خود) به مثابه‌ی مناسبات جهانی همبسته با پویای جغرافیایی ضروری سرمایه (و ضمانتگر آن) گسترش یافته است. از این رو حضور زنده‌ی سلطه‌ی امپریالیستی به تدریج در همه‌ی جغرافیای زیستی بشر و در همه سپهرهای اجتماعی جدی‌تر شده است (گو اینکه میزان مشاهده‌پذیری آن همواره تابعی است از درجه‌ی حضور موثر نظریات انتقادی در سطح جامعه): در گسترش نظامی‌گری و جنگ و تحریم و مداخله‌گری خارجی در سرنوشت ملت‌ها، در استثمار مضاعف کارگران با ویران‌سازی زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای پیرامونی، در خلع ید از مردم بومی و کشاورزان فقیر، در نابودی و آلودگی زیستگاه‌ها و عرصه‌های طبیعی و مسدود سازی راه‌های مقابله با آن، در گسترش و تشدید مرزبندی‌ها و ستیزهای قومی/ملی، در رشد بنیادگرایی مذهبی و غیره. اما از میان همه‌ی پدیده‌هایی که پیامدهایی از کارکردهای تاریخی امپریالیسم محسوب می‌شوند می‌توان از دو مورد به دلیل سنخ‌نمایی بارز آنها با تاکید ویژه ای یاد کرد: یکی معضل آوارگان و پناهجویان و دیگری مساله‌ی فلسطین (گو اینکه حدود ۴ میلیون فلسطینی آواره در اردوگاه‌ها و کشورهای مجاور بیانگر پیوند درونی این دو حوزه است).

بی تردید شرایط اسفناک بسیاری از کشورها که بخشی از مردم را به طور مستمر از زادگاهشان آواره می‌سازد ارتباط مستقیمی با مقوله‌ی امپریالیسم دارد (جنگ‌های هدفمندی که برانگیخته می‌شوند و دیکتاتوری‌هایی که به طور استراتژیک حمایت می‌شوند و فقر و ناامنی گسترده‌ای که بر مردم تحمیل می‌شود). اما فلسطین به طور خاص آن نقطه‌ای از زمین است که بسیاری از بیماری‌های مهلک نظام جهانی در آنجا تلاقی می‌کنند تا با فشردگی و متمرکز شدن آنها در یک مکان محدود، دولت اسرائیل بتواند (تحت حمایت قدرت‌های مسلط) یک ملت را بیش از نیم قرن در پیش چشم جهانیان ابزهی جنایت‌های نظام‌مندش قرار دهد. به این معنا فلسطین عصاره‌ی دردهای بشر امروز است و بنابراین جایی است که ضرورت عدالت جهانی را به رساترین شکل ممکن اعلام می‌دارد.

* U.S. Vetoes of UN Resolutions Critical of Israel

و یا حداقل موضعی واکنشی نسبت به آن اتخاذ می‌کنند. به طور خاص، این دافعه از این رو تشدید می‌شود که پوپولیسم تهاجمی حاکمیت ایران علیه (دولت) اسرائیل، در کنار حمایت‌های نظامی و اقتصادی آن از گروه‌های حماس و حزب‌الله یکی از عوامل صوری انزوای ایران در عرصه‌ی بین‌المللی است. وقتی داعیه‌ی گزاف حمایت حکومت ایران از حقوق مردم فلسطین در کنار ناکارآمدی عمیق حاکمیت در کاهش مشکلات داخلی و نیز سرکوب نظام‌مند شهروندان قرار گیرد، گسترش یافتن چنین دافعه‌ای پدیده‌ای دور از ذهن نمی‌نماید؛ به ویژه آنکه گروه‌های مورد حمایت ایران به لحاظ ایدئولوژیک خوانشی ارتجاعی از اسلام را الگوی خود قرار داده‌اند که مشابهت زیادی با نسخه رسمی ایرانی آن دارد. در هر حال رویکرد فوق در بهترین حالت مساله فلسطین را امری ملی / محلی می‌داند که پرداختن به آن برای فعالین و جریان‌های سیاسی ایرانی واجد هیچ درجه‌ای از اولویت نیست. اما سویی دیگری از ماجرا به جایگاه مساله فلسطین در سنت‌های مبارزاتی چپ مربوط می‌شود. بر بستر بحران جهانی چپ و تسلط روز افزون گفتمان نتولیبیرالیستی بر جهان که موج پیشروی آن در داخل کشور ما (به واسطه سیاست‌های فرهنگی دوران سازندگی و دوران اصلاحات) طنین رساتری یافته است، امروزه مفهوم‌پردازی‌های رایج در ادبیات سیاسی و سنت‌های مبارزاتی چپ در سطح وسیع مورد نفی و انکار قرار می‌گیرند. در این میان از جمله مقوله امپریالیسم و بحران فلسطین - که واقعیتی هم بسته با اولی است - عموماً حامل برجسب‌هایی ایدئولوژیک شده‌اند که پیشاپیش آنها را بیرون از دایره‌ی بررسی عقلانی قرار می‌دهد. طرفه آنکه نزد ایرانیان پروپاگاندای مضحک ضد امپریالیستی ج.ا. نقش موثری در سست شدن وجاهت اجتماعی این مفهوم‌پردازی (امپریالیسم) داشته است (همچنانکه نوع ویژه امپریالیسم‌ستیزی ج.ا. خود به فربه شدن سیاست‌های امپریالیستی در منطقه انجامیده است).

نتیجه اینکه از یکسو روند تضعیف جهانی چپ و فرآیند هژمونی‌یابی فراگیر راست، و از سوی دیگر جایگاه ستمگرانه حاکمیت ج.ا. نسبت به شهروندان ایرانی و پروپاگاندای ویژه آن در ارتباط با مساله فلسطین و نیز همسویی آن با نیروهای ارتجاعی دخیل در سیاست فلسطین و مشابهت‌های مضمونی با آنان (به لحاظ اسلام ایدئولوژیک)، موجب شده‌اند که امروزه درگیر شدن طیف‌های چپ ایرانی در حوزه مسائل فلسطین تا حدی زیادی دشوار گردد و در مقابل، اقبال عمومی نسبت به گفتمانی که دستگاه روشنفکری و رسانه‌ای نتولیبیرال‌های وطنی حول مساله فلسطین-اسرائیل پرداخته‌اند به طور گسترده‌ای افزایش بیابد. گفتمانی که مطابق آن مناقشه‌ی فلسطین-اسرائیل امری محلی (با بازیگرانی همسنگ) است و برخورد سیاسی بایسته با این مساله تنها از منظر «منافع ملی» امکان‌پذیر است (گو اینکه در این گفتمان، مقابله با اشغالگری تلویحا مصداقی از «تروریسم» است).

اما آنچه که مساله فلسطین-اسرائیل را به مساله‌ای عام و جهانی بدل می‌کند آن است که اسرائیل یکی از نموده‌های آشکار و مزمن روندهای جهانی سلطه و دخالت‌های امپریالیستی در سرنوشت ملت‌هاست؛ خواه به لحاظ روند تاریخی تشکیل این دولت، خواه به لحاظ روند حمایت‌های یک‌جانبه و تبعیض آمیز دولت‌های قدرتمند از آن و خواه به واسطه‌ی کارکردهای سیاست‌های اشغالگرانه و تهاجمی اسرائیل برای پیشبرد استراتژی منطقه‌ای امپریالیسم



NO
Ghett

NO
Walls
OS

حماس چگونه «حماس» شد

«هژیر پلاسچی»

نولیبرال‌های وطنی در سال‌های اخیر هرگاه که بحث فلسطین و اسرائیل به میان آمده است، تلاش کرده‌اند با عمده کردن نقش حماس در مقاومت مردم فلسطین و هم معنا انگاشتن مقاومت مردم فلسطین با تشکیلات حماس، موضع جانبدارانه‌ی خودشان در حمایت از اسرائیل را لاپوشانی کنند. آنها بارها اعلام کرده‌اند سیاست‌گذاری هایشان هیچ مبنایی ندارد غیر از «منافع ملی» که نیکی و بدی هر چیزی را باید در نسبت با آن سنجید. هرچند آشکار است که «منافع ملی» را در هر ژارگونی باید با صراحت به «منافع سرمایه‌داری حاکم» ترجمه کرد اما نولیبرال‌های وطنی جاده‌ی را از هم اکنون صاف می‌کنند که قرار است در امتداد خود، آنها را به حاکمان ایران و حافظان «منافع ملی» تبدیل کند. آنها به خوبی می‌دانند در آینده‌ی که آنها آرزویش را می‌کشند مهم‌ترین و بالقوه‌ترین متحد استراتژیک آنها در منطقه دولت اسرائیل است پس باید از همین امروز، مشروعیت رابطه‌ی پایدار با دولت اسرائیل را فراهم کنند.

فلسطین برای نولیبرال‌های وطنی نقطه‌ای است که نه تنها نمی‌توان از آن گذشت بلکه نباید هم از آن گذر کرد. آن‌ها از یک سو با استفاده از ماهیت اسلامی «حرکت مقاومت اسلامی» (حماس) و دست گذاشتن بر ترومای جمعی مردم تحت حکومت اسلامی، تلاش می‌کنند هرگونه حمایت از مقاومت مردم فلسطین را به همنوایی با جمهوری اسلامی ایران تعبیر کنند و از سوی دیگر تلاش می‌کنند از همین امروز مشروعیت اخلاقی حمایت از مقاومت مردم فلسطین را مورد تردید قرار دهند. امری که به خوبی می‌دانند در آینده، وضعیت را میان آنها و نیروهای چپ حاد خواهد کرد. آنها به خوبی می‌دانند در آینده نبرد طبقاتی دشواری را در پیش خواهند داشت و از هم‌اکنون می‌خواهند «دشمن» را خلع سلاح کنند. به همین دلیل است که همواره به تشابه گفتار «مستضعف‌پناه» و «استکبارستیز» اسلام ارتجاعی با گفتار سیاسی ضدسرمایه‌داری و ضدامپریالیستی چپ اشاره می‌کنند.

با این وجود آنچه که مطلقاً از جانب نولیبرال‌ها بازگو نمی‌شود، روند تکوین و قدرت‌گیری حماس است. آنها هرگز نمی‌گویند که حماس در نتیجه‌ی کدام سیاست‌ها و پیش از آن در نتیجه‌ی کدام خلاء رشد کرد و قدرت گرفت. نگاهی به ماجرای حماس، حتا اگر نخواهد وارد هزارتوی بررسی مستندات و مدارک موجود در مورد ارتباط‌های مستقیم‌تر و طبع پنهانی‌تر این سازمان با برادران حاکم نولیبرال‌های وطنی در غرب شود، به اندازه‌ی کافی تمام دستگاه ایدئولوژیک آن‌ها را در هم خواهد ریخت. مسئله آشکار کردن رد پای روشنی است که رسانه‌ها و سیاست‌های جریان مسلط تلاش

می‌کنند آن را پنهان کنند. باید حماس را از نو شناخت. نه به مثابه‌ی بخشی از مقاومت مردم فلسطین، بلکه به مثابه‌ی نشانه‌گان بیماری سیاست‌های نولیبرالیستی در منطقه‌ی خاورمیانه و به ویژه در سرزمین‌های اشغالی.

تبدیل اسلام ارتجاعی به یک نیروی سیاسی با پایگاه وسیع و توده‌گیر در منطقه‌ی خاورمیانه، تنها در ادامه‌ی دو روند کمابیش هم‌زمان و متقارن ممکن شده است. از یک سو سرکوب خونین جنبش کمونیستی و تضعیف و در نهایت فروپاشی بلوک شرق و از سوی دیگر گسترش فلاکت اقتصادی در نتیجه‌ی سیاست‌های نولیبرالی دیکته شده از سوی بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول در کشورهای مسلمان نشین.

پس عجیب نیست که دو سازمان متشکل اصلی اسلام ارتجاعی در فلسطین، حرکت مقاومت اسلامی (حماس) و جنبش جهاد اسلامی، در اواخر دهه‌ی هفتاد و اوایل دهه‌ی هشتاد سازماندهی شدند. آنان غایبان اصلی نزدیک به دو دهه مقاومت در برابر اشغالگران اسرائیلی بودند. مقاومت مسلحانه‌ی مردم فلسطین پیش از آن یا توسط سازمان‌های مارکسیستی نظیر «جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین» یا «جبهه‌ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین» و یا توسط سازمان‌های غیرمذهبی چپ‌گرایی مانند «جنبش آزادیبخش میهنی فلسطین» (فتح) سازماندهی می‌شد. «سازمان آزادیبخش فلسطین» (ساف)، عمده‌ترین ارگان مقاومت مردم فلسطین، ائتلافی بود میان مسلمانان چپ‌گرای انقلابی، ناسیونالیست‌های ضدامپریالیست و برخی سازمان‌ها و عناصر مارکسیست فلسطینی.

در تمام مدتی که جنبش مقاومت فلسطین درگیر نبردی رویارو و خونین با اشغالگران بود، نبردی که تنها به سرزمین‌های اشغالی محدود نمی‌شد بلکه دامنه‌ی آن به اردن (اصلی‌ترین محل استقرار آوارگان فلسطینی) و حتا کشورهای اروپایی هم کشیده شده بود بنیانگذاران بعدی حماس مشغول کار دیگری بودند. آنها مانند اغلب رهبران و بنیانگذاران بعدی جنبش‌های توده‌گرای اسلامی در خاورمیانه* نهادهای خیریه و مراکز تفریحی-مذهبی برای جوانان را نه تنها در سرزمین‌های اشغالی، بلکه در اردن به عنوان پرجمعیت‌ترین مکان زندگی آوارگان فلسطینی سازمان می‌دادند، تا مردمی را که با گسترش بیکاری و فلاکت اقتصادی روز به روز فقیرتر می‌شدند، حول غذای مجانی و اردوهای ارزان یا رایگان ورزشی و تفریحی سازمان دهند. باید بر این نکته انگشت گذاشت که فقر در فلسطین تنها نتیجه‌ی مناسبات سرمایه‌داری نبود، بلکه پیش از آن بایرسازی زمین‌های کشاورزی و بستن راه دریا به روی فلسطینی‌ها، دو پایه‌ی اساسی امرار معاش مردم فلسطین را از آنها گرفته بود. این اما بخشی از سیاست مدون و برنامه‌ریزی شده‌ی اشغال‌گام به گام سرزمین‌های فلسطینی توسط اسرائیل بود تا با فقیرسازی مردم فلسطین آنها را وادار به مهاجرت کند. امری که به واقع نیز در جریان بود و از دهه‌ی شصت موج مهاجرت مردم فلسطین، به ویژه جوانان، هرگز منقطع نشده است.

شیخ احمد یاسین، یکی از بنیانگذاران و رهبران حماس که سرانجام بر روی ویلچرش توسط جوخه‌های نظامی ارتش اسرائیل ترور شد، موضع آن روزی رهبران اسلام‌پناه را در برابر مقاومت مردم فلسطین روشن می‌کند. او در مورد برخورد خودش با یکی از

و در سال ۱۹۸۸ رسمن اعلام کرد که شوروی دیگر از دکتین برزنف پیروی نمی‌کند، روندی که در نهایت به فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ ختم شد. پیش از آن هم سیاست تنش‌زدایی میان بلوک شرق و غرب جریان داشت و از سال‌ها قبل حمایت‌های شوروی از مقاومت فلسطین رو به کاهش گذاشته بود. مجموعه‌ی این شرایط نه تنها جناح چپ و کمونیست مقاومت مردم فلسطین را تضعیف کرد بلکه موجب شد سازمان آزادیبخش فلسطین نیز به شدت ضعیف شود. بن‌بست دشواری که در نهایت چریک‌های پیر فلسطینی را در ۹ سپتامبر ۱۹۹۳ پای میز مذاکره نشانند و باقی مانده‌ی محبوبیت ساف را با امضای قرارداد صلح بر باد داد.

درست در شرایطی که امکان هر نوع مقاومتی مسدود به نظر می‌رسید، جنبش‌های سازماندهی شده توسط اسلام ارتجاعی از راه رسیدند و تمام آن نیرویی را که حول بنیادهای خیریه سازماندهی کرده بودند، به کار گرفتند. آنها اکنون تبدیل به یگانه امید جمعی مردمانی شده بودند که در جستجوی رستگاری بودند و ارگان‌های مقاومت آنها از هم پاشیده بود. ظهور ارتجاع به تمامی نشانه‌گان شکست انقلاب بود. ابو علی مصطفی آخرین رهبر انقلابی فلسطین بود که در ۲۷ اوت ۲۰۰۱ توسط هلیکوپترهای اسرائیلی ترور شد. مسیر حالا دیگر کاملن هموار بود تا در ژانویه ۲۰۰۶ حماس اراده‌ی مردم فلسطین برای تداوم مقاومت را نماینده‌گی کند و با رای مردم به قدرت برسد. هرچند دموکراسی تناقضات خودش را در جریان همین انتخابات نیز آشکار کرد. آنجا که شما آزادیید انتخاب کنید اما به شرط آنکه آن چیزی را که نظم غالب درست می‌داند، انتخاب کرده باشید وگرنه چنان که در فلسطین شد نماینده‌گان مجلس و وزیرای دولت «قانونی» و «منتخب» هم توسط ارتش اسرائیل، که در دستگاه تبلیغاتی نولیبرال‌های وطنی تنها دموکراسی خاورمیانه خوانده می‌شود، بازداشت و زندانی می‌شوند. سیستم حاکمی که نولیبرال‌های وطنی از آن حمایت می‌کنند و توسط آن پشتیبانی می‌شوند، مسئول مستقیم قدرت‌گیری حماس در فلسطین است و آنها نخواهند توانست چهره‌ی این برادر دشمن‌خوی خودشان را پنهان کنند. فلسطین درست همان نقطه‌ی است که آشکار می‌کند هیچ راه سومی وجود ندارد و اصلاحات نولیبرالی گرهی را باز نخواهد کرد. مردمان محروم غارت شده هیچ انتخاب دیگری ندارند: یا فاشیسم یا کمونیسم. فلسطین را تنها احیای جنبش کمونیستی از حماس و اسرائیل، هر دو، رها خواهد کرد.

* از جمله خاندان صدر در عراق، خمینیست‌ها در ایران، طالبان در پاکستان و افغانستان، اخوان‌المسلمین در مصر و جماعت اسلامی و جبهه‌ی نجات اسلامی در الجزایر و مانند آنها.

* تمامی نقل قول‌ها از شیخ احمد یاسین از قسمت دوم و سوم «تاریخ شفاهی حماس به روایت شیخ احمد یاسین» منتشر شده در خبرگزاری فارس نقل شده و در این آدرس قابل دسترسی است:

- حماس به روایت «شیخ احمد یاسین» ۲

و

- حماس به روایت «شیخ احمد یاسین» ۳

مبارزان فلسطینی روایت می‌کند: «یکی از مبارزان که از شاگردانم بود وارد نیروهای آزادیبخش مردمی شده بود؛ به او گفتم: فرزندم! شما تحت تعقیب هستید، یعنی هر روز می‌خواهید عملیات انجام دهی؟ این چه کاری است که می‌کنی؟ گفت: بله مگر من جز این نارنجک چیزی دارم؟» او همچنین به خاطر می‌آورد: «وقتی در سال ۱۹۶۸ به اردن رفتم با یکی از جوانان فلسطینی حاضر در آنجا دیدار کردم، این جوان ساده به من گفت: من وارد فتح شده‌ام. پرسیدم: بسیار خوب، که چی؟ جواب داد: ساکت شو، من خودم را وقف شما کردم، در اینجا باعث خلع درجه‌ای چند افسر اردنی شده‌ام. گفتم: آخر تو جوان نیم وجبی، می‌خواهی افسران اردنی را خلع درجه کنی و آنها را آواره‌ی خیابان‌ها بنمایی؟»*

چنین است که وقتی خونین‌ترین نبرد میان مقاومت فلسطین و دولت اسرائیل در جریان است و دامنه‌ی آن حتا به کشورهای دیگر منطقه رسیده است، در حالی که فلسطین و مقاومت آن به چنان مسئله‌ی تبدیل شده است که تمام نیروهای مترقی در هر کجای جهان، درگیر آن شده‌اند؛ رهبران بعدی حماس مردد نسبت به لزوم مقاومت و بدون هیچ باوری به امکان آن، انجمن‌های خیریه و نهادهای ورزشی و تفریحی را با مجوز دولت اسرائیل و با پا در میانی «شیخ هاشم خازندار» که به گفته‌ی خود یاسین از حامیان قرارداد کمپ دیوید و مخالفان ساف بوده است، تشکیل می‌دهند.

شیخ احمد یاسین ماجرای دریافت مجوز برای «مجمع اسلامی» در سال ۱۹۷۸ را چنین روایت می‌کند: «در آن شرایط سخت دست به دامن آقای شیخ هاشم خازندار شدیم؛ وی از اعضای سابق اخوان‌المسلمین و از طرفداران معاهده‌ی کمپ دیوید بود. وی ساف را مورد سرزنش قرار می‌داد و به آنها می‌گفت: شما متوجه نیستید؛ این معاهده، معاهده‌ی خوبی است. طرفداری ایشان از کمپ دیوید به حدی بود که قصد داشت هیاتی را برای اعلام حمایت از امضای این معاهده به مصر اعزام کند. خلاصه اینکه یکی از دوستان را به نزد او فرستادم [...] شیخ هاشم گفت: بسیار خوب، من به دیدن [مقامات اسرائیلی] می‌روم. اگر اشتباه نکنم روز یکشنبه به همراه یکی از اعضای مجمع به نام عبدالعال به وزارت کشور رفت. این شیخ هاشم زبان تندی داشت بنابراین در وزارت کشور شروع به داد و فریاد کرد [...] و گفت: من این مجمع و اعضای آن را می‌شناسم و آنها را تأیید می‌کنم؛ خلاصه آنقدر این حرف‌ها را زد که موافقت آنها را برای اعطای مجوز جلب کرد.»

این سال‌ها هم زمان بود با سرکوب جنبش چپ در منطقه. در سال ۱۹۷۹ صدام حسین در عراق به قدرت رسید و جنبش کمونیستی را در عراق به شدت سرکوب کرد. صدام هرچند روابط حسنه‌ی با ساف نیز داشت اما با جدیت از حماس و جریان اسلام ارتجاعی در فلسطین حمایت می‌کرد. سرکوب انقلاب بهمن ۵۷ در ایران نیز به کشتار وسیع کمونیست‌ها و مسلمانان چپ‌گرای انقلابی منجر شد. جنبش چپ در مصر پس از کودتای انور سادات در ۱۹۷۰ به محاق رفته بود و امضای قرارداد کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ میان مصر و اسرائیل با پا درمیانی آمریکا آخرین حمایت‌های باقی مانده‌ی ناصریسم مصری را از مقاومت فلسطین از میان برداشت. اتحاد شوروی نیز در این سال‌ها دستخوش تحولات بزرگی بود. از سال ۱۹۸۵ میخائیل گورباچف به رهبری حزب کمونیست رسید

ضرورت مقاومت در برابر «اشغال»

و

تقویت «سیاست بدیل» در فلسطین

«طاها زینالی»

از زمان عروج صهیونیسم تا کنون بیش از نود درصد سرزمین‌های فلسطین توسط دولت قومی‌نژادی اسرائیل به صورت قهرآمیز و با خشن‌ترین اشکال ممکن اشغال شده است. برای پیشبرد سیاست اشغال و گسترش مناطق اشغالی شیوه‌های متعددی به موازات هم دنبال شده است: از بمب‌گذاری‌ها و عملیات تخریبی برای تحت فشار قرار دادن بومیان عرب فلسطینی در دوران آغاز اشغال‌گری؛ تا سرکوب و کشتار مردم به بهانه‌های مختلف؛ از نابود سازی مزارع و باغ‌ها و ابزارهای معیشتی بومیان تا تخلیه اجباری منازل و واگذاری خانه‌ها و اراضی اشغالی به یهودی‌تباران؛ از ساختن شهرک‌های یهودی‌نشین تا ساخت دیوارهای حائل بین مناطق فلسطینی برای گتوسازی و ایزوله کردن فلسطینیان. در مقابل، در این سال‌ها تداوم و گسترش مقاومت در برابر

پیشروی اشغال‌گران به ظهور اشکال سازمان‌یافته‌ای از مقاومت مردمی انجامید که در مقطعی با همبستگی‌های منطقه‌ای همراه بود. این مبارزات همبسته، دستگاه سرکوب اشغال‌گران را به برپایی جنگ‌های خونینی برانگیخت که به مدد تسلیحات نظامی پیشرفته از پشتیبانی کامل قدرت‌های بزرگ غربی انجام گرفت و نهایتاً به گسترده شدن سرزمین‌های اشغالی انجامید.

در این میان روند اعمال فشار بر مردم فلسطینی از طریق شدیدترین رفتارهای مبتنی بر تبعیض قومی‌نژادی و دینی همواره به طور رشد یابنده‌ای جریان داشته است؛ رفتارهای سیستماتیک و هدفمندی که در راستای هر چه دشوارتر کردن شرایط زندگی برای مردم فلسطینی به هدف سوق دادن آنها به مهاجرت و ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین - در امتداد برنامه‌ی اشغال سرزمین‌ها - انجام گرفته‌اند و در دست انجامند (۱). از آن جمله می‌توان - به طور خلاصه - به این موارد اشاره کرد: برپایی بیش از هزار چک پوینت برای کنترل عبور و مرور مردم فلسطینی، تفتیش منازل و بازرسی حریم خصوصی، زندانی کردن هزاران فلسطینی و نگهداری آنها در شرایطی غیر انسانی و تحت فشار روانی، محاصره‌ی اقتصادی و نظامی مناطق اشغال نشده و محدودیت تردد و حمل و نقل، تحت فشار قرار دادن مردم محاصره شده فلسطینی با شدیدترین اشکال تحریم‌های اقتصادی، غذایی، درمانی، دارویی که منجر به مرگ و میر هر روزه می‌شود؛ جدا کردن دو منطقه فلسطینی غزه و کرانه باختری با توسعه‌ی شهرک‌سازی‌های نا مشروع (که اخیراً در واکنش به حضور فلسطین به عنوان کشور ناظر غیر عضو در سازمان ملل ابعاد تازه‌ای یافته است (۲)). به همه‌ی این‌ها باید سرکوب خونین مقاومت مردم فلسطین در برابر خشونت‌های برشمرده را اضافه کرد (۳). سرکوب خونباری که از کشتن نوجوانان تا ترور رهبران مقاومت و بمباران مناطق مسکونی و قتل عام غیر نظامیان را در بر می‌گیرد. البته لازم به ذکر است که در برابر تمام



عادلانه را به بن‌بست کشانده بود). به مشروعیت مردمی و قدرت سیاسی دست یافت. در واقع حماس توانست خلایق را پر کند که به دلیل ضعیف شدن تدریجی و مستمر جریانات و تشکل‌های چپ و مترقی و کاهش اعتبار سیاسی آنها نزد مردم فلسطین به وجود آمده بود. که عمده دلیل از دست رفتن اعتبار سیاسی جریانات چپ را باید در بی‌نتیجه بودن راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز دید. آنجا که آنها اسلحه را زمین گذاشتند و به مذاکرات برای دستیابی به صلح و عدالت روی آوردند، ولی دولت قومی نژادی اسرائیل با نادیده گرفتن همه‌ی توافقات و نقض قطع‌نامه‌های بین‌المللی حاصل از این مذاکرات عملاً خط بطلانی کشید بر تشخیص آن جریانات برای تغییر مشی خود از مبارزه‌ی چریکی به نشستن دور میز مذاکرات. بدین ترتیب آنها به تدریج اعتبار خود را از دست دادند. در کنار آن روندی که سازمان فلسطینی «الفتح» (حرکه التحریر الوطنی الفلسطینی) را از جایگاه قبلی به عنوان بزرگترین و با اعتبارترین سازمان مقاومت در فلسطین، به جایگاه کنونی‌اش که از طرفی غوطه‌ور در فساد دستگاه دولتی است و از طرف دیگر برای بقای خود در قدرت و حفظ حمایت دولت‌های غربی در مواضع مترقی و رادیکال خود تجدید نظر کرده و سیاست سازش با دولت اشغال‌گر اسرائیل را در دستور کار قرار داده است، در نظر بگیریم. فراموش نکنیم باورهای سکولار و سوسیالیستی الفتح آن سازمان را از ابتدا در تقابل با اسلام‌گرایی اخوان المسلمین قرار داده بود که حماس نیز از شاخه‌های آن بوده است. و اکنون حماس به خوبی توانسته به عنوان یک جریان سیاسی که دارای مواضع مشخصی در برابر دولت اشغال‌گر اسرائیل است، از اعتبار کمابیش از دست رفته‌ی الفتح برای افزایش محبوبیت توده‌ای‌اش چه در غزه و چه در کرانه باختری بهره‌برد. نتایج انتخابات سال ۲۰۰۶ به خوبی گویای این فرایند است. البته این مهم را نباید از نظر دور داشت که حماس در مسیر عروج خود همچنین بر بال‌های رشد بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه سوار شد (که دلایل و زمینه‌های تاریخی خاص خود را دارد). ضمن اینکه از حمایت‌های بی‌دریغ برخی دولت‌های ارتجاعی عرب و غیر عرب نیز برخوردار بود.

جنبش مقاومت اسلامی (حماس) در واقع یک جریان هدفمند اسلامی است که با سرمایه‌گذاری مالی و به هدف تقویت مبانی اسلامی در جامعه و ایجاد یک جنبش اسلامی در شرایطی در فلسطین شروع به کار کرد که جریان‌های چپ و مترقی مقاومت فلسطینی از اعتبار مردمی بالا و تاریخچه‌ی مبارزاتی غنی برخوردار بودند. اما جنبش اسلامی حماس توانست با تکیه بر منابع مالی گسترده‌ی خود، و ارائه‌ی خدمات رفاهی، درمانی، آموزشی، تفریحی و خیریه‌ای در منطقه‌ی بحران‌زده‌ی غزه - که بیش از شصت درصد جمعیت آن زیر خط فقر قرار دارند - طرفداران بسیاری برای خود مهیا کند و همچنین با تکیه بر سیاست‌گذاری‌های مشخص تهاجمی در بزنگاه‌های تاریخ‌ساز مقاومت در برابر اشغال، توانست حمایت توده‌ای کسب کند و به این ترتیب تاثیر عمیقی در گسترش و تحکیم بنیان‌های جامعه اسلامی به جای بگذارد. اسلامی‌تر شدن فزاینده فضای اجتماعی کنونی حاکم بر غزه گواه روشنی است بر

این اعمال غیر انسانی، سازمان ملل به نمایندگی از جامعه جهانی تنها قطع‌نامه‌هایی برای صلح و آتش‌بس صادر کرده است که دولت قومی‌نژادی اسرائیل به جز همان قطع‌نامه‌ی معروف سال ۱۹۴۷ که به موجب آن سازمان ملل دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت، تقریباً همه‌ی قطع‌نامه‌های دیگر را نقض کرده است؛ و این در حالی است که دولت‌های غربی و حتی اکثریت مردم در کشورهای غربی همواره از اقدامات اسرائیل کمابیش حمایت کرده‌اند. (مشخصاً دولت‌های متوالی آمریکا علی‌رغم پشتیبانی‌های سیاسی و مالی و نظامی، به دفعات قطع‌نامه‌های شورای امنیت را به نفع اسرائیل وتو کرده‌اند (۴)).

با در نظر گرفتن آن چه گفته شد لازم است این جمله که «سیاست واقعی در فلسطین تنها به معنی مبارزه با اشغال است» را به یاد آورده و در هنگام هر گونه چاره‌جویی برای برقراری عدالت و صلح در فلسطین اشغالی آن را مد نظر داشت. و این واقعیتی نیست که از نگاه مردم فلسطین دور بماند. ضمن این که با توجه خشونت‌ورزی افسارگسیخته‌ی دولت اسرائیل، واضح است که هر گونه سازمان‌دهی مقاومت و مبارزه در برابر اشغال، تنها زمانی می‌تواند امیدبخش باشد که امکانات و روش‌های مبارزه را از ملزومات آن محدود نکرده و در عین حال برای مشارکت بیشتر ستمدیدگان فلسطینی زمینه‌سازی کند. دقیقاً بر چنین بستری است که در بن‌بست حضور بدیل‌های رادیکال و مترقی، گروه «حماس» (حرکه المقاومة الاسلامیة) بر بستر تاریخی تحولات سیاسی متاخر توانسته است با پافشاری بر ضرورت مقاومت در برابر اشغال، نزد مردم فلسطین (خصوصاً مردم غزه) محبوبیت بیابد تا جایی که بتواند به لحاظ سیاسی نمایندگی رسمی مقاومت در غزه را به انحصار خود در آورد.

اما آیا اینکه حماس توانسته چنین جایگاهی را به دست آورد، دلیل کافی است تا مقاومت مردم فلسطین در برابر اشغال را به مشی حماس فرو بکاهیم و از آن حمایت کنیم؟ پاسخگویی به این پرسش، مستلزم تامل در سه پرسش دیگر است که بر آن مقدم اند: نخست آنکه حماس چگونه چنین جایگاهی را کسب کرده است؟ دوم آنکه گفتمان و مشی سیاسی‌ای که حماس حامل آن است چه افقی را دنبال می‌کند؟ و سوم آنکه اگر از نظرگاه پابندی به سیاست رهایی‌بخش به جایگاه کنونی و روند پیشروی حماس بنگریم، آیا حماس در راستای تقویت سوژه‌گی جمعی و رشد بالقوگی‌های مبارزات رهایی‌بخش مردم فلسطین عمل می‌کند؟ تنها با پاسخگویی به این پرسش‌ها قادر خواهیم بود به طور بی‌تناقضی در این باره داوری کنیم که آیا حمایت از مقاومت مردم فلسطین با ایستادن در کنار حماس و جانبداری از آن همبسته است یا بایستی راه بدیلی در پیش گرفت؟

از آنجا که در همین ویژه‌نامه مطلب جداگانه‌ای با عنوان «حماس چگونه حماس شد» (۵) به بررسی پرسش نخست پرداخته است، در اینجا تنها بر دو مورد بعدی تامل می‌کنیم. اما این اشاره‌ی گذرا ضروری است که حماس صرفاً با زمینه‌سازی‌های جانبی سیاست‌های اشغال‌گرانه و سرکوب‌گرانه اسرائیل (که امکان صلح

عنوان ساختار حاکم و مجموعه کسانی که در استخدام این ساختار هستند، (در کنار کسانی که به استخدام آن‌جی‌ا‌های وابسته به دولت‌های غربی در آمده‌اند) خود بدل به طبقه‌ی جدیدی گشته‌اند که از قضا منافع آنها در تضاد با آرمان رهایی فلسطین قرار دارد، و یا حداقل تضمین منافع آنها گشودن راه برای مبارزه علیه اشغال را بسیار دشوار می‌کند. طبق آماري که سازمان ملل در سال ۲۰۰۶ منتشر کرده بود تا آن زمان بیش از یک‌صد و شصت هزار نفر در ساختار دولتی تشکیلات خودگردان فلسطین به استخدام آمده بودند که اغلب آنها یعنی بیش از هفتاد هزار نفر نیروهای امنیتی بودند. البته اینک پس از گذشت هفت سال قطعاً بر تعداد کسانی که به استخدام دولت درآمده‌اند افزوده شده، به طوری که اخیراً اعلام شده که شصت‌هزار نفر دیگر به عنوان نیروهای نظامی به خدمت تشکیلات خودگردان در آمده‌اند و همچنین تعداد ماموران امنیتی نیز (با فشار دولت‌های غربی برای افزایش کنترل در سطح شهرهای تحت سیطره‌ی فتح) به مراتب بیش از پیش شده است. این در حالی است که تقریباً اکثر هزینه‌های لازم برای پرداخت حق‌الزحمه‌ی آنها از مجراهایی که اشاره شد و البته کمک‌های کشورهای عربی و سایر کشورها تامین می‌شود. نظام دولتی، اداری، پلیسی که اداره‌ی امور در کرانه باختری را در اختیار دارد به شدت به کمک‌های مالی دولت‌های غربی و آن‌جی‌ا‌های وابسته که در آن منطقه نقش بزرگی ایفا می‌کنند وابسته است (۶). و از آن بدتر اینکه آنها حتی به پرداخت عوارضی که دولت اسرائیل به نیابت از فلسطین در امور مرزی، ترابری و فرودگاه و ... جمع‌آوری می‌کند، وابسته هستند. با این که پرداخت این مبالغ بنا به توافقات بین‌المللی از وظایف دولت اسرائیل است، اما آنها

عمق این تاثیرگذاری. مفاد منشور ۳۶ ماده‌ای حماس که در سال ۱۹۸۸ (یک سال پس از اعلام موجودیت) به تصویب رسید، نشان از یک جریان اسلامی بنیادگرا دارد که برقراری حاکمیت اسلامی در فلسطین را به عنوان هدف خود دانسته و افق خود را «افراشتن بیرق الله در تمام خاک فلسطین» معرفی کرده است. با توجه به تسلط بلامنازع حماس در کسب قدرت در غزه به نظر می‌رسد حداقل در این منطقه توانسته است حکومت اسلامی را با تمام ابعاد مورد نظر خود بنیان نهد و از هم اکنون می‌توان متصور بود که در طی توافقی احتمالی با دولت اسرائیل، در آینده شاهد قبضه‌ی قدرت در سرزمین فلسطین اشغالی توسط حماس باشیم. چشم اندازی که با توجه به باورهای ارتجاعی این جریان و وابستگی‌اش به دولت‌های مرتجع عرب به هیچ وجه افق رهایی‌بخشی را برای مردم ستم‌دیده‌ی فلسطین (تحت حکومت حماس) در بر نخواهد داشت. باید در نظر داشت که حماس خود را با باورهای اقتصادی لیبرالی معرفی می‌کند که ترجمان امروزین آن در جوامع پیرامونی همان اقتصاد نئولیبرالی است. بنابراین دورنمایی که این جریان قدرتمدار برای خود و جامعه‌ی تحت سلطه‌اش ترسیم می‌کند نه تنها بهبود شرایط افشار محروم و فرودستان فلسطینی را در پی نخواهد داشت، بلکه با توجه به تسلط انحصاری حماس بر تمامی عرصه‌های اقتصادی و تجاری و ارتباطی و ... دور از ذهن نیست که در آینده شاهد ظهور طبقه‌ی جدیدی از اعضای نظامی و تکنوکرات در غزه باشیم؛ امری که بی‌گمان منجر به تشدید تضادهای طبقاتی و محروم‌سازی هر چه بیشتر مردم ستم‌دیده خواهد شد. در واقع مشابه چنین وضعیتی را می‌توان هم اکنون در کرانه باختری مشاهده کرد. جایی که اعضای فتح (و تشکیلات خود گردان) به



رهبری شیخ احمد یاسین مشاهده کرد، زمانی که وی اعلام کرده بود حاضر هست در چارچوب توافقات بین‌المللی در کنار ساف (سازمان آزادی بخش فلسطین) و عرفات قرار گرفته و برای تثبیت توافقات قدم بردارد. گر چه یک هفته پس از این اظهار نظر با شلیک یک موشک به دفترش توسط دولت قومی نژادی اسرائیل ترور شد. آلن گرش، سر دبیر لوموند دیپلماتیک زمانی در مورد حماس گفته بود این جریان به شدت مصلحت‌گراست و برای اثبات ادعای خود - به درستی - به عدم مشارکت این جریان در انتخابات ۱۹۹۶ اشاره کرد، که طی آن حماس دلیل این تصمیم را عدم پذیرش پیمان‌نامه‌های اسلو و تضاد آن با منافع فلسطین اعلام کرده بود. ولی آنها ده سال بعد در انتخابات ۲۰۰۶ شرکت کردند، در حالی که آن انتخابات هم بر پایه‌ی همان پیمان‌های اسلو برگزار می‌شد و هیچ تغییری در شرایط توافقات حاصل نشده بود، ولی این بار حماس از نظر استراتژیکی در وضعیت بهتری قرار داشت. در واقع حماس همواره به دنبال آن بوده که با اعلام مواضع و شعارهای ظاهراً رادیکال جایگاهش را در بین اقشار معترض فلسطینی و جریانات رادیکال مقاومت حفظ کرده و در عین حال در بزنگاه‌های مهم با اتخاذ سیاست‌های مشخصی حمایت قدرت‌های منطقه را جلب کند و از این طریق جایگاه برتر خود را در ساختار قدرت فلسطین تضمین کند. موضع‌گیری اخیر حماس در مورد ایران و انتقاد از دولت جمهوری اسلامی برای حمایت از بشار اسد را نیز باید در راستای همین رویه‌ی مصلحت‌گرایی این سازمان ارزیابی کرد. موضعی که باید در بستر نزدیکی این سازمان به اخوان المسلمین و قدرت‌گیری دولت مرسى در مصر درک شود. در واقع طرح انتقادات نسبت به رویکرد ایران در مورد سوریه توسط حماس (۸)، چرخش این سازمان به سمت دولت مصر را نشان می‌دهد (امری که چندان هم دور از ذهن نبود)؛ گرچه این چرخش موضع به شدت با انتقاد محافل سیاسی جمهوری اسلامی روبرو شده است و سبب بروز شایعاتی در مورد توافقات آتش‌بس اخیر حماس با دولت اسرائیل گشت که بر مبنای آن‌ها این توافقات بر پایه‌ی تضمین عدم همراهی این سازمان با ایران در صورت پیش آمدن هر گونه تقابل نظامی حاصل شده است (۹).

نباید فراموش کرد که محبوبیت و اعتبار حماس که منجر به اقبال عمومی نسبت به آن در انتخابات ۲۰۰۶ شد، به غیر از بیشینه‌ی فعالیتش در زمینه‌ی ارایه‌ی وسیع کمک‌های خیریه‌ای در مناطق محروم فلسطینی، از انتقادات آن - در جایگاه اپوزیسیون - به سیاست‌های آشتی‌جویانه‌ی الفتح ناشی شده است. انتقاداتی که بیشتر حول مواضع سازش‌گرانه و بی‌نتیجه‌ی الفتح و ناتوانی آن سازمان در تامین نیازهای معیشتی مردم و البته فساد مالی و اداری در بین صاحب منصبان الفتح مطرح می‌شد. اما اینک که خود حماس در قدرت است، شرایط بی‌تردید تغییر کرده است. آنها به خوبی می‌دانند که نباید با تکرار اشتباهات الفتح اعتبار خود را از دست بدهند؛ از همین روست که فسادی که گریبانگیر الفتح شده کمتر در حماس دیده می‌شود. ولی در عین حال این سازمان نیز که حفظ موقعیت کنونی‌اش و کسب قدرت غالب در فلسطین را نشانه

هر بار با کارشکنی در پرداخت این مبلغ و با آگاهی از نیاز ساختار دولتی فتح به آن، از این امر برای اعمال فشار استفاده می‌کنند. در مجموع این وابستگی تا حدی است که بدل به مهم‌ترین اهرم فشار دولت‌های غربی و دولت اسرائیل بر سازمان فتح برای تحمیل سیاست‌گذاری‌های سازش‌گرانه گشته است. از طرف دیگر ان‌جی‌اُ‌هایی که در کرانه باختری فعال هستند نیز با استفاده از توان مالی حاصل از کمک‌های دولت‌های غربی توانسته‌اند بسیاری از جوانان تحصیل کرده و مستعد را جذب خود کنند. به طوری که هزاران نفر از جوانانی که همگی به طور بالقوه امکان جذب در مقاومت و مبارزه سیاسی با علیه اشغال را دارا بودند، اکنون در این ان‌جی‌اُ‌ها استخدام شده‌اند و در عمل، در راستای پیشبرد سیاست‌های هدفمند دولت‌های غربی که از مجرای ان‌جی‌اُ‌ها پیاده‌سازی می‌شوند خدمت می‌کنند. به این ترتیب همه‌ی این کارمندان و ماموران امنیتی و نظامی تشکیلات خودگردان و همه‌ی جوانان مستعدی که با درآمد نسبتاً بالایی در ان‌جی‌اُ‌ها مشغول به کار هستند، طبقه‌ی متوسط فربه‌ای را تشکیل داده‌اند که به شدت وابسته به مجاری مالی دولت‌های غربی و دولت اسرائیل است. در بحث از ساختار طبقاتی موجود در کرانه باختری ذکر این نکته هم ضروری است که روند بوروکراتیک یاد شده همچنین منجر به ایجاد طبقه‌ی فرادست نوینی در کنار طبقه‌ی فرادست سنتی فلسطینی شده است، که از اعضای بلندپایه‌ی دولتی و تکنوکرات‌ها و بازاریان وابسته به آنها تشکیل می‌شود. همه‌ی اینها سبب شده تا ساختار دولتی حاکم که بدنه‌ی انسانی قابل توجهی را در بر می‌گیرد، به شدت به منابع مالی خارجی وابسته شده و در نتیجه با سهولت بیشتری سیاست‌سازش را در پیش بگیرد. از این رو بی‌جهت نیست که مردم ستم‌دیده‌ی فلسطین نسبت به سازمان الفتح بدبین شده‌اند. این وابستگی به حدی است که برخی جریان‌های مقاومت فلسطینی شایعاتی را در مورد همکاری سازمان الفتح در امور امنیتی با دولت اسرائیل به زبان آورده‌اند. چندی پیش مروان بشارا فعال سیاسی عرب‌زبان و تحلیل‌گر شبکه‌ی تلویزیونی الجزیره در رابطه با ملزومات مورد نظر دولت اسرائیل برای پیشرفت مذاکرات صلح گفته بود: «هر پیشرفتی در سیاست‌گذاری، به توانائی الفتح در تضمین امنیت اسرائیل، با سرکوب «افراطیون»، چه اسلام‌گرایان و چه لائیک‌ها بستگی دارد» (۷). به بیان دیگر، با توجه به وضعیتی که اکنون الفتح در آن گرفتار آمده است، چندان دور از ذهن نیست که حتی در جهت تامین چنین ملزوماتی قدم بردارد.

با توجه به رویکرد حماس در این چند دهه به عنوان یک جریان سیاسی حرفه‌ای و فرصت‌طلب و نیز با در نظر گرفتن مواضع و جایگاه امروزی حماس، وضعیتی مشابه آن چه در مورد الفتح گفته شد را می‌توان در افق پیش روی حماس نیز متصور شد؛ افقی که پیشروی به سوی آن پیش‌تر یعنی از زمان به قدرت رسیدن حماس آغاز شده است. آنها از همان ابتدا همواره خواستار آن بوده‌اند که به عنوان سازمان مدعی نمایندگی فلسطینیان به رسمیت شناخته شوند و در این راستا مواضع مشخصی نیز اتخاذ کرده‌اند. نمونه‌ی بارز چنین رویکردی را می‌توان در زمان

اما نکته‌ی دیگری که از اهمیت بالایی برخوردار است این است که حماس در میثاق‌نامه‌ی خود منازعه میان فلسطینیان و دولت قومی نژادی اسرائیل را منازعه بین مسلمانان و صهیونیست‌ها می‌داند. این نوع نگاه به منازعه دقیقاً همان چیزی است که مورد استقبال طرف مقابل قرار می‌گیرد. در واقع تقلیل یک منازعه‌ی سیاسی، که بقای آن ریشه در تناقضات نظم موجود دارد، به یک مناقشه‌ی مذهبی که نسب آن را باید در تاریخ انتزاعی روابط میان ادیان و اقوام یافت، رویکردی است که دولت قومی نژادی اسرائیل از همان ابتدای رشد جریانات صهیونیستی در دستور کار خود قرار داده بود. به بیان دیگر، اکنون حماس قطب مقابل مورد نیاز این سناریوی استراتژیک سیاست صهیونیستی را تأمین می‌کند؛ رویکردی که خصوصاً پس از موج اسلام‌هراسی‌ای که دولت جرج بوش با استناد به حملات یازده سپتامبر به راه انداخت، می‌تواند کاملاً در جهت تأمین منافع امپریالیسم و منافع سیاسی دولت اسرائیل عمل کند. به این معنا که دولت اسرائیل با سوار شدن بر موج اسلام‌هراسی موجود، حامیان بیشتری را برای سیاست‌های تهاجمی خود به عنوان خط مقدم رویارویی با تهدید اسلام‌گرایان تندرو کسب می‌نماید و در سطح داخلی و جهانی، با سهولت بیشتری به روند اشغال و سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی خود مشروعیت می‌بخشد. رویه‌ای که تا کنون نیز با جدیت دنبال شده و در کنار برجسته‌سازی پُرهایوی تهدید ایران اتمی، برای اسرائیل بسیار کارآمد بوده است.

به موازات این روند، قدرت‌یابی حرکت مقاومت اسلامی (که - همچون همه‌ی جنبش‌های بنیادگرایی اسلامی - مهم‌ترین دلیل رشد و عروجش را باید در تضعیف جریانات چپ و مترقی جست)

رفته است خود را با شرایط و ملزوماتی روبرو می‌بیند که باید در راستای رسیدن به اهدافش به آنها تن دهد؛ زندگی مردم غزه با مشکلاتی به مراتب شدیدتر و اسفناک‌تر از مردم کرانه باختری روبروست. البته این درست است که این وضعیت نه صرفاً به دلیل بی‌کفایتی حماس در اداره‌ی امور، بلکه اساساً به دلیل تحریم‌ها و فشارهای دولت اسرائیل ایجاد شده است؛ یعنی در اثر فشارها و تحریم‌هایی که همه‌ی راه‌های آبی، هوایی و زمینی را بسته و نوار غزه را به زندانی یک و نیم میلیون نفری بدل کرده است، که زندانیانش در بدترین شرایط زیستی ممکن به سر می‌برند. گو اینکه اغلب این مشکلات و نابسامانی‌ها در کرانه باختری نیز به دلیل کارشکنی‌های دولت اسرائیل (با همراهی دولت آمریکا و شرکای غربی) وجود دارد و در واقع به همین خاطر الفتح برای تضمین بقای خود بیش از پیش سیاستی سازش‌گرانه را اختیار کرده است. مساله اینجاست که هم‌اکنون مشابه این روند کمابیش در مورد حماس نیز در حال وقوع است؛ تا حدی که گفته می‌شود پیمان آتش‌بس اخیر حماس با دولت اسرائیل را باید مقدمه‌ای برای پیمان صلح و بازگشایی محاصره‌ی غزه ارزیابی کرد. ضمن این که فاز جدیدی از مذاکرات الفتح و حماس با میانجی‌گیری دولت مُرسی در مصر آغاز شده است که این مذاکرات ظاهراً در نزدیک شدن شتابناک این دو جریان موثر بوده و صحبت از تشکیل دولتی متشکل از تکنوکرات‌های دو سازمان در میان است. (۱۰)

آن چه که گفته شد بیانگر این واقعیت است که وجه مشترک حماس و الفتح را باید در مقدم قرار دادن منافع جناحی بر آرمان فلسطین دانست.



عملا از کرانه غربی منفصل گردیده است. در درون اورشلیم شرقی نیز، از جمله در داخل شهر قدیمی پرچم‌های اسرائیلی بیشتری را بر فراز بعضی خانه‌ها می‌توان مشاهده کرد، که نشانی از اشغال خانه‌های فلسطینی است. اما مهم‌ترین تجاوزات سرزمین در دره‌ی حاصلخیز رود اردن ادامه دارد. این ناحیه حدود سی درصد کل سرزمین فلسطین در کرانه غربی را تشکیل می‌دهد. توافقنامه‌ی اسلو ۷۸ درصد این ناحیه را تا تعیین تکلیف نهائی تحت کنترل اسرائیل قرار داده بود (با آنکه حدود ۶۰ هزار فلسطینی در این ناحیه زندگی می‌کنند). اما اسرائیل به طور غیر قانونی تعداد سی و هفت شهرک یهودی‌نشین با جمعیتی نزدیک به ده هزار نفر در این ناحیه ایجاد کرد. بر اساس گزارش سازمان ملل در سال گذشته در ناحیه‌ی دره‌ی رود اردن بیش از دویست ساختمان فلسطینی تخریب شده و صدها خانوار فلسطینی دیگر آواره شده‌اند. دسترسی به آب برای فلسطینی‌های این ناحیه به کمتر از سرانه بیست لیتر در روز رسیده که یک پنجم میزانی است که سازمان بهداشت جهانی تعیین کرده است. مصرف متوسط آب در شهرک‌های یهودی‌نشین این ناحیه سرانه سیصد لیتر در روز است. علاوه بر زمین‌های کشاورزی، اسرائیل حدود هفت درصد این ناحیه را نیز تحت عنوان حفظ محیط زیست بر روی فلسطین‌ها بسته، و اگر مناطق نظامی اسرائیلی این ناحیه را نیز در نظر بگیریم، فلسطینی‌ها در مجموع از ۹۴ درصد از دره رود اردن محروم شده‌اند. دسترسی آنها به بحر المیت نیز عملا به طور کامل از دست رفته است.

مسئله‌ی تجاوز به حریم دریائی فلسطین برای ماهی‌گیران غزه نیز فاجعه بار بوده، و نه تنها صدمه اقتصادی فراوانی به آنها وارد آورده، بلکه مردم غزه را نیز از یک منبع غذائی عمده محروم ساخته است. توافقنامه‌ی اسلو در ۱۹۹۵ مرز دریائی فلسطین را بیست مایل دریائی تعیین کرده بود. زمانی که حماس در انتخابات ۲۰۰۶ بیشترین آرا را آورد، اسرائیل با بهانه قرار دادن آن خودسرانه‌ی این مرز دریائی را به شش مایل تقلیل داد، و پس از کودتای حماس در ۲۰۰۷ و شروع حمله اسرائیل به غزه در ۲۰۰۸، اسرائیل این مرز دریائی را به سه مایل تقلیل داد. به این ترتیب فلسطینی‌های نوار غزه حدود ۸۵ درصد حریم آبی خود را از دست داده‌اند. سواحل غزه نیز به خاطر ممانعت اسرائیل از بازسازی سیستم فاضلاب بسیار آلوده شده و کمتر ماهی در آن یافت می‌شود.»

(۲) «هنوز یک روز از پذیرش فلسطین به‌عنوان «کشور ناظر غیرعضو» در سازمان ملل نگذشته است که دولت اسرائیل اعلام کرد در نظر دارد سه هزار واحد مسکونی در شهرک‌های یهودی‌نشین در شرق بیت‌المقدس (اورشلیم) و کرانه باختری اردن بسازد. هدف از پیشبرد این طرح بحث‌برانگیز وصل کردن شهرک معاله آدومیم در کرانه باختری اردن به مناطق شرق بیت‌المقدس است که در سال ۱۹۶۷ توسط اسرائیل اشغال شد. این طرح که عملا کرانه باختری اردن را به دو بخش تقسیم خواهد کرد به شدت مورد انتقاد فلسطین است و تشکیلات خودگردان فلسطین چنین اقدامی را تهدید علیه بقای کشور خود می‌داند.» (لینک خبر)

با برجسته‌سازی باورهای ارتجاعی سبب شده است تا حمایت مردمی جامعه‌ی جهانی و افکار عمومی از مبارزات مردم ستم‌دیده‌ی فلسطین کاهش یافته و فضا برای سیاست‌های اشغال‌گرانه‌ی دولت اسرائیل مهیاتر گردد.

از همه‌ی آن چه بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که پروسه‌ای که حماس تا رسیدن به موقعیت کنونی و تحکیم پایه‌های قدرت خود پشت سر گذاشته است و باورها و مبانی‌ای که مبنای سیاسی این جریان بر آن بنا شده است و حتی افقی که این سازمان قدرتمدار پیش می‌نهد، هرگز در جهت رشد بالقوه‌گی‌های مبارزات رهایی‌بخش مردم فلسطین نیست. این جریان نه تنها با در دست داشتن امکانات مالی و توان سازماندهی حاصل از آن اغلب امکان‌ها و بالقوه‌گی‌های مقاومت را در جهت تقویت جایگاه خود کانالیزه و بسیج کرده است، بلکه به دلیل احساس خطر نسبت به از دست دادن وجهه‌ی مردمی و اعتبار سیاسی خود، به صورت مستقیم و غیر مستقیم به سرکوب جریانات نوظهور بدیل و مترقی دست می‌زند. بنابراین باید به خاطر داشت که حمایت از مبارزات مردم فلسطین و همبستگی با آنان، لزوما مترادف با ایستادن در کنار حماس و سایر جریان‌های قدرت‌گرا نیست. بلکه پایبندی به آرمان فلسطین را باید در پایبندی به ملزومات سیاست بدیل رهایی‌بخش جستجو کرد؛ سیاستی که تقویت سوژه‌گی جمعی و رشد بالقوه‌گی‌های مبارزات مترقی و رادیکال - در تمامی اشکال آن - را تنها راه رهایی ستم‌دیدگان فلسطینی می‌داند.

پانوشت:

(۱) در همین زمینه، و برای درک ابعاد فاجعه‌ای که اشغال بر زیست فلسطینیان تحمیل نموده و می‌کند بخش‌هایی از مقاله‌ی «سرزمین و جنبش فلسطین کماکان تحلیل می‌رود» از سعید رهنما که از وضعیت کنونی حاکم بر برخی مناطق فلسطینی گزارش می‌دهد نقل می‌شود:

آن چه را که به وضوح می‌توان مشاهده کرد وسعت گرفتن حوزه‌ی قلمرو اسرائیل و تحلیل رفتن فضای فلسطینی‌ها است. دیوار حالا دیگر تقریباً تمام شده و در نقاطی بیش از ۲۰ کیلومتر به داخل زمین‌های فلسطینی کرانه غربی رود اردن نفوذ کرده و گاه یک یا چند ده فلسطینی را با همه‌ی خانه‌ها و مزارع و آدم‌هایش بلعیده است. شهرک‌های یهودی‌نشین آن چنان رشد کرده‌اند که پاره‌ای از آنها از شهرهای عمده‌ی داخل اسرائیل هم بزرگتر شده‌اند. کشت و صنعت‌های عظیم اسرائیلی دره‌ی رود اردن در حال گسترش‌اند، و دولت اسرائیل به کشت‌گران فلسطینی این ناحیه که مادران و پدران و اجدادشان نیز در این زمین‌ها کشت می‌کرده‌اند اخطار داده که چون تکلیف مالکیت این زمین‌ها روشن نیست، تا تعیین تکلیف نهائی حق کشت ندارند و در مواردی نیز اعلام کرده که نخلستان‌های آنها را ریشه‌کن خواهد کرد. بخش کشاورزی که زمانی نه تنها غذای فلسطینی‌ها را تامین می‌کرد، بلکه صادرات قابل توجهی نیز داشت، رو به تحلیل می‌رود.

در کرانه غربی رود اردن، اورشلیم شرقی حالا با ایجاد شهرک‌های یهودی بسیار وسیع در طرف شرقی آن کاملاً محاصره شده و

در پایان شاید یادآوری این جمله‌ی یکی از فلسطینیان مبارز به جا باشد که در رابطه با مقاومت مردم فلسطین گفته بود «معلوم است که مردمی که هر روز می‌میرند سیاسی می‌شوند.»

۴) لیست قطع‌نامه‌های سازمان ملل علیه دولت قومی-نژادی اسرائیل، که توسط دولت آمریکا وتو شده‌اند:

U.S. Vetoes of UN Resolutions Critical of Israel

۵) رجوع شود به مقاله‌ی «حماس چگونه حماس شد» از هژیر پلاسچی در همین ویژه‌نامه.

۶) اظهارات اخیر سلام فیاض نخست وزیر دولت خودگردان (که از طریق لینک زیر در دسترس است) تا حدی گویای میزان وابستگی این ساختار قدرت‌مدار به کمک‌های دریافتی کشورهای دیگر است:

تشکیلات خودگردان فلسطین در آستانه‌ی ورشکستگی / دویچه‌وله
۷) «شکست دو جانبه‌ی الفتح و حماس در فلسطین» از مروان بشارا / لوموند دیپلماتیک.

۸) چندی پیش «موسی ابومرزوق» معاون دفتر سیاسی حماس در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی در قاهره اعلام کرده بود «اگر ایران نمی‌خواهد افکار عمومی جهان عرب را علیه خود تحریک کند، باید در حمایت خود از دولت سوریه بازنگری نماید. ایران دیگر در جهان عرب، موقعیت خوبی ندارد و برای همین باید برای از دست ندادن افکار عمومی جهان عرب، در سیاستش در قبال سوریه تجدیدنظر کند.» وی در ادامه به درخواست ایران از حماس برای ادامه‌ی حماس از بشار اسد اشاره کرده بود و با ادعای این که حماس به درخواست ایران پاسخ رد داده است گفته بود «مخالفت حماس با این درخواست ایران، بر روابط ما با ایران تأثیر گذاشته است.» خالد مشعل رهبر حماس نیز در سخنان اخیرش بر وجود اختلاف نظر حماس با ایران در مورد مسئله‌ی سوریه تأکید کرد.

۹) طبق مفاد توافق‌نامه میان سازمان حماس با دولت اسرائیل پس از جنگ خونین هشت‌روزه علیه غزه، دولت اسرائیل با طرح دو خواسته؛ «عدم پرتاب راکت به سرزمین‌های اشغالی» و «به رسمیت شناختن غیر رسمی مالکیت و حاکمیت اسرائیل بر سرزمین‌های تحت اشغال»، مواردی را متعهد شده تا پیش از این به هیچ عنوان حاضر به پذیرش آنها نبود. چنین رویکردی این شائبه را تقویت کرده است که در واقع خواسته‌ی اول؛ یعنی «عدم پرتاب راکت به سرزمین‌های اشغالی» به معنی «عدم دخالت در صورت بروز هر گونه تقابل نظامی میان ایران و دولت اسرائیل» بوده و سازمان حماس آگاهانه وارد چنین معامله‌ای شده است. مواردی که دولت اسرائیل در این توافق‌نامه متعهد شده است عبارتند از: «عدم حمله و تجاوز به غزه»؛ «عدم نقض حریم هوایی غزه»؛ «عدم ترور مسئولان سیاسی و مقاومتی غزه»؛ «بازگشایی مرز رفح» و «رفع کامل محاصره از غزه».

۹) شتاب‌گیری روند نزدیکی سازمان‌های الفتح و حماس / دویچه‌وله فارسی

۳) نمونه‌ی متاخر چنین فجایعی بمباران اخیر هواپیماهای پیشرفته‌ی اسرائیلی بر مناطق مسکونی غزه بود. واقعه‌ای خون‌بار که در واقع تنها یک نمونه از سلسله وقایع فاجعه‌باری است که دهه‌هاست به طور مستمر در سرزمین فلسطین اشغالی رخ می‌دهد. از این رو برای یادآوری و البته درک آن چه در این چند دهه بر سر فلسطینیان آمده است گزارشی فشرده از حمله‌ی اخیر اسرائیل به غزه؛ به قلم محمد عمر که در تاریخ هجدهم نوامبر برای هفته‌نامه‌ی «نیشن» نوشته شده که توسط عبدی کلانتری به فارسی برگردانده شده است (به نقل از صفحه‌ی فیسبوک ایشان) را در زیر می‌آورم:

«تونل‌های زیرزمینی از مرز مصر که شریان حیاط غزه است و از طریق آن مایحتاج روزانه، دارو، بنزین، دوا، دوا، و اجناس دیگر وارد می‌شود بمباران و مسدود شده‌اند. برج‌های پخش کننده‌ی الکترونیسیته در برخی از محله‌ها بمباران شده‌اند. خدمات بنیادی شهری یکی پس از دیگری در حال نابودی‌اند. کسب و کار متوقف شده؛ بنزین نایاب؛ دفاتر اداری و دولتی، قرارگاه‌های پلیس، و مساجد، زیر بمباران قرار گرفته و خراب شده‌اند. روز یک‌شنبه دفاتر رسانه‌های بین‌المللی بمباران شدند؛ از جمله آسوشیتدپرس، رویترز، سی‌ان‌ان، و العربیه. هشت خبرنگار مجروح شدند و یکی از عکاسان یک پای خود را از دست داد.

در اثر اصابت موشک‌های هدایت شونده که از جنگنده‌های اف ۱۶ شلیک می‌شود، خانواده‌ی «فوجو» سه تن از جمله دو کودک خردسال را از دست داد. جای دیگری در محله‌ی جیلیه، محمود سعدالله؛ کودک چهارساله‌ای که داشته زیر طاق جلوی خانه‌شان بازی می‌کرده مورد اصابت شراپنل (گلوله‌های پخش شده توسط بمب‌های جنگنده اف ۱۶) قرار می‌گیرد. تا مادرش در میان خاک و غبار و آتش و دود او را به بیمارستان برساند دیگر جان داده بوده؛ پدرش، یک دستفروش فقیر که دو فرزند دیگر هم قبلاً از دست داده، فریاد می‌زند، «دنیا مسئول قتل محمود من است» و غش می‌کند. در همان بمباران، پسرعموی دوازده ساله‌ی محمود، زن عمو، و چهار کودک دیگر زخمی شده، و همچنین جوان بیست ساله‌ی همسایه به نام ایمان ابووردا هم کشته می‌شود. روز یک‌شنبه در اثر بمباران منزل خانواده‌ی «الدالو» دوازده تن کشته شدند از جمله شش زن و چهار کودک زیر پنج سال. در همان بمباران ۳۰ تن دیگر هم زخمی شده و اجساد عده‌ای دیگر هنوز زیر آوار است. در بیمارستان کمال ادوان، پسرکی سیزده ساله به نام منیر احمد که با بدنی پر از گلوله‌های شراپنل به طرز خطرناکی مجروح شده می‌گوید از پنجره خانه‌شان شاهد بمباران خانه‌ی همسایه بوده که در اثر اصابت شراپنل پخش شده بیهوش می‌شود. تحت قوانین اضطراری و به دلیل کمبود امکانات، بیمارستان‌ها افرادی مثل او را به اجبار به خانه می‌فرستند.

غزه پناهگاه‌های ضد بمباران ندارد. مرزها بسته، نوار ساحلی بلوکه و تونل‌ها بمباران شده‌اند. مساجد و کلیساها امن نیستند، استادیوم ورزشی امن نیست، ساختمان‌های دولتی امن نیستند، حتی خانه‌های شهروندان از بمباران در امان نیستند. هیچ مکانی برای فرار و پناهجویی باقی نمانده است ...»

گفتار چهارم: امکان یابی مقاومت بدیل



آیا صداهایی نو برای آزادی فلسطین در راهند؟!

«امین حسوری»

۱. زمینه تاریخی

در سطح نظری می‌دانیم که مبارزات مردم فلسطین علی‌الاصول محکوم به دنباله‌روی از مسیری که بوروکراسی تشکیلات خودگردان یا مشی ارتجاعی گروه حماس ترسیم می‌کنند نیست. در سطح واقعیت تاریخی نیز گروه‌های فعال متعددی انتخاب میان این قطب‌های دوگانه را به رسمیت نمی‌شناسند. برای مثال «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» (PELP) که یک سازمان مارکسیستی-لنینیستی و پس از «الفتح» دومین پایه‌ی تشکیل‌دهنده‌ی «جبهه آزادیبخش فلسطین» (PLO) بوده است، این قطب‌بندی را به رسمیت نمی‌شناسد (۱). تاریخچه‌ی مقاومت در فلسطین دامنه‌ی بسیار متنوعی از گرایش‌ها و باورهای سیاسی را در خود جای داده است که در میان آن‌ها احزاب چپ مارکسیستی (عمدتاً با تلفیقی از ناسیونالیسم عربی) سهم عمده‌ای در آن داشته‌اند (۲). همچنین باید از سنت قوی اتحادیه‌های کارگری در فلسطین یاد کرد که به دلیل شرایط تاریخی ویژه فلسطین، همواره مسایل صنفی و سیاسی را در کنار هم پی می‌گرفته‌اند و در پیوند نزدیک با احزاب چپ فلسطینی بوده‌اند:

«اتحادیه‌های متفاوتی در فلسطین فعالیت قانونی دارند، از جمله اتحادیه‌ی کارکنان بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها، معلمان، اتحادیه کارگران ساختمانی، اتحادیه‌ی کارگران حمل و نقل، مواد غذایی و غیره. حدود دویست هزار کارگر در این اتحادیه‌ها متشکل هستند. تمام این اتحادیه‌ها، در کنفدراسیون عمومی کارگران فلسطین عضو هستند. اتحادیه‌های کارگری تا قبل از انتخابات ۲۰۰۶ در نوار غزه و کرانه باختری، در تمام نقاط چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی، عضو داشتند» (۳).

علاوه بر این، در شرایط متاخر امروزی نیز بخشی از مبارزان نسل جوان تلاش می‌کنند راه خود را در ورای دایره سیاسی بسته‌ای که جریان‌ات‌الفتح و حماس عرضه می‌کنند جستجو کنند، گو اینکه بعضاً الگوهای مرسوم احزاب چپ فلسطینی

را هم پاسخگوی وضعیت ارزیابی نمی‌کنند. در این راستا می‌توان به رشد حرکت‌های مبتنی بر «نافرمانی مدنی» اشاره کرد، که نهضت بایکوت و تحریم محصولات اسرائیلی و عدم سرمایه‌گذاری در اسرائیل (۴) که پس از سال ۲۰۰۶ به طور وسیعی فعال شد، شاخص مهمی از آن است. همچنین می‌توان از گروه فلسطینی-اسرائیلی «آنارشویست‌های ضد دیوار» (۵) یاد کرد که می‌کوشند با جلب مشارکت مردم دو ملت، مرزهای عمل انتفاضه را گسترش دهند و آماج خود را مقابله عملی با هر نوع دیوارکشی قرار داده‌اند.

بنابراین واقعیت عینی با فروکاستن رسانه‌ای مقاومت فلسطین به دو جریان بنیادگرا (گروه حماس) و سکولار (تشکیلات خودگردان) مغایرت دارد. گروه حماس بر آمدن سیاسی خود (در میانه‌ی دهه نود میلادی) را مدیون شکست نسبی نیروهای چپ و سکولار فلسطینی (عمدتاً تحت هدایت «جبهه آزادیبخش فلسطین») در کشمکش تاریخی آنان با اسرائیل است و از این نظر در واقع مدیون قدرت مهیب اسرائیل و خیره‌سری بی‌پایان آن در پافشاری بر سرکوب و اشغالگری است. البته حماس در روند پایگیری اولیه خود (عروج از یک سازمان مذهبی به یک جنبش سیاسی فراگیر) از حمایت‌های غیرمستقیم اسرائیل و نیز حمایت‌های مالی وسیع برخی هم‌پیمانان عرب آمریکا، مانند قطر، برخوردار بوده است تا میراث انتفاضه را به یغما برده و مازاد سیاسی و بالقوه‌گی‌های آن را به محاق ببرد (مشخصاً این حمایت‌های مالی، حماس را قادر ساخت تا با گشاده‌دستی‌های مالی و ارائه‌ی خدمات اجتماعی به جلب اعتماد و حمایت اقشار فرودست فلسطینی غزه بپردازد). در عین حال، به لحاظ پس زمینه تاریخی، عروج حماس با رشد موج تازه‌ای از بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه همراه بوده است. گروه حماس تحت حمایت نیروهای ارتجاعی منطقه اگر چه ظاهراً اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسد، اما قادر نیست اشتیاق خود را به کسب انحصاری قدرت - به هر قیمت ممکن - پنهان کند. با این حال منبع اصلی مشروعیت حماس، تداوم اشغال سرزمین‌های فلسطینی است.

کمی پس از آنکه «سازمان آزادیبخش فلسطین» در طی روند تاریخی تضعیف سیاسی و اختلافات و انشعابات درونی خود و به ویژه تحت فشار دیرین هم‌پیمانان غربی اسرائیل، سرانجام در سال ۱۹۹۳ (طی قرارداد اسلو) به «راه حل دو دولت» (two-state solution) تن سپرد، تشکیلات خودگردان، به مثابه ثمره سیاسی بیرونی «سازمان آزادیبخش فلسطین»، در پی انتخابات عمومی سال ۱۹۹۶ زاده شد. تشکیلات خودگردان عمده‌تاً به روندهای بوروکراتیک بین‌المللی چشم دوخته است و در برابر تهاجمات بی‌وقفه اسرائیل، سیاستی غالباً تدافعی اتخاذ کرده است. این سیاست میانه رو و ظاهراً واقع بینانه، در واقع بازی در همان زمینی است که اسرائیل تدارک دیده و با کمال میل تداوم آن را جستجو می‌کند: یعنی حفظ وضعیت تعلیق و گذشت زمان برای پیشبرد شهرک‌سازی‌ها و گسترش خزنده مناطق اشغالی (در پس همه جنجال‌های سیاسی ریز و درشت).

۲. وضعیت موجود

بنابراین در حال حاضر و تا جایی که به گفت‌وگوهای سیاسی عرضه شده از سوی نهادهای فلسطینی دارای قدرت مربوط می‌شود، از یک سو مردم فلسطین (در نوار غزه) با داعیه‌های حماس مواجهند که مخالفت پرهیاهو با اشغالگری را بهانه تحمیل اختناق و سرکوب بر مردم غزه می‌سازد؛ در حالی که حماس بنا به خاستگاه و مشی سیاسی بنیادگرایانه خود اساساً نمی‌تواند افق رهایی‌بخشی را پیش روی مردم قرار دهد. از دیگر سو مردم فلسطین (در کرانه باختری) با نظم بوروکراتیک تشکیلات خودگردان مواجهند که به دلیل وابستگی مفرط به حمایت‌های مالی و سیاسی بین‌المللی، با جداسازی تدریجی فرآیند مقاومت از پایه مردمی آن و هدایت آن به کانال‌های سیاست رسمی، عملاً چشم اندازی برای بسط مبارزات رهایی‌بخش در جهت پیروزی بر دشمن قدر خود (اسرائیل) ندارد؛ و به عکس، برای حرکت در چارچوب تعهدات بین‌المللی خود، وظیفه‌ی مهار رادیکالیسم در شیوه‌های مبارزاتی فلسطینیان را به عهده گرفته است (و همین امر خود یکی از عوامل رشد اقبال عمومی به داعیه‌های پرهیاهوی حماس بوده است). نتیجه اینک نه فقط نیروهای اشغالگر، بلکه حتی قدرت‌های فلسطینی مسلط هم «حق تعیین سرنوشت» را از مردم فلسطین سلب کرده‌اند.

اما رویکرد عمومی به احزاب چپ فلسطینی چگونه است؟ برخی از این احزاب، نظیر «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» («جرج حبش» بنیانگذار و تا سال ۲۰۰۰ رهبر آن بود) همچنان در لایه‌هایی از مردم، کارگران و روشنفکران فلسطینی از احترام و اعتبار برخوردارند؛ هم به واسطه سابقه مبارزاتی شان و هم به دلیل پیوندی که اغلب احزاب سوسیالیست فلسطینی با پان عربیسم سوسیالیستی جمال عبدالناصر داشتند و اعتباری که رویکرد پوپولیستی «ناصریسم» در میان مردم عرب خاورمیانه داشت (۶). با این حال افول جهانی چپ و گسترش گفت‌وگوهای نئولیبرالی، کاهش اقبال عمومی به این احزاب را نیز در پی داشته است. کمابیش همزمان با این پدیده تاریخی، صحنه خاورمیانه شاهد رشد سریع بنیادگرایی اسلامی بوده است که با تکیه بر ناسیونالیسم عربی و بر

بستر سرخوردگی عمومی از ناکامی‌های مبارزاتی فلسطینیان، زمینه مناسبی برای رشد گرایش به اسلامگرایی و فروگذارن دیدگاه‌ها و احزاب سیاسی چپ فراهم ساخت. به ویژه آنکه این احزاب بخشا یا تماماً با «سازمان آزادیبخش فلسطین» همراه بوده‌اند، و اینک از پیامدهای سیاسی افول آن و یا بدبینی عمومی نسبت به کارآمدی آن متأثر می‌شدند. ذکر این نکته هم ضروری است که طی روند افول جهانی چپ، از میان احزاب سنتی چپ فلسطینی که به آرمان سوسیالیسم و آموزه‌های مارکسیستی وفادار ماندند، بسیاری از آنان همانند هم‌تایان خود در دیگر نقاط جهان این وفاداری را مستلزم پافشاری بر قالب‌ها و مضامین و شیوه‌های پیشین فعالیت خود قلمداد کردند؛ بدین ترتیب به رغم اینکه در امر مقاومت و مبارزه علیه اشغالگران، اغلب بر راهکارهای رادیکال تأکید داشتند/ دارند، در عمل قادر نشدند در برابر هژمونی گفت‌وگوهای نئولیبرال یا گفت‌وگوهای اسلام‌گرا بدیل قابل اتکالی عرضه کنند تا بتوانند در سطح وسیع به راهکارهای مبارزاتی خود مادیت ببخشند. علاوه بر این، رویدادهای سیاسی دهه‌ی گذشته موجب تضعیف اتحادیه‌های کارگری و بنیادهای مادی جنبش کارگری در فلسطین شده است؛ یعنی تضعیف نیروهایی که به طور معمول پشتیبان طیف سیاسی چپ فلسطینی یا بخش مهمی از بدنه اجتماعی آن بوده‌اند.

«از سال ۲۰۰۶ به بعد (پس از پیروزی حماس در انتخابات)، اتحادیه‌های کارگری به دو بخش تقسیم شدند: اتحادیه‌هایی که در نوار غزه فعالیت می‌کنند و آنانی که در کرانه‌ی باختری هستند. حماس کلیه‌ی اتحادیه‌های کارگری وابسته به الفتح و وابسته به جریان‌های چپ و جبهه خلق برای آزادی فلسطین را در غزه ممنوع کرد و کلیه‌ی اتحادیه‌ها اسلامی شدند. این اتحادیه‌ها، بیشتر به اتحادیه‌های کشورهای اسلامی گرایش دارند، به خصوص اتحادیه‌های سوریه و لبنان، که این اتحادیه‌ها بیشتر دولتی هستند و شبیه خانه‌ی کارگر در ایران عمل می‌کنند. ولی در کرانه‌ی باختری، استقلال اتحادیه‌ها از دولت به وضوح دیده می‌شود و اتحادیه‌ها به عنوان ابزاری در دست دولت عمل نمی‌کنند. این دو پاره شدن اتحادیه‌ها، عملاً به ضعف جنبش کارگری منجر شده است» (۷).



تبعیض‌های نظام مند ساخته است (۸). توضیح اینکه تن دادن انفعالی به سیاست اشغال، از «شهروندان اسرائیل» ملتی مسخ شده و عاری از حساسیت‌های انسانی می‌سازد؛ ملتی که خواه برای فرار از حس تلقین شده ناامنی دایمی و خواه برای خاموش‌سازی وجدان معذب، مدام باید در دولت خود ادغام شوند (در هر دو جنبه ایدئولوژیک و نهادین)؛ نظیر رویه‌ای که اتحادیه‌های کارگری در اسرائیل دنبال می‌کنند، که مانعی جدی برای همبستگی فراملیتی مبارزات کارگران در این منطقه است. درست به همین دلیل، مبارزه علیه سیاست اشغال از سال‌ها پیش در میان «شهروندان اسرائیل» هم جریان دارد؛ و از قضا این مبارزه نزد برخی طیف‌ها و گروه‌های چپ، مضامین و اشکال رادیکالی هم دارد. بر این اساس، ایجاد و گسترش پیوندهای ارگانیک میان مبارزات فلسطینیان و «شهروندان اسرائیل» بر علیه اشغالگری، علاوه بر ضرورت پرنسپیی آن از منظر همبستگی مردم تحت ستم علیه مناسبات ستم (فارغ از نژاد و ملیت و مذهب و غیره)، از منظر پراتیک هم ضرورت می‌یابد: اینکه دولت اسرائیل تنها به پشتوانه‌ی یک «ملت اسرائیلی» یکدست و منسجم (برساخته شده از یک سیاست هویتی) قادر است طرح‌های تهاجمی و سیاست‌های سلطه‌گرانه اش را به پیش ببرد؛ یعنی افزایش مستمر و نظام‌مند مبارزات در درون «قلمرو تحت کنترل و حکمرانی دولت اسرائیل»، دولت اشغالگر اسرائیل را با چالش‌های جدی مواجه خواهد کرد؛ خواه به لحاظ توان مدیریت شکاف‌های داخلی و خواه به لحاظ مشروعیت بین المللی. به این ترتیب، این همبستگی دو سویه هم در توانمند شدن مبارزات رهایی‌بخش فلسطین بسیار موثر خواهد بود و هم زمینه‌ی اجتماعی لازم برای تدارک یک افق سیاسی بدیل فراهم خواهد کرد: افقی مستقل از نژاد و مذهب که در جهت تحقق برابری واقعی و بر پایه دخالتگری و مشارکت مستقیم همه ساکنین قلمرو تاریخی فلسطین و رانده‌گان و آواره‌شدگان شکل بگیرد.

پی نوشت:

- ۱) در دفاع از خشونت انقلابی: مقاومت همه‌جانبه و در تمامی اشکال؛ شعار راهبردی گردان‌های رفیق ابو علی مصطفی / نشریه آلترناتیو
- ۲) برای مرور فشرده‌ای بر تنوع احزاب سیاسی در فلسطین به جدول انتهایی این متن رجوع کنید.
- ۳) جنبش زحمتکشان فلسطین برای استقلال / کانون مدافعان حقوق کارگر
- ۴) برای آگاهی درباره جنبش بایکوت محصولات اسرائیلی (و تحریم سرمایه‌گذاری در اسرائیل) و کمپین‌های مربوطه، به صفحه‌های اینترنتی زیر رجوع کنید:

<http://www.bdsmovement.net>

<http://www.bigcampaign.org>

(۵) لینک وبسایت گروه «آنارشویست‌های ضد دیوار»:

<http://www.awalls.org>

- ۶) دل‌بستگی بسیاری از فلسطینیان به «جمال عبدالناصر» قابل فهم است، اگر از مجموعه زندگی سیاسی او تنها این گفته او را به یاد آورند: «آن چه که با زور گرفته شد، جز به زور باز پس گرفته نخواهد شد.»
- ۷) رجوع کنید به متن ذکر شده از «کانون مدافعان حقوق کارگر» در پانوش (۳)

(۸) ملت یهود چگونه اختراع شد؟ / شلومو ساند

اینکه امید به شکل‌گیری نیروها و جنبش‌های بدیل در روند مقاومت فلسطین تا چه حد پای در واقعیت دارد، وابسته به امکانات واقعی دنیای امروز است. بررسی این امکانات را پیش از هر چیز باید در مدار این پرسش رصد کرد که در عمل آیا - حداقل - بخش‌هایی از مردم فلسطین ضرورت این جنبش بدیل را در یافته‌اند؟ و اینکه آیا انگیزه‌های برآمده از درک این ضرورت، در عزم و اقدام به سازمانیابی‌های بدیل، مادیت پیدا کرده است؟ هنوز نمی‌توان به طور قاطع پاسخی به این پرسش‌ها داد؛ اما علاوه بر بستر تاریخی یاد شده، نشانه‌هایی هست که بر درک این ضرورت و عزم پاسخگویی به آن از سوی لایه‌هایی از مردم و به ویژه جمع‌هایی از جوانان گواهی می‌دهند؛ گو اینکه بدون در دست داشتن شواهدی مستند، نمی‌توان تصور درستی درباره ابعاد این جمع‌ها و درجه خودانگیختگی و استقلال و میزان انسجام و جدیت آنان برای شکل دادن به مبارزه‌ای فراگیر داشت. نباید از یاد برد که در خاورمیانه امروز هر گفتمان سیاسی رادیکال (به ویژه دیدگاه‌های چپ و کمونیستی) برای پیشروی اجتماعی خود نخست باید از سد رقیب بزرگی به نام «بنیادگرایی اسلامی» عبور کند؛ رقیب تمامیت‌گرایی که از سنت‌های تاریخی و درماندگی عمومی مردم و نیز حمایت‌های توأمان دولت‌های ارتجاعی و قدرت‌های امپریالیستی تغذیه می‌کند. درست در امتداد «بنیادگرایی اسلامی» و بر زمینه میدان‌های فرهنگی و اجتماعی‌ای که تصاحب کرده، گفتمان نئولیبرالی با گسترش روزافزون خود به مثابه رقیب قدرتمند بعدی رخ می‌نماید؛ همان که پیشبرد پروژه «سیاست‌زدایی» از فضای عمومی را با آموزه‌های «حقوق بشری» همراه ساخته است و از قضا، به رغم جلوه تناقض‌آمیز آن، قابلیت شگرفی برای مفصل‌بندی با ملزومات سیاسی «اسلام‌گرایی» دارد. با این حال نمی‌توان این واقعیت را ندیده گرفت که در شرایط بسته سیاسی-اجتماعی‌ای که مردم فلسطین به طور توأمان از سوی قدرت‌های اسرائیلی و فلسطینی با آن مواجهند، و نظر به محدودیت‌های زیادی که تداوم چنین وضعیتی بر امکان کار جمعی یا اشکال آن تحمیل می‌کند، هر اقدامی برای مادیت بخشیدن به یک «رویای سیاسی» خود می‌تواند بر عمومی‌تر بودن این رویا و خاستگاه‌های مادی آن در جامعه دلالت کند. از سوی دیگر، باید این واقعیت را نیز در نظر گرفت که عموماً هر نسل تازه‌ای از فعالین سیاسی می‌کوشد بر مبنای آنچه که از مبارزات پیشین میراث برده است، برای پاسخگویی به ضرورت‌های تاریخی به پا خیزد و در حد توان، در گسست دیالکتیکی از آن مبارزات، از آنها فراتر برود.

برای مثال این درک امروزه به تدریج گسترده‌تر شده است که هر گونه مبارزه موثر علیه اشغالگری، باید تا جای ممکن شامل گستره‌ی وسیعی از مردم هر دو سو باشد؛ هم فلسطینیان که ابژه‌ی مستقیم اشغال و سرکوبند و سرنوشت‌شان به طور بی واسطه‌ای وابسته به غلبه بر سیاست اشغال است؛ و هم «شهروندان اسرائیل» که روند اشغال و سرکوب همواره تحت عنوان خواست آنها و یا ضرورت تأمین «امنیت» آنها پیش رفته است؛ ضمن اینکه سیاست‌های قوم‌محورانه دولت اسرائیل که متکی بر تعریف ذات‌باورانه از یهودیت است، عملاً حدود یک چهارم از جمعیت «قلمروی منسوب به اسرائیل» را که ساکنان غیر یهودی اسرائیل هستند (با اکثریت فلسطینی تبار - فلسطینی‌های اسرائیل - و نیز شامل مهاجران روس) به شهروندان درجه دوم بدل کرده و مشمول

نمایه‌ی احزاب سیاسی فعال در مبارزات فلسطین (منبع)

نام سازمان	Party	Abb.	Ideology	Alliances	Other
جنبش آزادیبخش ملی فلسطین	Palestine National Liberation Movement	Al-Fath	nat.	NIF, PLO	pol.-mil., f. 1959, led by Yasir Arafat
سازمان آزادیبخش فلسطین	Palestine Liberation Organization	PLO	nat.		pol.-mil., alliance f. 1964, led by Yasir Arafat
پیشگازان نبرد خلقی آزادیبخش فلسطین - نیروهای آدرخش	Vanguards of the Popular Liberation War - Forces of the Lightning Bolt	al-Sa'iqah	arab. nat.	PNSF, APF, NIF, PLO	pol.-mil., f. 1966, led by 'Isam al-Qadi
جبهه خلقی برای آزادیسازی فلسطین	Popular Front for the Liberation of Palestine	PFLP	rad. left. nat.	NIF, ex-APF, PLO	pol.-mil., f. 1967 by fation of Movement of Arab Nationalists, led by Ahmad Sa'adat
جبهه نبرد خلقی فلسطین	Palestine Popular Struggle Front	PPSF	rad. nat.	PLO	pol.-mil., f. 1967 as split from PFLP, led by Samir Ghawsha
جبهه خلقی برای آزادیسازی فلسطین - فرماندهی کل	Popular Front for the Liberation of Palestine-General Command	PFLP-GC	rad. left. nat.	NIF, PNSF, APF	pol.-mil., f. 1968 as split from PFLP, led by Ahmad Jibril
جبهه دموکراتیک برای آزادیسازی فلسطین	Democratic Front for the Liberation of Palestine	DFLP	rad. left. nat.	NIF, ex-APF, PLO	pol.-mil., f. 1969 as split from PFLP, led by Nayef Hawatmeh
جبهه آزادیبخش عرب	Arab Liberation Front	ALF	nat.	NIF, PLO	pol.-mil., f. 1969, led by Ibrahim al-Zanien
شورای انقلابی فتح	Fatah - Revolutionary Council		nat.		pol.-mil., f. 1974 by Abu Nidal as split from al-Fatah
جبهه آزادیبخش فلسطین	Palestine Liberation Front	PLF	rad. left.	PLO	pol.-mil., f. 1977 as split from PFLP-GC, led by Muhammad Abu-I-'Abbas
جبهه مردم فلسطین	Palestinian People's Party	PPP	com.	NIF, PLO	f. 1982 as Palestine Communist Party
خیزش فتح	Fatah - Uprising		nat.	PNSF, APF	pol.-mil., f. 1983 as split from al-Fatah, led by Abu Musa
جبهه آزادیبخش فلسطین	Palestine Liberation Front	PLF	rad. left.	NIF, APF	pol.-mil., f. 1984 as split from other PLF, led by 'Abd al-Fattah Ghanim
جبهه رهایی ملی فلسطین	Palestinian National Salvation Front	PNSF	rad. nat.		alliance f. in 1985, led by Khalid al-Fahum
حزب کمونیست انقلابی فلسطین	Revolutionary Palestinian Communist Party	RPCP	rad. left.	PNSF, APF	f. 1988 after split from PCP, led by Abdullah Awwad
اتحادیه دموکراتیک فلسطین	Palestinian Democratic Union	Fida	left. soc.	NIF, PLO	f. 1991 as split from DFLP, led by Yasir Abed Rabbo
اتحاد نیروهای فلسطینی	Alliance of Palestinian Forces	APF	nat.		f. 1993 as National, Democratic and Islamic Front
جنبش فلسطینی برای ساخت دموکراتیک	Palestinian Movement for Democratic Construction		left. soc.		f. 1995 by Haidar Abdel Shafi
حزب سبز فلسطین	Palestine Green Party		green		f. 1995
جبهه فلسطینی عربی	Arab Palestinian Front			NIF	
حزب کمونیست فلسطین - بلوک مستقل ملی	Palestinian Communist Party - Independent National Block		com.		split from PPP in West Bank
حزب کمونیست فلسطین - بلوک پیشرو ملی	Palestinian Communist Party - Progressive National Block		com.		split from PPP in Gaza
بازسازماندهی دموکراتیک ملی فلسطین	Palestinian Democratic National Regroupment				split from PFLP in West Bank
نیروهای ملی و اسلامی	National and Islamic Forces	NIF	nat.		f. 2000, alliance of major nationalist, islamist and leftist organizations
حزب دموکراتیک فلسطین	Palestinian Democratic Party		soc. dem.		f. 2002 by Bassam Abu Sharif
جنبش ملی برای تغییر	National Movement for Change				
ابتکار سیاسی ملی	National Political Initiative				f. 2003, led by Mostapha Barghuti
جریان دموکراتیک نو	New Democratic Current				split from PFLP
ائتلاف دموکراتیک فلسطینی	Palestinian Democratic Coalition				f. 2003, alliance of PPP, PPSF and Fida
جبهه نبرد خلقی فلسطین	Palestine Popular Struggle Front	PPSF	rad. nat.	NIF, APF	pol.-mil., split from other PPSF, led by Khalid 'Abd al-Majid

Abbreviations: nat.: nationalist / com.: communist / soc.: socialist / rad.: radical / dem.: democratic / pol.: political / mil.: military / lef.: leftist / parl.: parliament / cand.: candidate / abb.: abbreviation / f.: from

توضیح «پراکسیس» درباره‌ی متن‌های معرفی شده:

در ادامه‌ی این گفتار بر مبنای آنچه که در مطلب پیشین (آیا صداهایی نو برای آزادی فلسطین در راهند؟!) گفته شد، به شواهدی اولیه ارجاع می‌دهیم حاکی از آنکه ضرورت تدارک مبارزات بدیل برای رهایی فلسطین، از سوی بخش‌هایی از مردم درک شده است؛ از این نظر این شواهد همچنین بر لزوم پایبندی به «اصل رهایی‌بخش امید» دلالت دارند. در این باره چهار متن را به ترتیب زیر ملاحظه خواهید کرد:

۱) ترجمه‌ی یک مانیفست سیاسی که در سال ۲۰۱۱ از سوی طیفی از جوانان نوار غزه منتشر شده است. ترجمه‌ی «مانیفست جوانان غزه برای تغییر وضع موجود» با مصاحبه‌ای مرتبط با آن همراه است که هر دوی آنها را از وبسایت «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکلهای کارگری» باز نشر می‌کنیم.

۲) یک فراخوان به همراهی که از سوی جمعی از جوانان فلسطینی برای دعوت به یک کنفرانس آموزشی-تدارکاتی منتشر شده است (کنفرانس مربوطه در دسامبر ۲۰۱۲ در تونس برگزار شد).

۳) معرفی فشرده‌ای از گروه فلسطینی-اسرائیلی «آنارشویست‌های ضد دیوار»، که در نوشتار قبلی این گفتار نیز به نام آن اشاره شده است.

۴) متن بیانیه‌ی «تندبادهای جنگ» برای معرفی گروه «حلقه‌ی ایرانی-اسرائیلی بر ضد جنگ، تحریم، اشغال و سرکوب دولتی». با اینکه فعالیت این گروه عمدتاً در شهر برلین متمرکز است، معرفی آن از این زاویه انجام می‌شود که نمونه‌ای به دست می‌دهد از کنش بدیل برای همبستگی عملی با مبارزات مردم فلسطین. این جمع می‌کوشد مبارزه علیه «سیاست اشغال» را با مبارزه علیه پیامدهای ناگزیر این سیاست در حوزه‌ی جنگ‌افروزی و سرکوب منطقه‌ای پیوند بزند و هم‌زمان مناسبات بین‌المللی تداوم آنها را به چالش بکشد.

مانیفست «جوانان غزه» برای تغییر وضع موجود

انقلابی در درون ما در حال رشد و نشو و نماست، نارضایتی و سرخوردگی عظیمی که ما را نابود می‌کند مگر آن که راهی برای هدایت این انرژی عظیم به سوی چیزی پیدا کنیم که بتواند وضع موجود را به چالش بکشد و نوعی امید در دل‌های ما بدمد.

ما به زحمت حمله‌ی اخیر اسرائیل به غزه را تاب آوردیم، حمله‌ای که طی آن اسرائیل ما را سخت درهم کوبید و خرد و خمیر کرد و هزاران خانه و زندگی و آرزو را نابود نمود. در جریان این جنگ، ما به این احساس خطاناپذیر رسیدیم که اسرائیل می‌خواهد ما را از صفحه‌ی گیتی محو کند. در سال‌های اخیر، حماس هر کاری خواسته است کرده تا بتواند اندیشه‌ها، رفتار و انتظارات ما را کنترل کند. ما اینجا در غزه نگران آنیم که به زندان بیفتیم، بازجویی شویم، کتک بخوریم، شکنجه شویم، بمب بر سرمان بریزد و کشته شویم. ما می‌ترسیم زندگی کنیم، زیرا برای هر قدمی که در هر مورد برمی‌داریم باید کلی فکر کنیم که نکند برایمان عواقب ناگواری داشته باشد. همه با محدودیت روبرویم. نمی‌توانیم آن طور که می‌خواهیم عمل کنیم، آن طور که می‌خواهیم حرف بزنیم، نمی‌توانیم کاری را که دوست داریم بکنیم، گاه حتی نمی‌توانیم آن طور که می‌خواهیم فکر کنیم، زیرا اشغال سرزمین با چنان شدتی ما را در چنگال خود فشرده که مغزها و قلب‌هایمان را به درد آورده و ما را واداشته که خود را به دریای اشک حرمان و خشم بسپاریم!

دیگر بس است! بس است درد، بس است اشک، بس است رنج، بس است کنترل، محدودیت، توجیه‌های ناموجه، ترور، شکنجه، بهانه، مباران، شب‌های بی‌خوابی، غیر نظامیان مرده، خاطرات سیاه، آینده‌ی یاس‌آور، حال دردناک، سیاست‌آشفته، سیاست‌مداران خشک‌مغز، مزخرفات مذهبی، بس است زندان! ما می‌گوییم بس کنید! این آینده‌ای نیست که ما می‌خواهیم! ما سه چیز می‌خواهیم. می‌خواهیم آزاد باشیم. می‌خواهیم زندگی بهنجار داشته باشیم. می‌خواهیم در صلح زندگی کنیم. آیا مطالبه‌ی این‌ها چیز زیادی است؟

گند بزنند حماس را! گند بزنند اسرائیل را. گند بزنند الفتح را! گند بزنند سازمان ملل را. گند بزنند آژانس امداد و کار سازمان ملل برای پناهندگان فلسطینی (UNRWA) را! گند بزنند آمریکا را! ما جوانان غزه از اسرائیل، حماس، اشغال، تجاوز به حقوق بشر و بی‌تفاوتی جامعه‌ی بین‌المللی حلمان به هم می‌خورم!

ما می‌خواهیم فریاد بکشیم و همچون اف‌۱۶های اسرائیل که دیوار صوتی را می‌شکنند این دیوار سکوت و بی‌عدالتی و بی‌تفاوتی را بشکنیم؛ فریادی با تمام قدرت نهفته در جان‌هایمان برای رهایی از این سرخوردگی عمیق که به علت زندگی در این وضعیت جهنمی جسم و جان ما را تحلیل می‌برد.

ما از این که گرفتار این مبارزه‌ی سیاسی شده‌ایم، بیزاریم؛ بیزاریم از شب‌های تاریک و قیرگون و هواپیماهایی که بر فراز خانه‌هایمان چرخ می‌زنند؛ بیزاریم از کشتار کشاورزان بی‌گناهی که در منطقه‌ی بی‌طرف مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرند زیرا می‌خواهند از زمین‌هایشان مراقبت کنند؛ بیزاریم از آدم‌های ریشو که با تفنگ‌هایشان در خیابان‌ها گشت می‌زنند، از قدرت‌شان سوءاستفاده می‌کنند و جوانانی را که برای اهداف مورد اعتقادشان تظاهرات می‌کنند، کتک می‌زنند و یا به زندان می‌اندازند؛ بیزاریم از دیوار شرم‌آوری که ما را از سایر قسمت‌های کشورمان جدا کرده و ما را در قطعه زمینی بس کوچک حبس کرده است؛ بیزاریم از این که ما را تروریست‌ها و خشک‌مغزان کوتاه‌بینی بنامند که در جیب‌هایمان مواد منفجره و در چشم‌هایمان شرارت نهفته است؛ بیزاریم از بی‌تفاوتی جامعه‌ی بین‌المللی نسبت به وضعیت ما؛ از به اصطلاح کارشناسانی که نگرانی‌ها را بیان می‌کنند و قطع‌نامه صادر می‌کنند اما از عملی کردن هر آنچه که مورد توافق‌شان است می‌هراسند؛ ما از این زندگی گند و کثافت، از زندانی شدن توسط اسرائیل، از کتک خوردن توسط حماس و از نادیده گرفته شدن کامل توسط سایر قسمت‌های جهان بیزاریم.

از زبان جوانان غزه

بر مبنای ملاقات مخفیانه با نویسندگان «مانیفست جوانان غزه»

گزارش «آنا کارباخوسا» * خبرنگار روزنامه آبرور

با دانشجویان در اتاقی لخت و خالی در ساختمانی در مرکز شهر غزه دیدار می‌کنم. شرط این دیدار آن است که از هیچ کس عکس نگیرم و اسامی واقعی دانشجویان را نپرسم. پس از انتشار آنچه «مانیفست جوانان غزه برای تغییر وضع موجود» نام گرفته است، اولین بار است که گروهی از جوانان فعال سایبری در فلسطین موافقت کرده‌اند که با یک خبرنگار ملاقات کنند. این مانیفست سند شورانگیزی است - با بیانی شجاعانه و نیرویی خروشان - که هزاران نفر را در اینترنت مجذوب خود نموده و دانشجویان جوان دانشگاه‌ها را برانگیخته و در همان حال دلواپس کرده است. یکی از این دانشجویان که خود را «ابو جورج» می‌نامد، می‌گوید «نه فقط زندگی ما بلکه زندگی خانواده‌هایمان نیز در خطر است.»

«مانیفست جوانان غزه برای تغییر وضع موجود» فریاد نامعمول و پُرشوری است که در آن مردان و زنان جوان غزه - که نیمی از جمعیت یک و نیم میلیونی آن زیر ۱۸ ساله‌اند - اعلام می‌کنند که دیگر بس است. متن مانیفست با این عبارات آغاز می‌شود: «گند بزنند حماس را. گند بزنند اسرائیل را. گند بزنند الفتح را. گند بزنند سازمان ملل را. گند بزنند آژانس امداد و کار سازمان ملل برای پناهندگان فلسطینی (UNRWA) را. گند بزنند آمریکا را! ما جوانان غزه از اسرائیل، حماس، اشغال، تجاوز به حقوق بشر و بی‌تفاوتی جامعه بین‌المللی حالمان به هم می‌خوریم!»

مانیفست سپس به شرح جزئیات تحقیر و سرخوردگی روزانه مردم در نوار غزه می‌پردازد، قطعه زمینی از فلسطین که پس از آن که حماس در سال ۲۰۰۶ در آن به قدرت رسید، عملاً توسط اسرائیل و مصر از بدنه جهان جدا شده است.

جوانان غزه مانیفست خود را این‌گونه ادامه می‌دهند: «ما اینجا در غزه نگران آنیم که به زندان بیفتیم، بازجویی شویم، کتک بخوریم، شکنجه شویم، بمب بر سرمان بریزد و کشته شویم. ما می‌ترسیم زندگی کنیم، زیرا برای هر قدمی که در هر مورد برمی‌داریم باید کلی فکر کنیم که نکنند برایمان عواقب ناگواری داشته باشد. همه با محدودیت روبه روییم. نمی‌توانیم آن طور که می‌خواهیم عمل کنیم، آن طور که می‌خواهیم حرف بزنیم، نمی‌توانیم کاری را که دوست داریم بکنیم، گاه حتی نمی‌توانیم آن طور که می‌خواهیم فکر کنیم زیرا اشغال سرزمین با چنان شدتی ما را در چنگال خود فشرده که مغزها و قلب‌هایمان را به درد آورده و ما را واداشته که خود را به دریای اشک حرمان و خشم بسپاریم!»

متن مانیفست با یک مطالبه سه‌گانه پایان می‌پذیرد: «ما سه چیز

می‌خواهیم. می‌خواهیم آزاد باشیم. می‌خواهیم زندگی بهنجار داشته باشیم. می‌خواهیم در صلح زندگی کنیم. آیا مطالبه این‌ها چیز زیادی است؟»

این گروه در فیسبوک مانیفست خود را این‌گونه معرفی می‌کند: «جوانان غزه خشم خود را بیرون می‌ریزند.» این جوانان سه هفته پیش که مانیفست را نوشتند یک سال به خود مهلت دادند تا حمایت کافی را برای انجام کارهای بعدی به دست آورند. اما این متن با سرعت غیر منتظره‌ای پخش شده و هزاران پشتیبان به دست آورده است - که بسیاری از آنان فعالان حقوق بشر هستند - که همه آمادگی خود را برای کمک به آن اعلام کرده‌اند. اینک نویسندگان مانیفست در حال بررسی تاثیر سندی هستند که انتشارش می‌تواند نقطه عطفی در زندگی مردم غزه باشد. یکی از آنان می‌گوید «ما انتظار نداشتیم مانیفست با چنین استقبالی روبه رو شود.» هشت نفر - سه زن و پنج مرد - متن را نوشته‌اند. آنان دانشجویانی معمولی هستند، از طیف سکولار جامعه غزه. همه خود را دانشجویانی غیرسیاسی می‌دانند که از تنش‌ها و رقابت‌هایی که مردم فلسطین را به سیاهی لشکر جریان‌های سیاسی تبدیل کرده است منزجرند، جریان‌های حماس که بر غزه حکومت می‌کند و الفتح که حزب سکولاری است که دولت خودگردان فلسطین را که در کرانه باختری بنیان گذاشته شد اداره می‌کند. یکی از اعضای گروه می‌گوید «سیاست چیز مزخرفی است که به زندگی ما گند می‌زند. سیاست‌مداران فقط به فکر پول و حامیان خود هستند. فقط اسرائیلی‌ها از این سیاهی لشکر شدن مردم سود می‌برند.»

دو تن از اعضای گروه تا کنون چند بار توسط حکومت غزه دستگیر شده و در کنار اتهامات دیگر به رفتار «غیراخلاقی» متهم شده‌اند. آن‌ها می‌گویند در زندان مورد بدرفتاری قرار گرفته‌اند و ادعا می‌کنند که تنبیه بدنی و روانی در بازداشتگاه‌های غزه امری عادی است.

یکی دیگر از آن‌ها می‌گوید از یکی از دانشگاه‌های آمریکا بورس گرفته است اما اسرائیل اجازه مسافرت به او نمی‌دهد. یکی از دانشجویان که می‌خواهد او را «ابو یازن» بنامیم، می‌گوید «قرار است ما موتور تغییر این جامعه باشیم، اما صدای ما را خاموش می‌کنند. در مطبوعات، در دانشگاه و در جامعه نمی‌توانی آزادانه و خارج از چهارچوب معمول حرف بزنی، بی آن که خطری متوجه خودت و خانواده ات شود.» او اضافه می‌کند: «در مدرسه، خیابان و همه جای غزه احساس می‌کنی که تحت نظری. هر لحظه امکان دارد به زندان بیفتی. [حماس] تو را تهدید می‌کند که آبروی خودت و خانواده ات را خواهد برد و این کار را هم خواهد کرد.»

این جوانان جز خودشان نماینده‌ی هیچکس دیگر نیستند. اما فراخوان آنان به تغییر وضع موجود سخت‌طنین‌انداز شده است، نه فقط در خارج بلکه در داخل غزه. صفحه‌ی آنان در فیسبوک هم اکنون هزاران دوست پیدا کرده است که بسیاری از آنان در نوار غزه زندگی می‌کنند.

سرخوردگی این جوانان دلایل متعددی دارد. محاصره‌ی غزه توسط اسرائیل باعث ممنوعیت ورود و خروج بدون مجوز مردم شده است، مجوزی که به دست آوردنش دشوار است. دشوارترین کار برای دانشجویان غزه که می‌خواهند در خارج درس بخوانند نه پذیرش دانشگاه‌های خارج یا گرفتن بورس از آنها بلکه مسافرت به خارج است.



اعلام کرد که حماس باید اجازه دهد که سازمانی که به کودکان و جوانان کمک می‌کند دوباره فعالیت کند و کسانی را که موجب اذیت و آزار کارگران آن شده‌اند، مجازات کند.

به گفته ایحاب الغسین سخنگوی وزارت کشور حماس، مشکلاتی که جوانان ناراضی غزه آنها را پر رنگ نشان می‌دهند گاه نتیجه‌ی افراطی‌گری ماموران است. او گفت «در غزه هیچ قانونی وجود ندارد که کنار هم نشستن زنان و مردان در مکان‌های عمومی را منع کرده باشد. اما برخی ماموران پلیس به ابتکار خود از زوج‌های جوان بازجویی می‌کنند. این ماموران باید تنبیه شوند.»

او می‌گوید دلیل تعهد دولت به نسل جوان غزه این است که سال ۲۰۱۱ را «سال جوانان» اعلام کرده است. اما نویسندگان مانیفست ناراضی‌تر از آنند که این گونه ابتکارهای نمادین آنان را راضی‌کند. این گروه این روزها اکثر وقت و انرژی خود را صرف بحث و جدل در مورد یافتن راهبردهای جدید برای تدوین یک منشور برای تغییر وضع موجود و انتشار آن در اینترنت می‌کند. سال جدید ممکن است سال جوانان غزه باشد، اما نه به معنای مورد نظر حماس.»

پی‌نوشت:

* Ana Carbajosa

- ترجمه «مانیفست جوانان غزه» و گزارش پیوست، توسط «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل‌های کارگری» انجام شد. منبع اولیه برای بازنشر این ترجمه:

متن انگلیسی مانیفست و گزارش مربوطه در وبسایت روزنامه گاردین.

در داخل غزه بهبودی در اوضاع به چشم نمی‌خورد. گلوله‌باران غزه توسط اسرائیل که به دنبال شلیک موشک به اسرائیل توسط مبارزان فلسطینی انجام می‌گیرد جزئی از زندگی روزانه‌ی مردم است. قطع برق و اوضاع مصیبت‌بار بهداشت از جمله عوارض جانبی محاصره اقتصادی غزه است.

میزان بالای بیکاری در غزه و دسترسی اندک فارغ التحصیلان آن به دیگر بازارهای کار این احساس را در بسیاری از اینان به وجود آورده است که به بن‌بست رسیده‌اند. برخی از آنان به امید روزهای بهتر آینده به تحصیل ادامه می‌دهند و مدرک بالاتر می‌گیرند و از طریق اینترنت زبان‌های خارجی بیشتری را می‌آموزند. برخی دیگر وقت‌کشی می‌کنند و هر روز با دوستان شان قلیان می‌کشند. شمار کسانی که برای تسکین زخم‌ها و سرخوردگی‌هایشان به مواد مخدر پناه می‌برند روز به روز بیشتر می‌شود.

بیرون رفتن و دیدار با دوستان در کافه‌ها - چه رسد به کلوب‌ها و دیسکوتک‌ها - یا حضور در رویدادهای فرهنگی روز به روز دشوارتر می‌شود، زیرا حماس این‌ها را نشانه‌ی «هجوم فرهنگی» غرب می‌داند و آن را سرکوب می‌کند.

در غزه تئاتر وجود ندارد و جز اجرای سرودهای اسلامی که توسط نهادهای حماس سازمان داده می‌شود کمتر پیش می‌آید که کنسرت‌های موسیقی اجرا شود. در مکان‌هایی که مردان و زنان جوان می‌توانند یکدیگر را ببینند، که جوانان کمتر محافظه‌کار آنها را «مفر» می‌دانند، پلیس به سرعت سراغ زوج‌های جوانی که فکر می‌کند زن و شوهر یا نامزد یکدیگر نیستند می‌رود و از آن‌ها بازجویی می‌کند.

آخرین اتفاقی که کاسه صبر نویسندگان مانیفست را لبریز کرد ماه پیش روی داد، وقتی حماس شارک (Sharek) را بست. شارک سازمانی است که از سوی نهادهای بین‌المللی تامین مالی می‌شود و به هزاران جوان و نوجوان فلسطینی در غزه خدمات آموزشی و تابستانی می‌دهد. محل شارک در عین حال پاتوقی بود برای جمع شدن جوانان آزاداندیش‌تر غزه. سازمان دیده‌بان حقوق بشر اخیراً بیانیه‌ای صادر کرد و بستن شارک را محکوم نمود. این سازمان

آنارشویست‌های ضد دیوار

«آرمین نیکنام»

«در سال‌ها اخیر، گونه‌ی جدیدی از نبرد در فلسطین شکل گرفته است. نبرد بدون خشونت علیه دیواری که دولت اسرائیل در حال ساختن آن است.» (۱)

دیوار یا همان «دیوار حائل» یکی از بزرگترین تهدیدهایی است که فلسطینیان را تهدید می‌کند. ساختن این دیوار عملیات نسبتاً بدون خشونتی بود زیرا برخلاف آنچه در گذشته دیده‌ایم، این یک عملیات تماماً نظامی علیه مردم نیست بلکه جنگی بی‌صدا علیه مردم و زمین‌هایشان و به منظور تسلط به زمین‌هاست. این دیوار، وضعیت را چنان برای فلسطینیان غیرقابل تحمل می‌کند که آنها را تنها با یک راه‌حل روبرو می‌کند: «ترک سرزمین‌شان». در ابتدای قرن بیست و یکم با شدت گرفتن حمایت‌های نظامی آمریکا، دولت اسرائیل به این فکر افتاده‌است که پاسخ نهایی را یکبار برای همیشه به مسئله‌ی فلسطین پیدا کند.

در پانزدهم می سال ۲۰۰۴ گروهی از آنارشویست‌ها و کمونیست‌های اسرائیلی تجمعی برگزار کردند که در قطعنامه‌ی این تجمع چنین آمده بود: «راه حل دو دولت نه منجر به تامین امنیت مورد نظر دولت اسرائیل برای شهروندانش می‌شود و نه فلسطینی‌ها را به استقلال مطلوب‌شان می‌رساند. این راه حل فقط و فقط بخشی از چینش جهانی جدید که مدنظر قدرت‌های جهانی را تامین می‌کند. هر رفتاری نیز که در قالب آن، شهروندانی باشند که تحت عناوینی غیر از [یهودی با تمام حقوق] از برخی حقوق‌شان محروم شوند، مصداق آپارتاید است.» این تجمع چهارسال پس از آن برگزار گردید که ایهود باراک، نخست وزیر حزب کارگر، پروژه‌ی ساخت یک «مانع» را با شعار «ما اینجایم، آنها آنجا» امضا کرد. آریل شارون، از آنجایی که این امر را مخالف رویای «اسرائیل بزرگ» می‌پنداشت با آن مخالفت می‌کرد. نخستین نقشه‌ی طرح در سپتامبر ۲۰۰۲ منتشر شد و در مارچ ۲۰۰۳ شارون طرح

گسترش آنرا اعلام کرد. در جولای سال ۲۰۰۳، بالغ بر ۱۴۰ کیلومتر از ۷۲۸ کیلومتر مورد نظر را با هزینه‌ی ۴ میلیون دلار در کیلومتر ساخته شده بود.

«آنارشویست‌های ضد دیوار» (Anarchists Against The Wall: AATW) که متشکل از عده‌ای از شهروندان اسرائیلی و فلسطینی است، معتقد است که در مقابل دیوار باید گونه‌ی جدیدی از مقاومت شکل بگیرد. در هنگام ساخت دیوار، ساکنین نواحی نزدیک، هر روز صبح با صدای بولدوزرها خود را به محل کار می‌رسانند و با صف بستن در مقابل سربازان و تجهیزات آنها مانع پیشرفت کار می‌شوند. این تجمعات با پرچم‌های فلسطین، سرودهای مقاومت و... همراه است. پس از هر بار متفرق شدن توسط سربازان اسرائیلی، پس از مدتی تجمع دوباره شکل اولیه‌اش را باز می‌یابد و بعضاً نیز با رفتارهای خشونت‌آمیز سربازان اسرائیلی و تیراندازی گلوله‌های پلاستیکی همراه می‌شود. اما «آنارشویست‌های ضد دیوار» معتقدند که راه حل صلح‌آمیز بهترین گزینه است. براساس آمارهای این گروه، در تمام مدت فعالیت جز عده‌ی معدودی از دستگیری‌های کوتاه‌مدت و مجروحیت‌های سطحی، معترضین اسرائیلی و فلسطینی متقبل هیچ هزینه‌ی سنگینی نشده‌اند. در حالی که سربازان اسرائیلی نمی‌دانند که با زنان، مردان، کودکان و نوجوانانی که فقط در مقابلشان ایستاده‌اند چطور باید برخورد کنند. «آنارشویست‌های ضد دیوار» در بخشی از بیانیه‌ی اعلام موجودیت‌شان در ژانویه‌ی سال ۲۰۰۴ می‌نویسند:

«سعی ما بر این است که تغییراتی که در راهشان مبارزه می‌کنیم را زندگی کنیم. ما با حداکثر همکاری و بدون هیچ رهبری فعالیت می‌کنیم. تصمیمات ما به واسطه‌ی وفاق همگانی و براساس توانایی‌های اعضایمان گرفته می‌شود. ما معتقدیم که عدالت و برابری، به واسطه‌ی توافق داوطلبانه میان مردم محقق می‌شود و دولت‌ها، تنها ابزارهایی تهاجمی هستند برای اعمال اقتدار هر چه بیشتر به طبقات و قومیت‌های تحت سیطره.»

پی نوشت:

(۱) عبارت آغازین این متن برگرفته از فرازی از متن بیانیه اعلام موجودیت این گروه است. برای آگاهی بیشتر از باورها و مثنی سیاسی و نیز فعالیت‌های این گروه به وسایت گروه در نشانی زیر رجوع کنید:

<http://www.awalls.org>



این کنفرانس شامل دو فاز خواهد بود و با سخنرانی و درس گفتارهای شماری از چهره های سیاسی و آکادمیک نظیر سیف دانا، تیمم البرقوطی، عبدالحلیم فضل الله، منیر شفیق، درقم حلاسه و هیثم مانا همراه خواهد بود. این درس گفتارها با میزگردهای بحث و گفتگو تکمیل می شود که در آنها موضوعاتی نظیر استعمار و رهایی، نئولیبرالیسم و پسا استعمارگرایی و سایر موضوعات سیاسی و اجتماعی مورد بحث قرار می گیرند.

در فاز نخست صد فعال عرب و فلسطینی در بحث های میزگردها، درس گفتارها و کارگاه های آموزشی حول مسایل سیاسی شرکت خواهند کرد.

در فاز دوم، یک مراسم عمومی در روز پایانی کنفرانس با شرکت پانصد تا هزار نفر برگزار می شود که در طی آن مهمترین نتایج و دستاوردهای کنفرانس در اختیار حاضرین در این مراسم قرار خواهد گرفت. پس از این یک مراسم فرهنگی و سیاسی با شرکت تونس های کشور تونس و کشورهای مجاور برگزار خواهد شد که شامل فعالین اجتماعی، چهره های مذهبی، اعضای اتحادیه ها، چهره های آکادمیک، ژورنالیست ها و خانواده های شهدای تونس می باشد. جنبانخته در مقاومت فلسطین خواهد شد.

هدف کلی و نهایی کنفرانس آن است که به طرحی برای اقدام بر اساس اهداف اعلام شده کنفرانس منجر شود که این طرح در روز سوم اعلام خواهد شد. این طرح همچنین باید شامل مراحل مشخصی باشد که شرکت کنندگان را قادر سازد بر مبنای آن بنا کردن یک مجموعه روابط کاری و ساختن یک تجربه جمعی را دنبال کنند. در پایان کنفرانس یک کمیته پی گیری مرکب از اعضای «جنبش جوانان فلسطینی» (PYM) و جوانهای عرب از هر کشور شکل خواهد گرفت تا نسبت به اجرایی شدن طرح اقدام اطمینان حاصل گردد.

برای کسب اطلاعات بیشتر لطفا با نشانی های زیر تماس بگیرید:
pym@pal-youth.org

منبع: متن انگلیسی فراخوان

فراخوان به کنفرانس جوانان عرب برای آزادی و شرافت

«جنبش جوانان فلسطینی» (Palestinian Youth Movement: PYM) با خوشحالی اعلام می کند که نخستین «کنفرانس جوانان عرب برای آزادی و شرافت» از تاریخ ۲۷ تا ۳۰ دسامبر ۲۰۱۲ برگزار خواهد شد. این کنفرانس که در تونس برگزار خواهد شد بر آن است که شرکت کنندگانی را حول مساله آزادی اعراب و آزادی فلسطین گرد هم آورد. در این گردهمایی بیش از صد مبارز و فعال جوان از سراسر جهان عرب حضور خواهند داشت و خواهند کوشید به افق مشترکی برسند که قابل ترجمه و تبدیل به کنش / اقدام باشد.

گسترش یک افق مشترک در میان جوانان عرب در پیوند با تغییرات وسیعی که منطقه ما دستخوش آن است مستلزم آن است که یک طرح کاری و زمانبندی آماده کنیم تا شرکت کنندگان بتوانند در محیط های محلی خود در پروسه آماده سازی آن درگیر شوند. از این رو ما در صدد آنیم که هر تعداد ممکن از جوان های عرب از دوازده کشور معین عربی را مخاطبان خود قرار دهیم؛ این کشورها که تغییرات مهمی را تجربه کرده اند و خواه به لحاظ استراتژیک و خواه از نظر جایگاه نمادین در دنیای عرب، در سپهر جهانی دارای اهمیت اند عبارتند از: تونس، مصر، فلسطین، سوریه، اردن، مراکش، لبنان، لیبی، یمن، الجزایر، بحرین و عراق. علاوه بر این ما بر آنیم که اعتمادها را تقویت کنیم و ارتباط کاری میان آنهایی که در در مجامع محلی خود فعال هستند را وسعت بدهیم. سرانجام، ما همچنین امیدواریم که بتوانیم نقش پیشروی تونس به عنوان پایه سیاسی و عملی برای فعالیت های سیاسی در جهان عرب را متبلور سازیم.

**PALESTINIAN
YOUTH
MOVEMENT**



**حركة
الشباب
الفلسطینی**

بیانیه حلقه‌ی ایرانی-اسرائیلی بر ضد جنگ، تحریم، اشغال و سرکوب دولتی:

تندبادهای جنگ؛ ایرانی‌ها و اسرائیلی‌ها بر ضد مشارکت آلمان در

تشدید درگیری‌ها در خاورمیانه

آنها تنها نیروی مشروع برای تغییر در کشور خودشان هستند.

نه به مشارکت و دخالت جهانی برای سرعت بخشیدن به نظامی‌گری در منطقه

ما از دخالت دولت‌های غربی در افزایش نظامی‌گری در منطقه سخت عصبانی هستیم: آلمان اخیراً به اسرائیل که مسلح به بمب‌ها و سلاح‌های هسته‌ای است، یک نوع دیگر از زیردریایی جدید نظامی که قابلیت حمل سلاح اتمی دارد، داده است، و سالهاست که اسرائیل و کشورهای دیگر منطقه را با اسلحه‌ها و تجهیزات نظامی تغذیه می‌کند.

ما افکار عمومی را فرا می‌خوانیم به:

- بحث و منازعه‌ای عمومی در آلمان، اسرائیل و ایران: دیگر زمان نادیده گرفتن این مسائل گذشته است و باید به این خطر بزرگ پایان بخشید.

- متوقف کردن آلمان و دخالت نظامی‌اش در خاورمیانه و پایان بخشیدن به تقویت نظامی اسرائیل

- توقف تهدیدهای جنگ از طرفین

- پایان بخشیدن به تحریم‌ها بر ضد ایران

- پایان بخشیدن به اشغال سرزمینها و همچنین جنگ‌ها و نظامی‌گری در خاورمیانه

- خلع سلاح‌های اتمی و دیگر سلاح‌های کشتار جمعی در منطقه

* وسایت:

<http://israelis-iranians-against-war.blogspot.de>

ما، ایرانی و اسرائیلی‌های مقیم برلین به سیاست‌های جاری در آلمان، اسرائیل و ایران که همگی درگیری‌های نظامی را در خاورمیانه تشدید می‌کنند اعتراض داریم. ما مخالف مسلح کردن اسرائیل توسط دولت آلمان، تحریم‌های غرب بر ضد ایران، و سیاست تهدیدات جنگی که بین دو دولت ایران و اسرائیل در جریان است هستیم. ما معتقدیم که مسئله هسته‌ای از طرف هر دو دولت ایران و اسرائیل برای بقای قدرتشان و منحرف کردن توجه عموم از خواست‌ها و نیازهای مردم دو کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد: افزایش تنش‌های اجتماعی و اقتصادی، نابرابری‌ها و سرکوب.

اضافه بر آن، درگیری ساختگی بین دو کشور برای خاموش کردن صدای انتقاد - چه در خارج و چه در داخل - نسبت به چندین دهه اشغال سرزمینها و سرکوب فلسطینی‌ها توسط اسرائیل و چندین دهه سرکوب مردم ایران توسط رژیم ایران استفاده می‌شود. در وضعیتی که با افزایش تهدیدهای جنگی مواجه هستیم، نیازمند شکل دادن مخالفت قوی علیه جنگ‌طلبی و نظامی‌گری و دستیابی به تحلیلی انتقادی از زمینه‌ها و علل وجود آمدن این درگیری‌ها هستیم. هدف ما شکل دادن به کنش‌گری بر ضد جنگ از طریق قوی کردن پیوندهای میان مردم منطقه، تقویت مقاومت/مخالفت در داخل و خارج کشورهايمان و تقویت یک گفتمان انتقادی بین مردم آلمان بر ضد دخالت آلمان در خاورمیانه است.

نه به تحریم‌ها

تحریم‌هایی که قرار بوده دولت را هدف بگیرند، در واقع بیش از هر چیز، مردم عادی را هدف قرار داده‌اند و تأثیرات زیانباری برای جنبش اعتراضی که در سال ۱۳۸۸ در ایران شروع شده بود داشته‌اند. اگر جنگ هم بر این تحریم‌های فلج‌کننده اضافه شود، علاوه بر هزینه‌های جانی بلافاصله‌ی آن، وسیله‌ای خواهد بود که توسط دولت برای سرکوب ضد معترضین استفاده خواهد شد. ما از مبارزات مردم ایران حمایت می‌کنیم و اعتقاد داریم که

گفتار پنجم: از راهایی سخن بگو



نامه‌ی یک فلسطینی از زندان نظامی

برگردان: «سارا امیریان»

دوستان و حمایت‌کننده‌های عزیز؛

دو ماه از زمانی که با دست‌ها و چشم‌های بسته از خانه‌ام دستگیر شده‌ام می‌گذرد. امروز از زندان نظامی اوفر (۱) (Ofer) این خبر را دریافت کردیم که سرانجام دیوار آپارتاید در بلعین (۲) (Bil'in) به جای دیگری منتقل می‌شود و ساخت آن در مسیر دیگری آغاز می‌شود و این یعنی نیمی از سرزمین‌مان، روستایی که دزدیده شده بود، پس گرفته خواهد شد. با خبر پیروزی این بازپس‌گیری، برای بخشی از ما در این زندان که به خاطر مبارزه علیه دیوارکشی دستگیر شدیم، رنج زندانی بودن کمی قابل تحمل‌تر می‌شود. بعد از پنج سال مقاومت که هر هفته علیه سرقت خاک و سرزمین‌مان با دیوارکشی‌های آپارتاید گونه‌ی اسرائیل و شهرک‌سازی‌های آن ادامه داشته است، اکنون ما می‌خواهیم در کنار برادران و خواهران‌مان بایستیم و این پیروزی و سالگرد پنجمین سال مبارزه مشترک‌مان را همراه با آنان جشن بگیریم.

اوفر (Ofer) پایگاه نظامی اسرائیل در یکی از مناطق اشغالی است که به عنوان زندان و دادگاه نظامی شناخته می‌شود. زندانی با انبوهی از چادرها که با سیم‌های خاردار و نرده‌های الکتریکی محاصره شده است. هر واحدی شامل چهار چادر است که در هر چادر بیست و دو زندانی وجود دارد. اکنون که زمستان آمده، باران و برف از طریق سوراخ‌های چادرها به درون نفوذ می‌کنند و ما به پتو و لباس و کمک‌های اولیه نیاز داریم. غذا در اوفر مسئله‌ی اساسی است. ما با مواد غذایی‌ای که از سالن غذاخوری زندان می‌خریم و در چادرهای‌مان آن را می‌پزیم زندگی می‌کنیم. یک اجاق خوراک‌پزی کوچک داریم که تنها وسیله‌ی گرمایی ما نیز هست. اگر خانواده‌ی هر کدام از ما بتواند پولی به حساب‌مان واریز کند، از طریق این پول می‌توانیم فکری برای غذای‌مان بکنیم، اما بیشتر زندانیان قادر به این کار نیستند. جنبه‌ی مثبت این وضعیت شاید این است که یاد گرفته‌ام چطور آشپزی کنم. برای امشب فلافل و کمی شیرینی پخته‌ام تا خبر پیروزی‌مان را جشن بگیریم. نمی‌توانم منتظر بمانم تا روزی به

خانه برگردم و برای همسر و فرزندم چیزی بپزم. وقتی دستگیر شدم کفش خانه پام بود و تا امروز برای خانواده‌ام این امکان وجود نداشته که بتوانند مجوزی دریافت کنند تا برای من یک جفت کفش بیاورند. بعد از چند بار تقاضا بالاخره توانستم ساعت‌م را دریافت کنم. ساعت برای من یک امکان اساسی است که بتوانم موقعیت و جهت‌ام را بفهمم و برایم غیر قابل تحمل است که نتوانم چگونگی گذشت زمان را حس کنم. وقتی ساعت‌م را گرفتم، شادی کردم مثل بچه‌ای بود که اولین ساعت زندگی‌اش را گرفته است. نمی‌توانم با خودم تصور کنم که چطور می‌شود دوباره یک جفت کفش داشته باشم. به دلیل زندانی بودن‌مان، دولت نظامی خانواده‌های ما را به مثابه‌ی یک تهدید امنیتی نظارت می‌کند. همسران و فرزندان و دیگر اعضای خانواده‌مان به سختی می‌توانند ما را ملاقات کنند. دوستم ادیب ابو رحمان که یک زندانی سیاسی از بلعین است، از زمان زندانی شدنش هیچ ملاقاتی با همسر و دخترانش نداشته است. حتی به مادر پیر هشتاد ساله‌اش که از نظر جسمی بیمار است، به عنوان خطری برای امنیت نگریسته می‌شود. او می‌ترسد که دیگر مادرش را تا قبل از مرگش نبیند.

من معلم هستم و تا قبل از دستگیری‌ام در مدرسه‌ای خصوصی در بیرزیت (۳) (Birzeit) درس می‌دادم. یک مرغداری هم داشتم. بعد از دستگیری‌ام، خانواده‌ام مجبور شدند مرغداری را به قیمت پایین و با زیان بفروشند. نمی‌دانم وقتی آزاد شدم، آیا شغل‌ام در مدرسه را دوباره به دست می‌آورم یا نه. خانواده‌ی من نه نفری ادیب بدون سرپرست هستند، همین‌طور خیلی از خانواده‌های دیگر. هیچ کاری نمی‌توانیم برای عزیزان‌مان انجام دهیم، عزیزانی که به ما نیاز دارند و این خیلی وحشتناک است. تنها حمایت خانواده و دوستانم است که به من کمک می‌کند که ادامه بدهم. از رهبری فلسطین سپاسگزارم که با خانواده‌ام در ارتباط است، همچنین از دیپلمات‌های اتحادیه‌ی اروپا و فعالین اسرائیلی که حمایت‌شان را بیان می‌کنند و برای استماع دادرسی من حضور دارند. روابطی که ما با فعالین ایجاد کردیم



سال گذشته در تظاهراتی صلح‌آمیز جانم را از دست داد و اکنون بسیار دلتنگش هستم. به رغم رنج این زخم و دلتنگی‌ام برای خانواده و دوستانم در سرزمینم، با خودم فکر می‌کنم اگر این بهایی است که باید برای آزادی بپردازیم، پس ارزش‌اش را دارد. ما برای پرداخت بهای بیشتر نیز آماده‌ایم.

«عبدالله ابو رحما» از زندان نظامی اوفر

* منبع

یادداشت مترجم:

(۱) اوفر (Ofer) یکی از زندان‌های نظامی اسرائیل در مجاورت شهر رام‌الله (در کرانه باختری رود اردن)

(۲) بلعین (Bil'in) روستایی فلسطینی در دوازده کیلومتری غرب رام‌الله

(۳) بیرزیت (Birzeit) شهر کوچکی در نزدیکی رام‌الله که ساکنان آن عمدتاً مسیحی هستند.

(* عبدالله ابو رحما هماهنگ‌کننده «کمیته مردمی بلعین بر علیه دیوار» بوده است.

از سطح همکار و دوست بالاتر رفته، ما برادر و خواهر هستیم. شما منبع خستگی‌ناپذیر الهام و همبستگی ما هستید. شما در کنار ما در تظاهرات‌ها بوده‌اید و ما را در دادرسی‌هایمان در دادگاه یاری کرده‌اید، در وقایع در سختی و خوشی در کنار ما بوده‌اید. در زندان بود که فهمیدم که چه تعداد دوستان واقعی دارم؛ من از همه‌ی شما سپاسگزارم. به واسطه‌ی محدودیت‌هایی که با دستگیری‌ام آغاز شد، برایم کاملاً روشن شد که جنگ ما بسیار وسیع‌تر از عدالت و دادخواهی برای بلعین و یا حتی برای فلسطین است. ما در حال یک جنگ بین‌المللی علیه سرکوب هستیم. اطمینان دارم که این امر واقعیت دارد، وقتی که همه‌ی شما را از همه‌ی جای جهان به یاد می‌آورم، همه‌ی شما که در این حرکت شرکت می‌کنید تا دیوارکشی‌ها و شهرک‌سازی‌ها را متوقف کنند. آدم‌های عادی که از قوای اشغال‌گر خشمگین هستند، جنگ ما را جنگ خودشان می‌دانند و با ما هم بسته می‌شوند.

وقتی فلسطین آزاد شود، ما مطمئناً با هم جنگ برای عدالت را در سرزمین‌های دیگر آغاز می‌کنیم. فراموش کردن پنجمین سالگرد نبردمان در بلعین مانند فراموشی جشن تولد فرزندمان است. در پایان مایلم از یکی از دوستانم به نام بسام یاد کنم که

شعری از شاعر فلسطینی؛ ناتالی هندل

برگردان: «محسن عمادی»

تو آن‌جا می‌ایستی
 در میانه‌ی رویای دو غزال،
 از نفس‌افتاده،
 از شعر می‌پرسی.
 شعر
 ملبس به شاخه‌های زیتون و شادمانی شکسته
 محصور در فصول شب‌هایی بی‌خواب
 که می‌درخشند
 بر دیوارهای خاکی شهرهای مفقودمان.
 شعر
 که گم می‌کند نشانی‌اش را
 یا گم می‌شود نشانی‌اش
 و در هر دو حال
 منتظر بازگشتِ کسانی‌ست
 که نه امروز برمی‌گردند
 و نه هیچ‌وقتِ دیگر.
 شعر
 که کاش به خاطر می‌آورد
 وقتی ابرها شقه می‌شدند به هنگام روز،
 روزی که سربازان
 قدم‌رو می‌رفتند در روستاها و شهرها،
 بر خانه‌ها، رویاها و فرداها،
 یا به خاطر می‌آورد فروریختن نیایش‌گران را،
 به خاطر می‌آورد
 فاصله‌ی میان دستانی را
 که نگه می‌داشتند

هرآنچه شعر ناتوان است
 در نگاهداشتن‌اش،
 به خاطر می‌آورد وقتی اسرار اسبان
 به تسلیم در آمدند،
 وقتی ما به خود تجاوز کردیم.
 شعر،
 از تو می‌پرسم که چرا
 خیابان‌ها نام‌هایی دارند که من‌اش هجی نتوانم کرد؟
 آیا فرهنگ لغاتمان ابداع‌مان می‌کنند؟
 آیا لهجه‌هامان از ما در خشم می‌شوند؟
 باید مکث کنیم و بکشیم
 نام‌هامان را بر زبان بیاوریم
 بی‌آنکه غریبی کنیم؟
 ستایش کنیم شاعرانمان را
 بی‌آنکه نگران شویم؟
 «درویش» را؟
 هر آرزویی را که در این نام نهفته است؟
 شعر
 تبعید است آیا؟
 میهمانی برساخته از سنگ‌ها؟
 خطی نازک
 میان آواز ما و گلوی آسمان؟
 شعر
 خاطرات ماست؟
 دفترچه‌ای محو،
 یک نقاشی از رنگ و رو رفته،
 دیوارهایی در حال فروریختن؟
 باید شعرهایش را دریابیم،
 تا فریادهایش را؟
 و برای شعرهایش آیا،
 اندوه را

باید که بشناسیم؟

شعر

ای زمزمه‌ی رود در انحنای سینه‌هایت

ای رقص برگ‌ها در دستان رقصانت

ای بام بریده بر پشتات

ای مزارع بال‌ها بر پاهایت

ای خنجر و طوفان سراپای تو

مرا برسان

به خاموشی‌ام.

شعر

چه هنگام از زمین برخواهند آمد کلمات تو؟

چه هنگام رویاهایت از ابرها

حوض‌هایت از شیر؟

مزارع گندمت، کلیساها و دیرها،

صلیب و تابوت،

دست برخواهند کشید

از به هم دوختن کیلومترها استخوان؟

دست برخواهند کشید

از انتشار خود در رادیوها؟

ای شعر

ایستاده‌ای در میان رویای دو سوال

در انتظار آن‌روز

که خود را عیان می‌کنی

چونان دعاهایی

که خود را افشا می‌کنند بر زبان‌مان

و ادامه می‌دهی به ایستادن.

می‌گیرم و جشن می‌گیرم

شعر را

گویی در غایت کمال خویش

نوشته می‌شود.



شعری از محمود درویش (از مجموعه‌ی در محاصره)

برگردان: «تراب حق شناس»

صلح کلام مسافری ست در درون خویش
 به مسافری که به سمت دیگر می‌رود ...
 صلح دو کبوتر نا آشناست
 که قسمت می‌کنند بغ بغوی آخرشان را
 بر لبه‌ی مفاک.
 صلح اشتیاق دو دشمن است
 هر یک جداگانه
 برای خمیازه کشیدنی بر پیاده رو خستگی.
 صلح آه دو عاشق است که تن می‌شویند
 با نور ماه.
 صلح پوزش طرف نیرومند است از آنکه
 ضعیف‌ترست در سلاح و نیرومندترست در افق.
 صلح شکسته شدن شمشیرهاست
 رو در روی زیبایی طبیعی،
 آنجا که شبنم
 لبه‌ی آهن را در هم می‌شکند.
 صلح روزی ست مانوس، مهربان و سبکبال
 که با کسی دشمنی نمی‌ورزد.
 صلح قطاری ست که متحد می‌کند سرنشینانش را که باز می‌گردند
 یا می‌روند به گردش در حومه‌ی ابدیت.
 صلح اعتراف آشکار با حقیقت است:
 با خیل کشتگان چه کردید؟
 صلح یعنی پرداختن به کاری در باغ:
 در نخستین گام، چه خواهیم کاشت؟
 صلح یعنی دیدن جاذبه
 در مردمک‌های روباه که غریزه را برمی‌انگیزد در وجود زنی هراسان.
 صلح یعنی یکی آآآآه که نگه می‌دارد اوج‌های موشح را
 در دل گیتاری خون چکان.
 صلح نوای سوگ است برای جوانی که
 سوراخ کرده قلبش را خال‌زنی،
 نه گلوله یا ترکش نارنجی.
 صلح ترانه‌ی حیات است اینجا، در زندگی،
 بر زه خوشه.



محاكمه

«آرمین نیکنام»



بی‌تابی‌های برادرش در راهروهای دادگاه را دیده بود مجبور شده بود که دلداری‌اش بدهد و حتی پیراهنش را هم به او داده بود تا با ست کردن لباس‌هایش قدری حال بهتری به او بدهد.

ما امروز را هم در زیرشیروانی‌های ترسناک و تار عنکبوت گرفته از خانه‌ای به خانه‌ی دیگر رفتیم. امروز هم بسیاری را دیدیم که خرد و خسته و سرگردان ایستاده بودند و منتظر بودند که بدانند جرمشان چیست. این عکس را یکی از محکومین که چندین سال قبل از من، در ورشو بازداشت شده بود؛ موقع بیرون آمدن از دادگاه از ما گرفت. ما از زیرشیروانی دادگاه‌ها بیرون آمدیم و درست دم در حیاط خانه‌ای بودیم که وکلا در زیر شیروانی‌اش بودند. هنوز هم همان جاییم و هر چقدر راه می‌رویم از آن خانه دور نمی‌شویم.

این سه نفر دوست‌های جدید من هستند. امروز در راهروهای دادگاه شناختمشان. آنها هم می‌گفتند که ناگهان فهمیده‌اند که بازداشت شده‌اند. آن یکی که پیراهن سیاه سفید دارد، خیلی قدیمی است. سال ۱۹۴۷ بود که در خانه‌اش به همراه پدر و مادرش و برادران و خواهرانش بازداشت شد. او بعد از اینکه بازداشت شد، دیگر فرصت پیدا نکرد که بچگی کند، نتوانست بزرگ شود و همان طور سیاه و سفید مثل همان سالهای دهه‌ی ۴۰ ماند. او را امروز در زیرشیروانی یکی از خانه‌هایی دیدم که می‌گویند محل ملاقات با وکلا هستند. وقتی پیچ می‌کرد فهمیدم که پدرش همیشه به او تاکید می‌کرد که باید حرف گوش کند. سربازهایی که او را از خانه‌اش بیرون انداختند به او گفته بودند که باید صاف و عصا قورت داده بایستد. او هم که هیچ وقت بزرگ نشد و عصیان را یاد نگرفت از همان موقع همیشه عصا خورده می‌ایستد. ما امروز مدت زیادی پیچ کردیم و مدام توسط منشی اداره‌ی وکلا تهدید شدیم و دست آخر هم نتوانستیم وکیل‌مان را ملاقات کنیم. حتی نفهمیدیم که آیا وکلایمان واقعا در آن زیرشیروانی هستند یا نه. حتی نفهمیدیم که اصلا وکیلی داریم یا نه.

آن دوتای دیگر با هم برادر هستند. شنیدم که داشتند با آن پسر سیاه و سفید پیچ می‌کردند. آن که قد بلندتری دارد تعریف می‌کرد که قبل از برادرش بازداشت شده بود. او هم مثل من مجبور شده بود که با کسی از ماجرای بازداشت شدنش صحبت نکند. می‌گفت وقتی اولین بار برادرش را در راهروها دیده بود سعی کرده بود خود را نشان ندهد. اما وقتی



گفتار ششم: معرفی برخی منابع فارسی درباره‌ی
«فلسطین»



هنگام غوطه‌ور شدن در تاریخ این منازعه باید

خود را از سقوط اخلاقی حفظ کنیم!

معرفی کتاب «اسرائیل، فلسطین؛ حقایق پیرامون یک کشمکش» از آلن گرش

رو مولف به لحاظ زبانی (نه مضمونی) از منظری وسیع‌تر و با در نظر گرفتن گستره‌ی متنوع مخاطبان به مساله‌ی فلسطین پرداخته است.

برای معرفی کتابی که آلن گرش درباره‌ی فلسطین نگاشته است، نیازی به تلاشی بیرون از متن خود کتاب نیست: کافی است به فصل اول کتاب رجوع کنیم؛ جایی که نویسنده دلایل نگارش این کتاب و ضرورت فهم و مداخله‌گری در بحران فلسطین را با زبانی شیوا برای دخترش شرح می‌دهد. بنابراین در این یادداشت مختصر سعی می‌کنیم با استفاده از فرازهایی از این فصل کتاب (در گیومه و به صورت ایتالیک)، طرح‌واره‌ی را در باب چگونگی مشروعیت یافتن اشغال فلسطین و ستم بی‌وقفه بر ساکنانش نزد افکار عمومی متعارف غربی تدوین کنیم.

طرح‌واره‌ی خود را حول این پرسش پیش می‌بریم که چگونه حکومت اسرائیل توانسته است همواره با دستانی چنین باز روند اشغال و سیاست‌های ستمگرانه‌ی همبسته با آن را پیش ببرد؟

«نسل‌کشی یهودیان طی جنگ جهانی دوم به شدت بر روی این نزاع سنگینی می‌کند. به واسطه‌ی ناتوانی یا کوتاهی کشورهای غربی در جلوگیری از این نسل‌کشی، نوعی احساس گناه بر افکار عمومی غرب سنگینی می‌کند. آنها در برابر کسانی که ادعای وراثت تاریخ و خاطره‌ی جمعی یهودیان را دارند کرنش می‌کنند. این مظلومیت راه را بر تصویب قطعنامه تقسیم فلسطین در نوامبر ۱۹۴۷ و در نتیجه تاسیس دولت اسرائیل هموار کرد. ولی این فلسطینی‌ها بودند که تاوان جنایتی را پرداختند که هرگز مرتکب نشده بودند.»

محمود درویش شاعر بلند آوازه‌ی فلسطینی در مصاحبه‌ای با یک خبرنگار یهودی‌تبار با تلخی از بداقبالی فلسطینیان سخن می‌گوید که دشمنی همچون اسرائیل دارند که از حمایت‌های بی‌پایان بین‌المللی برخوردار است (۲). قطعا منظور درویش از حمایت‌های بی‌پایان بین‌المللی صرفا حمایت دولت‌های قدرتمند غربی از اسرائیل نبوده است، بلکه در وهله‌ی نخست به حمایت افکار عمومی مردم کشورهای غربی نظر داشته است که در

شناسنامه کوتاه کتاب: در سال ۲۰۰۱، یعنی مدتی پس از آغاز موج دوم انتفاضه، آلن گرش سوسیالیست فرانسوی و سردبیر نشریه لوموند دیپلماتیک کتابی منتشر ساخت با عنوان:

«Israël, Palestine: vérités sur un conflit» (اسرائیل، فلسطین: حقایق پیرامون یک کشمکش). این کتاب با همت بهروز عارفی به فارسی برگردانده شد و در سال ۱۳۸۲ توسط انتشارات خاوران منتشر شد و سپس نسخه‌ی الکترونیکی آن در سال ۱۳۸۵ توسط «انتشارات اندیشه و پیکار» بازنشر گردید (۱).

از میان انبوه کتاب‌هایی که با دیدگاه‌ها و منظرهای سیاسی متفاوت به شرح مساله فلسطین پرداخته‌اند، قطعا انتخاب کتابی برای معرفی به مخاطبان این ویژه‌نامه کار ساده‌ای به نظر نمی‌رسید. اما با معیارهایی که در نظر ما اهمیت داشته‌اند و با توجه به محدودیت منابع فارسی قابل اتکا در این زمینه این کار چندان هم پیچیده نبود: معیارهای ما در انتخاب و معرفی این کتاب به این شرح بوده‌اند: ارائه‌ی دیدگاهی تحلیلی به جای نگاه‌های «کارشناسی» و «بی‌طرفانه»؛ موضع‌گیری روشن و مستدل علیه بی‌عدالتی و همدلی با مبارزات ستم‌دیدگان؛ ارائه تصویری کلی از روند تاریخی اشغال و سرکوب در فلسطین و روند مبارزات مردمی به جای عرضه‌ی تصاویری خرد از رویدادهای خاص؛ و نیز حجم کتاب و دسترس‌پذیری ساده‌ی آن به منظور تهیه و خوانده شدن از سوی خواننده‌گان فارسی زبان.

شاید نیازی به تاکید نباشد که معرفی این کتاب به معنای تایید سراسر مضمون کتاب و تمامی دیدگاه‌های مولف نیست. بلکه انگیزه‌ی معرفی این کتاب خاص درباره‌ی فلسطین علاوه بر هم‌خوانی آن با معیارهای فوق، در نظر گرفتن این ویژگی بود که به نظر می‌رسد نویسنده با حفظ دیدگاه‌های سیاسی خود کوشیده است کتابی برای مخاطبان و علاقمندان عام بنویسد؛ نه لزوماً برای سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و یا کسانی که با دستگاه مفهومی و ادبیات سیاسی مربوطه آشنایی دارند. از این

اشغال تکیه دارد و با برجسته‌سازی شیوه‌های خاص جناح‌های ارتجاعی در مبارزات ضد اسرائیلی، ماهیت مبارزات مردم فلسطین را به مشی این گروه‌ها فرو می‌کاهد. نهایتاً نفس مقاومت به عنوان کنشی خشن و تروریستی بازنمایی می‌شود و در مقام داوری درباره رویدادها، اشغالگران و مقاومت‌کنندگان نیروهایی هم‌ارز (با جایگاه و توان برابر) قلمداد می‌شوند. گرش نمونه‌ای از این دست قضاوت‌های ژورنالیستی/روشنفکرانه ذکر می‌کند:

«به یاد بیاوریم که وحشی‌گری بیش از حد اسرائیل و شدت نامتناسب شیوه‌های سرکوب صرفاً پاسخی است به آنچه که باید آن را اعلان جنگ فلسطینی‌ها نامید»؛ «بدبختی فلسطینیان به خاطر رهبری سیاسی فاسدشان است نه کولونی‌های اسرائیلی.» و در ادامه می‌گوید: «از قرار معلوم اصول تحلیل سیاسی که درباره‌ی سرزمین کوچک فلسطین-اسرائیل به کار می‌رود با تمام نقاط دیگر دنیا تفاوت دارد.»

در این میان شواهدی که نابرابری این مبارزه و سوبه‌های تراژیک نبردی که بر شانه‌های نحیف نوجوانان و جوانان فلسطینی حمل می‌شود را نشان می‌دهند، در انبوه تصویرسازی‌های رسانه‌های بزرگ گم می‌شوند. شواهدی نظیر روایتی که گرش در این فصل از کتابش نقل می‌کند:

«روزنامه‌نگار اسرائیلی امیره هس در گزارشی از گفتگوی خود با یک تک‌تیرانداز ارتش اسرائیل می‌نویسد: ما از کشتن کودکان منع شده‌ایم. ما دستور داریم که به کودکان زیر ۱۲ سال شلیک نکنیم ولی بالای ۱۲ سال مجازیم. این عین دستور مقامات بالاست (لوموند ۲۴ نوامبر ۲۰۰۰).»

روانکاو فلسطینی ایاد سراج می‌گوید: تنها یک سوال ارزش مطرح شدن دارد و آن اینکه چگونه یک سرباز می‌تواند بچه‌ها را نشانه گرفته و بکشد. هر سوال دیگری غیر اخلاقی خواهد بود.»

سرانجام در مورد نحوه‌ی رویکرد روشنفکران و به طور کلی افکار عمومی غرب نسبت به مسأله‌ی فلسطین باید این هشدار آلن گرش را تکرار کرد که:

«هنگام غوطه‌ور شدن در تاریخ این منازعه باید خود را از سقوط اخلاقی حفظ کنیم!».

پی‌نوشت:

- ۱) لینک دریافت نسخه پی‌دی‌اف کتاب «اسرائیل، فلسطین؛ حقایقی پیرامون یک کشمکش» از آلن گرش؛ ترجمه بهروز عارفی
- ۲) لینک مصاحبه‌ی محمود درویش:

Notre Musique: Mahmoud Darwish and Judith Lerner

مقاطع مختلف دوران پس از جنگ جهانی دوم با سیاست‌های یکجانبه و غیرعادلانه دولت‌های متبوعشان همراهی کرده‌اند (و می‌کنند). گو اینکه با نفوذ هر چه گسترده‌تر رسانه‌های عمومی در زندگی اجتماعی-سیاسی در دوران پسا جنگ، نحوه‌ی شکل‌گیری و جهت‌یابی افکار عمومی در موضوعات مختلف چندان مستقل از سیاست‌های خاص دولت‌ها در جهت تحمیل هژمونی‌شان بر جامعه مدنی نبوده است.

«افکار عمومی غرب زمانی انسان‌ها را دوست دارند که قربانی باشند اما این درس تاریخ را باید در نظر داشت که قربانیان دیروز به سادگی می‌توانند به جلادان امروز تبدیل شوند.»

با این حال در دوران جنگ سرد اندیشه‌ی سیاسی چپ در جوامع غربی نفوذ قابل توجهی داشت و حداقل در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی موجی از جنبش‌های سیاسی مترقی فضای اجتماعی-فرهنگی بسیاری از کشورهای مهم غربی را تحت تاثیر قرار داد. از این رو مواردی که طیف‌هایی از روشنفکران با اقدامی معین سیاست‌های دولت اسرائیل و حامیان غربی آنها را به چالش گرفته‌اند، کم نبوده است. برای نمونه در اکتبر ۲۰۰۰ تعدادی از روشنفکران یهودی تبار فراخوانی را در نشریه‌ی لوموند منتشر ساختند که در فرازی از آن چنین آمده بود:

«رهبران دولت اسرائیل خود را سخنگوی تمام یهودیان جهان می‌دانند، با غضب خاطره‌ی مشترک و ادعای نمایندگی همه‌ی قربانیان یهودی گذشته حق بیان را نیز غضب می‌کنند و بر خلاف میل ما به نام ما نیز سخن می‌گویند. هیچ کس وارث انحصاری خاطره‌ی یهودی‌کشی نازی نیست.»

با این حال این گونه اعتراضات به رغم برجسته‌سازی مکرر آن از سوی گروه‌های کوچک ضد سیستم، هیچ‌گاه به طور منسجم تداوم نیافت و به قدر کافی گسترده نشد تا کلیت فضای عمومی کشورهای غربی را متاثر سازد. برای مثال ضرورت تحقق عدالت در فلسطین هیچ‌گاه در زمره‌ی خواسته‌های جدی احزاب رسمی سوسیالیست و کمونیست در کشورهای غربی جای نگرفت. گویا همان وجدان معذبی که گرش به آن ارجاع می‌دهد همواره موجب شده است که فلسطینیان در اسارت آن «بدقابلی» مورد اشاره درویش باقی بمانند:

«مشاهده‌ی اینکه روشنفکران برجسته‌ای که برای هر امری بسیج می‌شوند، وقتی پای فلسطین به میان می‌آید ده بار استخاره می‌کنند مرا همیشه متحیر می‌کند. حتی ژان پل سارتر هم از این قاعده بر کنار نبود.»

در مواجهه با رویدادهای فلسطین و اخبار مقطعی جنایت‌های اسرائیل، رویه‌ی رایج در میان روشنفکران و ژورنالیست‌ها همواره جدا سازی یک رویداد و درگیری معین از پیوستار بسترهای تاریخی آن بوده است. این رویکرد که امروزه هم با قوت از سوی رسانه‌های مین استریم دنبال می‌شود، بر انکار کلیت موضوع



پیوندهایی برای آگاهی بیشتر درباره‌ی «فلسطین»

ویژه‌نامه‌ها:

همان‌طور که در پیشگفتار این دفتر گفته شد، هدف از تدوین این ویژه‌نامه ارجاع به اهمیت مقوله‌ی فلسطین و کمک به گشایش بیشتر آن در فضای عمومی - از منظر سیاست‌رہایی‌بخش - بوده است. اما این به معنای آن نیست که در این زمینه تلاش‌های خوبی انجام نشده است؛ کما اینکه خود این ویژه‌نامه نیز محملی برای بازنشر برخی از این کارها بوده است. موضوع تنها ضرورت استمرار و گسترش هر چه بیشتر گفتارهایی است که مسالہ‌ی فلسطین را از دریچہ‌ی ملزومات سیاست‌رہایی‌بخش و به مثابہ‌ی سنخ‌نمایی از بیماری فراگیر نظم جهانی مستقر می‌نگرند. بر این اساس مایہ‌ی خوشوقتی ماست که از برخی مجموعه‌هایی (برای فارسی‌زبانان) نام ببریم که بر مبنای چنین درکی و بر پایہ‌ی تلاش رفقای دیده و نادیدہ‌ی ما شکل گرفته‌اند تا اهمیت دیدن و خواندن و باز نشر آنها را به مخاطبان مان یادآوری کنیم (با پیوند به منبع برای ذخیره یا مشاهده‌ی مطالب):

آرشیو اندیشه و پیکار: فلسطین

رادیو فنگ: فلسطین انتقام من است!

برنامه تلویزیونی کادر: ویژه‌ی فلسطین

اسکیزوفکتوری: پروژه‌ی سوم؛ فلسطین

مقالات برگزیده:

همچنین سعی کردیم با جستجو در اینترنت لیست مختصری تهیه کنیم از مقالات مهمی که اخیراً در باب مسالہ فلسطین نگاشته شده‌اند. با این توضیح که این لیست تا حدی شتاب‌زده تهیه شده و بسیار ناقص و کوتاه است؛ با این حال هر یک از مقالات زیر به سوبه‌هایی از مسالہ‌ی فلسطین پرداخته‌اند و خواندن آنها می‌تواند برای برای فهم بیشتر پیچیدگی‌های این مقوله مفید باشد:

«جنبش زحمتکشان فلسطین برای استقلال» / نویسنده: کانون مدافعان حقوق کارگر

«سرزمین و جنبش فلسطین کماکان تحلیل می‌روند» / نویسنده: سعید رهنما

«در غزه لااقل مسائل روشن‌ترند ...» / نویسنده: سرگ حلیمی / ترجمه: شروین احمدی

«در دفاع از خشونت انقلابی: مقاومت همه‌جانبه و در تمامی اشکال؛ شعار راهبردی گردان‌های رفیق ابوعلی مصطفی» / نویسنده: نشریه آلترناتیو

«ریشه‌های خشونت اسرائیل» / نویسنده: تونی کلیف / ترجمه: هوشنگ سپهر

«وقتی فلسطین محو شدن را طرد می‌کند» / نویسنده: لیل فرسخ / ترجمه: شهباز نخعی

«مسئله‌ی فلسطین و راه‌حل‌های آن» / نویسنده: مراد فرهادپور

«دگرگونی‌های جامعه‌ی فلسطین» / نویسنده: یهودین گ. فینکلستین

«ملت یهود چگونه اختراع شد؟» / نویسنده: شلومو ساند

ونبقى

مقاومة

ویژه نامه فلسطین | پراکسیس | بهمن ۱۳۹۱

Praxies.org